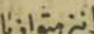
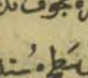
هذا کتاب شرح سی فصل از مصنفات جناب میرزا عبد العلی منجم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا حکیمی را سزاست که بحکمت ازلی اطباق سموات را بر افراشت و شکر و
سپاسی قادری را روا است که بقدرت لم یزلی صحایف افلاک را بصور کواکب ثوابت
و سیارات بنگاشت و درود نامعدود و ثنا نامحدود بر حبیب او محمد المصطفی صلی
الله علیه و آله باد که رداء فضیلت بر قامت مبارکش که بطراز لولاک لما خلقت
الافلاک مطرز است انداخت و از میان جمیع رسل که نجوم سپهر نبوت و شموس
فلک رسالت اند تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بالشرفیت و افضلیت
مخصوص و ممتاز ساخت و بر وصی بر حق و ولی مطلق علی المرتضی که آفتاب صبح
مشرق هدایت و بدر منیر مطلع امامت است و بر اولاد و احفاد طاهرین او باد اما
بعد چنین گوید بنده اثیم و جانی عبد العلی بن احمد جابدجانی تغمده الله بغفرانه
که با وجود تکثر بال و تکثر اشغال با زحمت بقدر امکان بر استحصال حقایق
علمیه و استکشاف دقایق ریاضیه مصروف بود تا آنکه بتوفیق الهی
ما بلیت مطالعه مصنفات علماء متقدمین و مباحثه بعضی از کتب
متاخرین حاصل گشت خاصه از فواید خواطر افضل المتاخرین

وسلطان المتبحرین نصیر الحق و الدین محمد الطوسی رحمة الله علیه رساله جمع نموده در
معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل و این رساله متضمن اکثر فواید نجومی بود لکن بعضی از
فواید مظهر و بعضی مضمر لهذا بعضی از دوستان کرام و اخوان ذوی العز و الاحترام
که در این رساله بحث میکردند شرحی که کاشف رموز و فاتح کنوز این رساله باشد از این
بنده ضعیف التماس نموده اند اجابة لالتماسهم و اطاعة لامرهم این مختصر را جمع و مسمی
بشرح سی فصل نمود امید از علماء صدق نشین و حکماء حق بین آنست که اگر بر سهوی و
خطائی که در این نسخه بی بضاعت واقف شوند بقلم گوهر نگار و خامه مشکبار آنچه قابل
اصلاح بود تصحیح فرمایند و آنچه از حد تقویم خارج باشد بذیل عفو مستور دارند
ساتر معایب باشند نه مظهر مثالب تا کسوت اعمال ایشان بطراز الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه مطرز گردد من عفا و اصلح فاجره علی الله مقدمه در بیان آنچه پیش از
شروع بمقصد لازم است دانستن بدانکه هر چه قابل اشاره حسیه بود اگر بهیچ نوع قسمت
پذیر نباشد آنرا نقطه خوانند و اگر در طول فقط قسمت قبول کند نه در عرض و عمق آنرا خط
مینامند و اگر در طول و عرض مقسوم باشد نه در عمق آنرا سطح میگویند و اگر در سه جهت
که طول و عرض و عمق است قابل قسمت باشد آنرا جسم تعلیمی دانند و هر یک از خط و سطح
بدو قسم است یکی مستوی و دیگری مستدیر خط مستوی که مستقیم نیز گویند خطی است
که در او نقاط فرض نمایند محاذی یکدیگر باشد چنانچه درین شکل 
و مستدیر که منحنی نیز خوانند خطی است که نه این طور باشد چون قوس دایره بدین شکل
 و سطح مستوی سطحی را گویند که خطوط مستقیمه در طول و عرض آن سطح فرض
نمایند از آن سطح بیرون نیفتد چون دایره افق و سطح مستدیر نه این چنین است چنانکه

کره که یک سطح مستدیر بر وی محیط است و دایره سطح مستوی را گویند که یک خط منحنی بر وی محیط
باشد و در میان آن نقطه فرض توان نمود که بعد آن نقطه از اطراف آن خط محیط با آنکه
برابر باشد و کره جسمی را گویند که یک سطح مستدیر بر وی محیط باشد چنانچه در داخل
این جسم نقطه فرض توان کرد که بعد همان نقطه که آن را مرکز کره گویند از جمیع اطراف آن
سطح مستدیر برابر باشد و دو خط خواه مستقیم باشند و خواه منحنی بر وجهی بوده باشند
که بعد ایشان از یکدیگر در همه جهت متساوی باشد آن دو خط را متوازیان گویند بدین
صورت  و دو سطح نیز بدین صفت باشند آنها را نیز متوازیان
گویند خواه سطح مستوی باشد خواه مستدیر و کره هم بر دو قسم است یکی مجوف و دیگری
مصمت مجوف آنست که دو سطح مستدیر بر وی محیط شده باشد یکی از خارج که آن را سطح محدب
گویند و دیگری از داخل که آن را سطح مقعر نامند چنانکه افلاک که همه کره مجوف اند چنانچه
در این شکل  و مصمت آنست که جوف نداشته باشد یعنی یک سطح مستدیر از
خارج بر وی محیط شده باشد چنانچه اجرام کواکب و افلاک تداویر که کرات مصمت اند
و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که در سطح آن کره فرض نمایند بعد از تمام دوره
دایره وهم نماید الا دو نقطه متقابل که آن دو نقطه را دو قطب کره و دو قطب حرکت
خوانند یکی از این دوایر که بحرکت نقطهای مفروضه مرتسم میشود عظیمه باشد و باقی صغیره
عظیمه آنست که کره را بدو نیمه متساوی قسمت نماید یعنی از مرکز کره را
قطع نماید و این دایره عظیمه را منطقه کره گویند و صغیره آنست که کره را
قطع نماید ولی نه از مرکز و این دوایر را مدارات نقطها گویند که از حرکت همان نقطه
این دایره مرتسم شده است و قوس در اصطلاح اهل نجوم پاره از محیط دایره

دایره

دایره است و هر قوسی که کمتر از نود درجه بوده باشد که ربع دایره است زیرا که دایره
را خواه عظیمه بوده باشد و خواه صغیره بر سیصد و شصت جزو متساوی قسمت
نمایند و هر یک جزو را درجه گویند باقی همان قوس را تا نود درجه تمام آن قوس را
گویند و باقی اصطلاحات که تقریر اقتضا کند تحریر میشود ان شاء الله تعالی پس این
هنگام شروع در مقصد نموده میگوئیم که مصنف رحمه الله بعد از خطبه فرموده اند
اما بعد این مختصر یست در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل بدانکه تقویم در لغت
راست داشتن و قیمت کردن است و در اصطلاح اهل نجوم و هیئت قوسی را نامند
از دایره منطقه البروج که دایره عظیمه است در فلک نهم محاذی منطقه فلک هشتم
میان نقطه سر حمل اول بروج اثنی عشر که ان شاء الله مذکور خواهد شد
و موضع کوکب که بحرکت خاصه خود از سر حمل دور شده است این قوس را تقویم کوکب
نامند و طول کوکب نیز گویند چون کواکب سیاره که هفت کوکب است و کواکب ثوابت
که لا یعد و لا یحصی است همه در زیر فلک نهم است که فلک اعلا است لهذا مراد
از موضع کوکب طرف خطی است که از مرکز عالم خارج شده بمرکز جرم کوکب گذشته
بفلک اعلا منتهی شود و این خط را خط تقویمی گویند اگر منتهی بمنطقه البروج شده
باشد موضع کوکب همان جزو این خط رسیده است و کوکب را عرض نبود یعنی دور (است که طرف)
از منطقه البروج نمی شود و اگر طرف خط تقویمی بخود منطقه نرسد یا منتهی بطرف شمال
منطقه باشد و یا بطرف جنوب و در این صورت مراد از موضع کوکب نقطه تقاطع
دایره عظیمه است که بدو قطب منطقه البروج گذشته و بطرف خط تقویمی کوکب
گذشته با منطقه البروج تقاطع نماید آن نقطه تقاطع که بطرف خط مذکور اقرب

باشد

باشد موضع کوکب کویند واین دایره را دایره عرضیه مینامند وقوسی از این دایره
که درمیان نقطه تقاطع وخط تقویم کوکب واقع شود عرض کوکب دانند لکن مراد مصنف
رحمه الله در اینجا از تقویم دفتریست که تقاویم کواکب وسایر حالات ایشان در مدت
یکسال شمسی در ان مسطور است این دفتر را مجازا تقویم کویند از سبیل تسمیه محل
باسم حال واکر جمیع اوضاع کواکب حالات متعلق بایشان وهم متعلقات تقویم
درو ثبت شده باشد انرا تقویم تام کویند واکر بعضی متروک باشد وبعضی را نوشته
باشند انرا تقویم ناقص مینامند وحالا اکر تقویم رقمی هست اولست تقویم ناقص است
واکر ایام هفته وماه را وبعضی اختیارات را مصرح درمیان جدول ها نویسند انرا
تقویم فارسی کویند فصل اول در حساب جمل بدانکه حروف بیست وهشتکانه عرب
اکر مقطع باشد حروف تهجی مینامند که بمعنی تعدادست واکر مرکب باشد حروف
جمل کویند که جمع جمله است واشهر از همه جمل ابجدی وابتثی وابقعی واهطی است وافضل
اینها جمع جمل ابجد است که بر ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ
ضظغ است وچون دلایل اوضاع نجومی مبنی بر اعدادست اکر اعداد بخطی
از خطوط نوشته شده از بسیار سواد ثقل اجزاء تقویم وزیج ناظر را ملالت فزودی
وحمل تقویم باسانی میسر نشد لهذا طریق صواب بر این دانسته اند که اعداد واساسی
را بعلامات ورقوم ثبت نمایند پس باین ملاحظه در اول رساله فرموده اند
که فصل اول در حساب جمل است یعنی جمل ابجدی وچون اصول اعداد چهار است
احاد عشرات ومات والوف از این چهار اصل سه تا متناهی الوضع است
چنانکه احاد در نه تمام میشود وعشرات در نود تمام میشود ومات در نهصد واصل چهارم

ناشناهی است پس باین ملاحظه این بیست وهشت حروف عرب را باین ترتیب وضع
نموده اند که شیخ رحمه الله فرموده که نه حروف اولی را که از الف باشد تا طاء برای
احاد وضع کرده اند ونه حروف دومی را که از یاء باشد تا صاد جهت عشرات
ونه حروف سیومی را که از قاف باشد تا ضاد برای مات اینها بیست وهفت حرف
میشود وغین را علامت هزار ساخته اند پس الف علامت یکست وبا علامت دو
وجیم علامت سه وبرین قیاس تا اخر حروف جمل ابجدی اینها ارقام اعداد مفرده
است واکر خواهند ارقام اعداد مرکبه نویسند هم از این ارقام بردارند وبیشتر را
فرا پیش دارند وکمتر را بازپس مثلا رقم پانزده چنین نویسند یا که علامت ده است
مقدم والف که علامت یکست موخر وهم چنین رقم بیست ورا که وسی وسه را لج
وصد وچهل وپنج را قمه وهزار وهفصد وهشتاد را غذف ونهصد وسی وپنج را ظله وسایر اعداد را باین طریق
نویسند تا اینکه عدد هزار مکرر نکردد وچون هزار مکرر شد عدد تکرار هزار را هر چند
اقل از هزار باشد بر حرف غین مقدم دارند جهت رفع التباس پس دو هزار را چنین
نویسند بغ وصد هزار را قغ وشش صد وسی وپنج هزار وهفصد وسی وسه هزار
سیصد وشصت وچهار چنین خلهغغذ لجغشسد واین رقم را اسطرلاب دانکر
فرموده اند زیرا رقم زیج وتقویم بدین مقدار نمی رسد وبرهمین مناسبت چند انکه
باشد میباید نوشت بدانکه اعدادی که در تقویم ثبت نمایند عدد بروج است وعدد
درجات که جز وبروج است وعدد دقایق که جز ودرجات است وعدد ساعات ودقایق
روز وشب است واتفاق میافتد که یکی از این اعداد خالی میشود مثلا عدد برج که
اول مرتبه است خالی باشد یا عدد درجات یا دقایق یا سایر اعداد پس در این صورت

جهة حفظ مرتبه در جای آن صفر نویسند که بمعنی خالی است تا مراتب بریکدیگر مشتبه
نشود پس بدین جهة مصنف رحمه الله فرموده اند هر جاکه عدد نباشد در انجا صفر بنهند
بدین صورت ها یعنی این مرتبه از عدد خالی است فصل دوم در ایام جمعات و ایام
اسابیع هم گویند یعنی روزها هفته چون غرض از تقویم اختیارات روزها و استنز
احوالات کواکب است و اینها بدون تعیین روزها ممکن نه شود لهذا مصنف رحمه الله
در اول کتاب فصلی در معرفت ایام جمعات فرموده اند چون ابتداء هفته از روز
یکشنبه است چنانکه حضرت سیر علیه السلام در اختیارات روزها فرموده اند
وفی لاحد البناء لان فیه تبدا الله فی خلق السماء و هم خود مصنف بر احدیت
لهذا علامت یکشنبه را الف که رقم واحد است قرار داده اند و دوشنبه باء و سه
شنبه جیم و چهارشنبه دال و پنجشنبه هاء و جمعه واو و شنبه زا و بعضی را ابتداء هفته
را از روز شنبه مبدا اند چون الف بالاتفاق علامت یکشنبه است و صفر که
مقدم است بر احد صفر را علامت شنبه دانسته اند چنانکه شیخ رحمه الله فرموده
بعضی نشان شنبه صفر کنند بدین صورت ها فصل سیوم در تاریخ عربی و آن میان
اهل اسلام معروف است بدانکه تاریخ مصدر است از باب تفعیل که ماضی او ارخ است
که مشتق است از ارخ بضم همزه که در لغت بچه بقر وحشی را گویند چون وحشت لازم
معنی اوست بمعنی وحشت استعمال نمایند و باب تفعیل گاه بمعنی ازاله شی آمده
است چنانچه گویند ارخ فلان یعنی ازاله وحشت نمود لهذا تاریخ ازاله کردن وحشت
و جهالت وقت است جهة اینکه تاریخ در اصطلاح عبارتست از اینکه حادثه
عظیم را مانند تولد و جلوس پادشاه و میلاد شخص معین و سایر حوادث عظیمه مبدا

سازند تا خواهند ضبط اوقات دیگر را نمایند بان مبدا نسبت می دهند و آن بحسب
هر قوم چیزی دیگر باشد چنانچه عرب هجرت جناب ختمی مآب علیه الصلوة والسلام
را که از مکه معظمه بمدینه مشرفه تشریف فرما شدند جهة اقامت در ان بلاد و هجرت در
اصطلاح عبارت از همین است مبدا نموده اند و سایر قوم چیزی دیگر را مبدا ساخته
چنانکه مذکور خواهد شد و تواریخ که در تقویم منسوب بسند حالا بسیار است و مشهور
از ان تواریخ چهار است که مصنف رحمه الله فرموده اند اول تاریخ عربی که اشهر
و افضل سایر تواریخ است چنانچه شیخ رحمه الله میفرماید فصل سیم در تاریخ عربی
است و نام ماهها این تاریخ مشهور است که اول ماه محرم الحرام است دوم صفر المظفر
سیم ربیع الاول تا اخر ماهها که ذیحجة الحرام است و اول سالی که حضرت در ان سال
هجرت فرمودند یعنی غره محرم الحرام روز جمعه بوده است بحسب رویت هلال و روز
پنجشنبه بوده است بحسب حساب و عدد ایام ماهها عربی خواه هلالی باشد که در نزد
عرب مشهور است و خواه حسابی که در نزد اهل حساب نجوم متعارف است یا سی
روز میشود و یا بیست و نه روز و از این بیش و کم نمی شود لکن در هلالی تا اتفاق می افتد
که چهار ماه متوالی سی روز باشد و از این بیشتر نه و تا سه ماه متوالی بیست و نه
روز میشود و زیاده نه و روز اول ماه را غره خوانند و روز سی ام را سلخ دانسته
و چون اهل عرب ابر سیر قمری یعنی امت اب نا که مدار سال و ماه بدین دو نیرا
اطلاع بوده مبدا ماه قمری از رویت هلال گرفته اند تا رویت هلال دیگر و این ماهها
را هلالی گویند لکن اهل حساب نجوم مبدا ماه را از اجتماع وسطی شمس و
قمر تا اجتماع دیگر و این ماهها را حسابی مینامند و تفاوت حساب با هلالی

بکرور دو روز باشد و یا اینکه متفق باشند و اهل حساب ماه اول را از سال که محرّم
الحرام است سی روز گیرند و ماه دوّم را بیست و نه روز و همچنین یکی سی روز و
دیگری بیست و نه روز تا آخر سال که ماه ذیحجة الحرام است بیست و نه روز میشود زیرا
که مدّت مابین دو اجتماع وسطی که ماه حسابی عبارت از آنست بیست و نه روز
و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه یافته اند و عادت اهل نجوم آنست که در
هرجا کسر مرتبهٔ اوّل به نصف رسد یا زیاده از نصف باشد آن کسر را رفع نموده
از مرتبهٔ اوّل حساب نمایند و در اینجا که کسر بیست و نه شبانه روز دوازده ساعت
و چهل و چهار دقیقه است زیاده از نصف شبانه روز است شبانه روز عبارت
از بیست و چهار ساعت همین کسر را در ماه اوّل که محرّم الحرام است بکرور اعتبار
نموده اضافه نمایند بر بیست و نه روز تا اینکه سی روز میشود پس محرّم را سی روز
گیرند و تتمهٔ این کسر را که یازده ساعت و شانزده دقیقه باشد از کسر ماه دوّم که ماه
صفر باشد برداریند و بر نقصان ماه محرّم حساب نمایند و از کسر ماه صفر جزئی
باقی ماند که یک ساعت و بیست و هشت دقیقه باشد کمتر از نصف پس ماه صفر را بیست و نه
روز گیرند آن باقی را با کسر ماه سیوم که ربیع الاوّل است جمع نموده زیاده از نصف شود
پس رفع کرده ربیع الاوّل را سی روز تمام گیرند و از کسر ماه چهارم که ربیع الثانی است
قدری بر نقصان ماه ربیع الاوّل حساب نموده باقی کمتر از نصف ماند پس ربیع الثانی
را بیست و نه روز گیرند آن باقی را با کسر ماه پنجم که جمادی الاولست جمع نموده زیاده از نصف
میشود رفع نموده جمادی الاولی را سی روز گیرند تا آخر سال یکی را سی روز و دیگری را
بیست و نه روز و چون ذیحجة الحرام را بیست و نه روز گیرند کسرا که عبارت از هشت

ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد در آخر ذیحجة الحرام می ماند و این کسر را فضل السنه

ایام هر ماه	فضل کسور	فرض	جمع کسر	ایام هر یک	شهور
ل		یا لو	یب مد	کط یب مد	محرّم
کط	ه ا			کط یب مد	صفر
ل		ط ع	ب ب	کط یب مد	ربیع الاوّل
کط	۰ نو			کط یب مد	ربیع الآخر
ل		ح ک	ه م	کط یب مد	جمادی الاولی
کط	ح ۸			کط یب مد	جمادی الثانیه
ل		و ن	ر ح	کط یب مد	رجب
کط	ه س	ن		کط یب مد	شعبان
ل		ح ه	ح لو	کط یب مد	رمضان
کط	ر ح			کط یب مد	شوّال
ل		د نو	ح نه	کط یب مد	ذیقعده
کط	ح ع			کط یب مد	ذیحجّه

میثامند پس سالی قمری که عبارت از دوازده اجتماع متوالیت سیصد و پنجاه چهار [۳۵۴] روز و هشت ساعت چهل و هشت دقیقه باشد چنانکه در این جدول
است که در هر ماه کسر چه قدر است و چند بر نقصان ماه مقدّم حساب نموده اند که
از فرض میثامند و چند باقی مانده که از افاضل کسور گفته اند و در هر سال
قمری هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه زیاده است بر ایّام سال که سیصد و [۳۵۴]
پنجاه چهار شبانه روز است و این زیادتی در هر سی سال یازده شبانه روز میشود
بدون کسر و این یازده روز را کبیسه میثامند که ماخوذ از کبیسه است و کبس در لغت پر
کردن چاه را گویند و کبیس بمعنی مکبوس است از قبیل فعیل بمعنی مفعول صفت
روز است زیرا این روز را از کسور پر میکنند و تا علامت نقل است از وصفیت
باسمیت پس از آن قبیل است که در مدّت سی سال قمری یازده دفعه ماه ذیحجة الحرام
را سی روز میگیرند و روز سی ام را کبیسه نامند و آن سال را که کبیسه در او واقع شود

نیز مجاز الکبیسه گویند از بابت تسمیه کل باسم جزئه واین یازده روز در مدت سی سال بر همین قرار است اول در سال دوم ۲ و پنجم ۳ و هفتم ۴ و دهم ۵ و سیزدهم ۶ و شانزدهم ۷ و هیجدهم ۸ و بیست یکم ۹ و بیست و چهارم ۱۰ و بیست و ششم ۱۱ و بیست و نهم و بعضی بجای شانزدهم پانزدهم را کبیسه میگیرند بنابر انکه اهل حساب را در دفع کسور دو اعتقاد است یکی انکه باید کسور مرفوع از نصف زیاده باشد لهذا در سال شانزدهم میشود و دیگری انست که چون کسر همین که بنصف رسید او را رفع مینمایند زیادتی لازم نیست بنابر این در سال پانزدهم که کسر نصف است کبیسه میکنند اما تعین سالها که در انسالها چیزی از زیاده نمایند بر این وجه است که در سال اول فضل السنه هشت ساعت وچهل وهشت دقیقه است از نصف شبانروز کمتر است در سال از ان چیزی زیاده نمایند و در سال دوم زیادتی سال اول را با زیادتی سال دوم جمع نمایند از نصف زیاده میشود که هفده ساعت و سی و شش دقیقه باشد او را رفع نموده یک روز میگیرند و متمم این کسر سال سیم بر داند که شش ساعت و بیست و چهار دقیقه بوده باشد در سال سیم جزئی از کسر او باقی ماند که دو ساعت و بیست و چهار دقیقه بوده باشد او را با کسر سال چهارم جمع نمایند با زکمتر از نصف میشود و این و این مجموع را با کسر سال پنجم جمع کنند زیاده از نصف شود که بیست ساعت تمام باشد و درین سال یک روز دیگر اضافه نموده و متمم این را از کسر سال ششم بر دارند تا اخر سی سال که یازده دفعه بیجز الحرام سی روز میشود و چون فضل السنه خمس و سدس شبانروز است جهة انکه سدس شبانروز چهار ساعت تمام است و خمس او چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه است پس مجموع هشت ساعت و چهل و هشت

دقیقه است پس مجموعش هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه میشود واقل عددی که مخرج خمس و سدس بوده باشد هشتم سی است پس شبانروز را سی جزو اعتبار نمایند که خمس و سدس صحیح داشته باشد پس خمس او شش و سدس او پنج است که مجموعش یازده جزو باشد کمتر از نصف پس در ان سال چیزی زیاد ننمایند و در سال دوم بیست و دو جزو میشود زیاده

سنین	ساعات	دقائق	کبائس	سنین	ساعات	دقائق	کبائس	سنین	ساعات	دقائق	کبائس	سنین	ساعات	دقائق	کبائس
ا	ح٤			لو	هوع	حس	کبیسه	ا	٤			لو	کر	ه	کبیسه
ب	زلو	وکه	کبیسه	ر	ولو			.	که	٤	کبیسه	ر	ر		
ج	به			ٮ	٨ه		کبیسه	٢	٢			٤	ٮ		کبیسه
د	ٮا			ط	٨س	٤ا		٨	٤			ط	ط	١	
ه	ه٤	کبیسه	کبیسه	ه٤	٤٤			ه	که	ه	کبیسه	ه	ٮ		
و	٨ح			کا	هوع	دس	کبیسه	و	و			کا	کا	ط	کبیسه
ز	هلو	.	کبیسه	که	الو			ر	ر		کبیسه	که	.		
ح	کهبه	الو		ه	یهه	ـٮ		٤	ح	.		ه	ه		
ط	دس			ٮ	طه	٨ح	کبیسه	ط	ط			ٮ	ٮ	و	کبیسه
ی	وا	٤ا	کبیسه	که	٤ه		.	ه	ه	ٮبر	کبیسه	ٮ	.		
یا	اح			کر	سح		کبیسه	ا	ا			کر	ر		کبیسه
یب	طلو			٩	کالو	ٮ.		س	س			ٮ	٩	٢	
یج	ٮا	هلو	کبیسه	ح	وٮ			٨	ه	د	کبیسه	ح	٤		
ید	ٮح			ٮ	سه	٤٤	کبیسه	٤	٨			ٮ	ٮ	ا	کبیسه
ل	سا			ل	ا	ا		ه	ه			ل	٤	١	

فصل چهارم در تاریخ رومی چه این تاریخ مستعمل رومیان است و مبداء این تاریخ دوازده سال از وفات اسکندر رومی است که بنام او وضع کرده اند و تاریخ اسکندری نیز گویند هرچند تعیین نماید که بعد از وفات او و تاریخی بنام او وضع

۳ بنصف [illegible] الکسا [illegible] بکبیسه [illegible] زیاد نمایند [illegible] سال سیم [illegible] در جدول [illegible]

کنند لکن حکایت نموده‌اند که اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس گذارش بر بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان در آنجا ساکن بودند ایشانرا فرمود تاریخی که از زمان حضرت موسی گرفته‌اند ترک کنند و بنام او تجدید نمایند ایشان فرمان قبول کردند و عرض نمودند که قرار ما اینست وقتی که هزار سال از این تاریخ گذشت آنرا ترک نموده هر واقعهٔ عظیمه که در آنسال روی نماید مبداء هزار سال دیگر میکنیم و چند سال مانده که هزار سال تمام شود چون تمام شد بنام تو وضع مینمائیم اسکندر قبول نموده از آنجا گذشت چون اندک زمانی منقضی شد اسکندر وفات نمود و بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و هیچ امری از امور عظیمه در آنسال واقع نگشته بود بوعدهٔ وفا نموده این تاریخ را بنام او وضع نمودند والله اعلم و نام ماههای این تاریخ بر لغت سریانی این است اول تشرین اول دوم تشرین ثانی سیم کانون اول چهارم کانون ثانی پنجم شباط ششم اذر هفتم نیسان هشتم ایار نهم خزیران دهم تموز یازدهم اب دوازدهم ایلول و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعی بود بی زیاده و نقصان و از این ماهها چهار ماه سی روز باشد و آنها تشرین ثانی و نیسان و خزیران و ایلول است و هفت ماه غیر از شباط سی و یکروز باشد و شباط در سه سال پیاپی بیست و هشت روز باشد و در سال چهارم بیست و نه روز و بیست و نهم را کبیسه مینامند که از رباع مذکور جمع میشود و سبب اینکه کبیسه را در آخر شباط افزایند یکی آنکه ایام او ناقص است میخواهند جبر نقصانرا نمایند و دیگر آنکه با آخر سال طبیعی نزدیک است چنانچه در این جدول مبین شده

فصل پنجم در تاریخ

فرس چه این تاریخ مستعمل فرسیان است و تاریخ قدیم نیز گویند چه اقدم است از سایر تواریخ چون وضع این تاریخ در عهد جمشید که یکی از ملوک فرس بوده شده و تاریخ یزدجردی نیز گویند چه طریق فارسیان این بود که هر پادشاه والی الملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او منقضی شدی آنرا ترک نموده بنام شخصی که استیلاء یافته است تجدید کردندی بدین قرار بود تا اینکه یزدجرد که آخر ملوک عجم است بنام او تجدید شد چون عرب بر او مستولی گشت و دیگر پادشاهی از عجم نشد تاریخ باسم او ماند و مبداء این تاریخ از جلوس یزدجرد بن شهریار است و نام ماههای ایشان اینست اول فروردین دوم اردی بهشت سیم خرداد چهارم تیر پنجم مرداد ششم شهریور هفتم مهر هشتم آبان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفندارد و عدد ایام سال ایشان مثل عدد ایام سال رومیان است یعنی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی غیر اینکه اینها هر ماهی را سی روز گیرند بخلاف رومیان که مجموعش سیصد و شصت شبانروز میشود و پنج روز زیادتی را که خمسه مسترقه مینامند در آخر آبانماه یا در آخر اسفندارد بیفزایند و جهت این تردید آنست که هفتر در میان ایشان مستعمل بود و هر روزی را از ایام

اسامی شهور	ایام
تشرین اول	۳۱ لا
تشرین ثانی	۱۵ سا
کانون اول	۳۱ صب
کانون ثانی	۳۱ لکج
شباط	۲۸ قنا
اذر	۳۱ قعد
نیسان	۳۰ زلا
ایار	۳۱ ره
خزیران	۳۰ رح
تموز	۳۱ شه
آب	۳۱ شاه
ایلول	۳۰ سه

ماهها نامی نهاده بودند وخمسه مسترقه را هم نام دیگر چنانچه در این جدول است

اسامی ایام شهور فرسی				
۱	۲	۳	۴	۵
اورمزد	بهمن	اردیبهشت	شهریور	اسفندارمذ
۶	۷	۸	۹	۱۰
خرداد	مرداد	دیبادر	اذر	ابان
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
خور	ماه	تیر	جوش	دیبمهر
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
مهر	سروش	رشن	فروردین	بهرام
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
رام	باد	دیبدین	دین	ارد
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
اشتاد	اسمان	رامیان	ماراسفند	انیران
۱	۲	۳	۴	۵
اهنود	اشتود	اسفنتمد	وهشت	هشتوایشت

وعقیده ایشان آنکه این نامها بوده
اسماء ملائکه اند الا اورمزد که
از اسماء الله است و هر روز از
ماهها تعلق بملکی دارد آن روز
باسم آن ملک تبرک نموده عبادت
کردندی وچنانکه گفتیم که سالهای
ایشان سیصد و شصت و پنج روز
بی بود اینها کسور شبانروز را
در مدت چهار سال یکروز نمیگیرند
بطریق دیگر در میان لکن در مدت صد و بیست (۱۲۰) سال یکماه اعتبار نموده سال صد و بیستم
را سیزده ماه حساب میکردندی تا در زمره ایشان بر تعویق افتاده از عبادت باز نمانند
واین ماه زاید را در اول نوبت بعد از فروردین الحاق نموده او را هم فروردین ماه میگفتند
و در نوبت دویم بعد از اردیبهشت ماه و در نوبت سیم بعد از خرداد ماه باین طریق و نام آن
را بعد از هر ماهی که لاحق میکردند باسم آنماه میتامیدند وخمسه مسترقه را در سال
کبیسه باخر ماه زاید الحاق میکردندی و در سالهای غیر کبیسه باخر آنماه که این ماه
زاید مسمی بنام آنماه بود الحاق مینمودند تا اینکه از دور کبس ایشان نهصد و شصت (۹۶۰)
سال منقضی شده نوبت کبس برابانماه رسید وخمسه مسترقه را در اخر ابانماه جای
افزودند تا اساس دولت ایشان برهم شد خمسه همچنان در اخر ابانماه ماند و منجمین

نیز تغییر نداده در اخر ابانماه میافزایند که مقتضی قیاس است و در این زمان این تاریخ
را بدون کبس استعمال مینمایند یعنی سیصد و شصت و پنج روز بدون زیاده **فصل**
ششم در تاریخ جلالی وملکی نیز گویند وتاریخ محدثه هم مینامند واسامی شهور
این تاریخ همان اسامی شهور فارسیان است الا آنکه این را بجلالی مقید سازند
او را بقید وعدد روزهای هر ماه سی روز بود بسبب آنکه مبنای استخراج تقویم بدین
تاریخ نتوانستند که اوراق تقویم مختل باشد هر ماه را سی روز گرفتند وخمسه
مسترقه را در اخر اسفندارمذ که آخر سال است می افزایند و سال این تاریخ سال شمسی
حقیقی یعنی سیصد و شصت و پنج (۳۶۵) روز و پنج (۵) ساعت و چهل و نه (۴۹) دقیقه و شانزده (۱۶) ثانیه است
که مدت یکدور افتاب است و در هر چهار سال و یا پنج سال یکروز از کسور شبانروز
جمع شده باخر خمسه افزوده شش روز میگیرند و آن روز را کبیسه مینامند و بسبب
تویید نقصان کسر است از ربع شبانروز چون شش بار یا هفت بار بچهار سال کبیسه
بیفتند یکبار به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول سال ایشان است روزی
بود که افتاب در نصف النهار آن روز در حمل باشد و در نصف النهار روز مقدم
بر آن در حوت و آن روز را نوروز سلطانی گویند و بعضی از منجمان اول ماه فروردین
و سایر ماهها را روزی گیرند که افتاب در نصف النهار آن روز در برجی باشد از
بروج اثنا عشر و در نصف النهار روز مقدم در آخر برج مقدم بر او باشد. و
ابتداء این تاریخ از کبیسه ملکشاهیه است چون در وقت وضع این تاریخ افتاب
در اول برج حمل بود در هجدهم فروردین ماه قدیم و این هجده روز را که از سال گذشته
بود بطریق کبس فرسی اعتبار نموده اسم فروردین را تغییر ندادند و باقی شهور را

اسطرلاب اجمال خود کذاشته الحال مشهور شد که ابتداء این تاریخ از کبیسه ملک شاهی است و بعضی
از منجمین نام شهور و نام روزهای ماه و نام خمسه مسترقه چنانچه در تاریخ فرسی بوده این

اسامی روزهای ماههای جلالی				
۱	۲	۳	۴	۵
جش ساز	بزم آرا	سرفراز	کش بین	نوش خورد
۶	۷	۸	۹	۱۰
غم زدای	رخ فروز	مال بخش	زرافشان	نام خواه
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
رزم جوی	کینه کش	تیغ زن	داد ده	دین پژوه
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
دیوبند	ره کشای	اسب تاز	کوی باز	پای داد
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
مهرکار	دوست بین	جان فزای	دل فریب	کامران
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
شادباش	دیرزی	شیرگیر	کامیاب	ای شهریار
۱	۲	۳	۴	۵
درود	داست	فیروز	فرخ	افرین

اسامی شهور جلالی			
شهور		شهور	
ماه نوروز	[illegible]	ماه مهرکان	[illegible]
ماه نوبهار	[illegible]	ماه خزان	[illegible]
ماه کرما فزای	[illegible]	ماه سرما فزای	[illegible]
ماه روز افزون	[illegible]	ماه شب افزون	[illegible]
ماه جهان تاب	[illegible]	ماه سرما	[illegible]
ماه جهان آرای	[illegible]	ماه سرما کاه	[illegible]

و مبداء این تاریخ بنابر تاریخ هجری نهم شهر رمضان المبارک سال چهارصد و هفتاد و یک
هجری و بتاریخ فرس هیجدهم فروردین ماه سال چهارصد و چهل و هشت یزدجردی بوده
است و در تقویم که مستعمل این زمان است از تاریخ ها دیگر هم میاورند و ماههای انها
هم مینویسند از ان قبیل تاریخ عیسوی است که مبداء او را از میلاد حضرت عیسی گیرند و این
تاریخ مستعمل فرانسه و روسیه است و عدد روزهای هر ماه این دو طایفه مثل عدد روزهای
ماههای رومی است یعنی بعضی از ماهها سی روز بود و بعضی سی و یک روز و یکی بیست و
هشت روز بود در سال کبیسه و نام ماههای فرانسه و ماههای روسیه بطریقیست که در این جدول

اسامی شهور [illegible]	[illegible]	اسامی شهور [illegible]	[illegible]
ژانویه ماه	۳۱	ینوار ماه	۳۱
فوریه ماه	۲۸	فورال ماه	۲۸
مارس ماه	۳۱	مارت ماه	۳۱
اوریل ماه	۳۰	اپریل ماه	۳۰
مه ماه	۳۱	مای ماه	۳۱
ژوئن ماه	۳۰	یون ماه	۳۰
ژوئیه ماه	۳۱	یول ماه	۳۱
اوت ماه	۳۱	اوگست ماه	۳۱
سپتامبر ماه	۳۰	سنتیابر ماه	۳۰
اکتبر ماه	۳۱	اکتیابر ماه	۳۱
نوامبر ماه	۳۰	نویابر ماه	۳۰
دسامبر ماه	۳۱	دکابر ماه	۳۱

مبین شده است و از جمله تواریخ تاریخ ترکی است بدانکه حکماء خطاء الغور تاریخی
وضع نموده اند و این تاریخ را هم در تقویم ثبت نمایند و در شمردن سالها بدور
اثنا عشری اقتصار نمایند چون در مبانی ایشان ادوار متعدده است که در زیجها
مسطور است از انجمله دور اثنی عشریست و ان چنانست که هر سالی را باسم جانوری
موسوم نموده اند چنانچه در این جدول است و در میان اهل سیاق مستعمل است

سیچقان ییل موش	اود ییل بقر	پارس ییل پلنک	توشقان ییل خرکوش	لوی ییل نهنگ	ییلان ییل مار
یونت ییل اسب	قوی ییل کوسفند	بیچی ییل میمون	تخاقوی ییل مرغ	ایت ییل سگ	تنکوز ییل خوک

چه بنا بر محاسبات ممالک در دفاتر خود شان بر این نهاده اند و مبداء تاریخ معین
نیست که چه حادثه را مبداء تاریخ ساخته اند و سالها بعد ابر او نسبت بدهند
و بعضی گویند که مبداء تاریخ را از عهد غازان شاه گرفته اند و باین تاریخ غازانیه
نیز گویند و سالهای ایشان سال شمسی است و مبداء سال از بودن افتاب در
اوسط برج دلو میگیرند لکن ماههای را قمری حقیقی گیرند و ان از اجتماع شمس و قمر
است تا اجتماع دیگر پس اگر اجتماع قبل از نصف النهار باشد واقع شود ان روز را
اول ماه دانند و اگر بعد از نصف النهار باشد روز اینده را اول ماه میگیرند
و اسامی ماهها بلغت ترکی بنست که مرقوم شد اول ارام ای دویم ایکندی ای
سیم اوچونجی ای چهارم طورتنچ ای پنجم بشنچ ای ششم التنچ ای هفتم یدنجی ای هشتم
سکنچ ای نهم طوقونچ ای دهم اونونچ ای یازدهم اون برنچ ای
دوازدهم حقشاباط ای و ایام این ماهها بعینه مثل ایام ماه عربی است
یا سی روز باشد یا بیست و نه روز و اول ارام ای که مبداء سال است از اجتماع

کیرند که در اوسط برج دلو واقع شود در هر دو سال و یا سر سال یکماه زیاده نموده
ان سال را سیزده ماه کیرند و سبب این انست که سال شمسی زیاده است از
سال قمری بده روز و کسری هر ابنه این زیادتی در سر سال و یا در دو سال یک
ماه میشود و نام ماه زاید را شبون ای نامند و کبیسه حساب نمایند تا همیشه
اوّل دام ای در اواسط برج دلو واقع شود بدانکه در صحایفی که بر تقویم اشتهار
دارد دوازده ورق تعیین نمایند جهة ثبت مواضع کواکب و سایر حالات
ایشان در یکسال شمسی که از زیج استخراج کرده باشند در دوازده ماه جلالی
و بجهة خسر مسترقه یکورق دیکر اضافه نمایند تا سیزده ورق میشود و هر ورق
مشتمل بر دو صفحه باشد یکی دیمین ناظر که صفحهٔ شمسی اشتهار دارد و دیکری
در یسار که صفحهٔ قمری مینامند چنانچه در صفحهٔ یمین چهار جدول بار یک بر
کشند جهة ایام هفته و روزها ماههای بعضی تواریخ جدول اوّل جهة ایام هفته
و انرا بو رقم نویسند در جدول دوّم ایام ماه عربی را ثبت نمایند و در جدول سیّم
ایام ماه فرانسوی را رقم کنند و در جدول چهارم ایام ماه جلالی را و ایام ماههای
بعضی تواریخ را در صفحهٔ یسار بعد از جدول مارجات و تسیرات که انشاء الله
مذکور خواهد شد در سر جدول ایام یک رقم سازند در جدول اوّل ایام ماههای[۲]
فرنسی را و در جدول سیّم ایام ماههای ترکی را ثبت نمایند و اکر یکی از این ماهها
باخر رسد نام ماه جدید را در صفحهٔ یمین در جدول و سیع که پیش از جدول هفته و
ماهها است بجدول اتصالات کلی مشهور است می نویسند در مقابل همان
روزیکه اوّل ماه باشد و در صفحهٔ یسار در جدول وسیع که جدول توقیعات کویند

[۲] روی و دو سیم را نیز منعل ... ایام ماههای ...

حر یسار جدولهای ماهها مینویسند **فصل هفتم** در معرفت ستارکان هفتکانهٔ
سیاره و افلاک ایشان بدانکه ستاره کان بر دو نوع است یک نوع را ثوابت کویند
و دیکر نوع را سیاره زیرا اکرچه حرکات قدما وجهتا موافق باشند و در جمیع دوره
انها را ثوابت کویند و لکن موافق نباشند انها را سیاره می نامند و سیارات
هفت کوکب اند اوّل قمر که مشهور اند بماه دوّیم عطارد که ملقب است بکاتب و تیر نیز
کویند سیّم زهره که مسمی است بناهید چهارم شمس که مشهر است بافتاب پنجم
مریخ که موسوم است باحمر و بهرام نیز کویند ششم مشتری که معروفست بتیر و برجیس
هفتم زحل که مسمی است بکیوان و هر یکی را فلکیست علیحده نیز اغیر از حرکت
شبانه روزی ایشان هر کدام را بخصوصه حرکتی یافته اند مخالف یکدیکر
پس لابد شده هر یکی را فلکی ثابت کرده اند چه بنا بر اصول ایشان یک جسم بسیط
را حرکت مختلفه ممتنع است و دیکر محالست که کواکب در فلک بطریق ماهی در اب
حرکت نماید چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و دورترین
کواکب سیاره از زمین زحل است و نزدیکترین قمر از این هفت کواکب شمس
و قمر را نیرین خوانند شمس قمر را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسه
متحیره خوانند چه ایشان را کاهی استقامت باشد یعنی بر توالی بروج حرکت
نمایند و کاهی اقامت یعنی چنان نمایند که کویا حرکت ندارند و کاهی رجوع
یعنی بخلاف توالی بروج حرکت کنند و شمس و قمر را جز استقامت حالات
دیکر نیست و سه کوکب که فوق شمسند کواکب علویه مینامند و زحل و مشتری
را علویین و سه کوکب را که در تحت شمسند سفلیه کویند و زهره و عطارد را سفلیین

و زحل و مریخ را نحس شمرند زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر و مشتری و زهره را
سعد مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و علامتهای این کواکب در تقویم
حرف آخر است از نامهای ایشان چنانچه رقم زحل ل باشد و رقم مشتری ی
و رقم مریخ خ و رقم شمس س و رقم زهره ه و رقم عطارد د و رقم قمر ر و
کواکب ثوابت که احصای آنها ممکن نیست جمله بر فلک هشتم مرکوزند که فوق فلک
زحل است و آنچه از آنها رصد آمده هزار و بیست و دو کوکب است و از برای تعین
اینها چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تمام و بعضی ناتمام چنانچه بیست و
یک صورت در جانب شمال است از منطقة البروج و پانزده صورت در جانب جنوب
و دوازده صورت بر نفس منطقة البروج و حوالی آن که صور بروج دوازده گانه
است و اما افلاک ایشان بدانکه جمیع افلاک کلی نه اند یکدیگر را محیط اند
چون توبهای پیاز و فوق همه فلک الافلاک است که فلک اطلس و فلک اعظم و فلک
محدد نیز گویند و این فلک جمیع افلاک را از مشرق بمغرب حرکت میدهد بحرکت شبانه
روزی و در آن هیچ کوکب نیست لهذا فلک غیر مکوکب نیز گویند و زیر این فلک
فلک ثوابت است و فلک البروج نیز گویند زیرا صور بروج در آن متخیل
شده است و همه کواکب ثوابت مرکوزند در این فلک چنانچه سطح اعظم ثوابت
مماس سطح محدب و سطح مقعر این فلک شده بود و نقطه متقابل و زیر این فلک
زحل است و تحت او فلک مشتری است و تحت او فلک زهره و تحت او فلک عطارد
و تحت او فلک قمر و هر یکی را از این افلاک ثمانیه حرکتیست از مغرب بمشرق غالباً
مخالف افلاک و بر فلک قمر منتهی میشود فلکیات و درا و عناصر چهارگانه است

اول کره نار که سطح محدب او مماس سطح مقعر کره نار است سیوم کره آب چهارم
کره خاک و این هر دو بمنزله یک کره است چه آب بزمین احاطه تام نکرده است
بلکه قریب بربعی از زمین ظاهر است و یکی سطح مستدیر یعنی مقعر هوا این دو کره
محیط شده است و صورت
افلاک کلی و عناصر
بحسب تسطیح بدین
گونه است
که نموده
شده است



و فلک کلی
هر کوکب را
فلک ممثل گویند
و در ضمن افلاک کلی افلاک
جزئیه است بعضی شامل ارض اند یعنی محیط شده اند بر ارض و بعضی غیر شامل
چنانچه شمس را دو فلک است یکی را ممثل گویند چه مماثل است با فلک البروج
هم در منطقه و هم در قطب و هم در مرکز که مرکز عالم است و هم در حرکت قدراً و
جهةً و دیگری را فلک خارج مرکز مینامند زیرا که مرکزش خارج از مرکز عالم است
در ثخن فلک ممثل لکن منطقه اش در سطح منطقه ممثل است و سطح محدب این فلک
خارج مرکز مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه که آنرا اوج گویند چه ابعد

نقطه ابعد از اجزای خارج مرکز نسبت بمرکز عالم و مقعرش مماس سطح مقعر ممثل است
بر نقطه مشترکه که او حضیض نامند چه اقرب نقطه ابعد از اجزای وی بمرکز عالم
و جرم شمس مرکوز است در ثخن خارج مرکز چنانچه سطح شمس مماس دو سطح خارج
مرکز شود و در نقطه متقابل و بعد از ان افراد افلاک خارج مرکز از فلک ممثل دو کره
مختلف الثخن باقی ماند یکی محیط خارج مرکز که ان را متمم حاوی گویند و دیگری
محاط خارج مرکز که ان را متمم محوی خوانند و رقت حاوی از جانب اوج باشد
و غلظتش از جانب حضیض و رقت و غلظت محوی بر عکس حاوی و این دو کره را متمم
بجهت ان گویند که چون هر دو را ملحق بخارج مرکز نمایند ممثل تمام میشود و کواکب
علویه و زهره را سه فلک است یکی ممثل و دیگری خارج مرکز که در ثخن ممثل بود بدان
طریق که در شمس گفته شد لکن منطقه این فلک خارج مرکز در سطح منطقه ممثل نیست
بلکه مقاطع است با منطقه او در دو نقطه متقابله که این دو نقطه را عقدتین و جوز
هرین گویند چنانچه مذکور خواهد شد سیم فلک تدویر است و ان فلکی بود مصمت
مرکوز در ثخن خارج مرکز چنانکه افتاب مرکوز بود در ثخن خارج مرکز بدون تفاوت و
جرم کوکب مغرق است در فلک تدویر ما بین دو قطب او و فلک خارج مرکز را در
غیر شمس فلک حامل گویند جهت حمل او تدویر را و قمر را غیر از ممثل که فلک جوزهر
نیز گویند که مرکزش مرکز عالم و منطقه اش در سطح منطقة البروج است لکن حرکت
او مطابق حرکت فلک هشتم نیست سه فلک دیگر باشد اول فلک مایل که در جوف
هشتم نیست سه فلک دیگر باشد اول فلک مایل که در جوف فلک جوزهر است چنانچه
سطح محدب این فلک مماس سطح مقعر فلک ممثل است و سطح مقعر این مماس عالم

کون

کون و فساد که عالم عناصر شده است و مرکزش مرکز عالم است لکن منطقه اش نیز در سطح
منطقه ممثل نیست بلکه مقاطعت با او در دو نقطه متقابل لهذا افلاک مایل گویند دوم
فلک حامل که در ثخن فلک مایل است بهمان طریق که حوامل سایر کواکب بود سیم فلک تدویر
در ثخن فلک حامل و قمر مغرق در فلک تدویر است منطقه این دو فلک در سطح منطقه
مایلست و عطارد بعد از ممثل سه فلک دیگر است اول فلک مدیر که در ثخن ممثل
بطریق حامل کواکب دیگر است در ثخن ممثل خود شان دوم فلک حاملست در
ثخن فلک مدیر چنانچه مدیر در ثخن ممثل سیم فلک تدویر در ثخن حامل مثل تداویر
دیگر و جرم عطارد مغرق در تدویر و از انچه گفتیم عطارد را دو اوج بود یکی نقطه مشترکه
مدیر و ممثل که ان را اوج مدیر گویند و دیگری نقطه مشترکه میان مدیر و حامل که
ان را اوج حامل نامند و دو حضیض بهمان طریق و چهار متمم بود دو از ممثل و دو از مدیر

فلک شمس



فلک علویه و زهره



فلک قمر



فلک عطارد



فصل

فصل هشتم در بروج واجزای آن و سیر کواکب در بروج بدانکه دایرهٔ عظیمه در فلک الافلاک فرض نموده اند محاذی منطقهٔ فلک ثوابت و این دایره را منطقة البروج گویند و این دایره با منطقهٔ فلک الافلاک که آنرا معدل النهار نامند چیزی انبساط که مدارش محاذی منطقة البروج است و قتی که بدین دایره رسید شب و روز در جمیع معموره متساوی باشد متقاطع بود در دو نقطهٔ متقابل که اند و نقطه را دو نقطه اعتدال مینامند و دایرهٔ عظیمه را دیگر فرض کنند که بدو قطب معدل النهار و بدو قطب منطقة البروج گذرد و این دایره را دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه گویند و این دایره با منطقة البروج در دو نقطهٔ متقابل تقاطع نماید این دو نقطه را دو نقطه انقلاب گویند پس منطقة البروج باین چهار ربع منقسم شود و مدت بودن آفتاب در هر ربعی فصلی باشد از فصول چهارگانه و هر دو ربع متلاصق را بدو نقطه به سه قسم متساوی قسمت نمایند پس پنج دایرهٔ عظیمه فرض کنند که بدو قطب منطقة البروج گذرد و این دوایر را دوایر عروض مینامند یکی از این دوایر بدو نقطه اعتدال بگذرد و چهار دیگر بچهار نقطه مفروضه لا محاله فلک علی سایر افلاک الکلیه ببطوح موهومه این پنج دایره و سطح دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه بدوازده قسم متساوی منقسم شود چنانچه هر قسمی منحصر شود میان دو نصف متجاور از دو دایرهٔ عرضیه مانند پهلوی خربزه و این اقسام بروج مینامند چنانکه مصنف رحمه الله فرموده که دو فلک را که همه کواکب بران حرکت کنند بدوازده بخش کرده اند که هر یکی را برجی خوانند و اسامی بروج که ماخوذ است از صورتی که در وقت تسمیه در مقابل آن اقسام بوده اند با علامات ایشان اینست که درین جدول مبین است

اسامی بروج شمالی	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
علامات	[illegible]	ا	ب	ج	د	ه
اسامی بروج جنوبی	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
علامات	و	ز	ح	ط	ی	یا

و هر برجی را سی قسم متساوی قسمت کنند هر یکی را درجه گویند و هر درجه را بشصت قسم نموده هر یکی را دقیقه خوانند و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه چندانکه خواهند بخش کنند و ارقام درجات و دقایق و ثوانی همان رقم اعداد ایشان باشد و عدد درجات که اجزاء بروج است از سی تجاوز نکند زیرا که چون سی شد یک برج تمام شد و رقم برج می افزایند و عدد دقایق از شصت تجاوز نکند چون بشصت رسید یک درجه میشود و همچنین است عدد ثوانی و عدد ثوالث و در تقویم بعد از جدول ایام و تواریخ که در صفحهٔ یمنی نوشته اند هفت جدول متساوی بجهت تقاویم کواکب سیاره وضع نمایند و تقویم کوکب چنانکه گذشت عبارت از بعد موضع اوست از نقطهٔ سر حمل که اول بروج است بتوالی بروج جدول اول بجهت آفتاب و جدول دوم بجهت قمر و جدول سیم بجهت زحل و جدول چهارم بجهت کواکب باقی بر ترتیب افلاک و اسم هر یک از کواکب را در سر جدول آنها مصرح نویسند و در ابجد آنها مواضع کواکب را بسه رقم بنویسند اول رقم برج دوم رقم درجه سیوم رقم دقیقه و رقم ثانیه و ثالثه را درین تقاویم ننویسند و این منتهای تقویم کواکب باشد از سر حمل تا نصف النهار از روزی که مرقوم شده و اختیار نصف النهار بنابر اوقات جهت آنست که ابتدای شبانروز باعتقاد منجمین نصف النهار است و گاه باشد که در چند روز متوالی رقم یکی از این مراتب یعنی برج و یا درجه مکرر شود زیرا کوکب در غیر این مراتب مکرر شود زیرا که کوکب در غیر این مراتب حرکت

نماید بدین حال جهت تخفیف کتابت این رقم را ننویسند وجایش خالی گذارند که در
جائی که از این رقم برقم دیگر منتقل شود چون درجه ودقیقهٔ کوکب روز بروز در
تزاید باشد کوکب را مستقیم گویند واگر در تناقص باشد راجع واگر مساوی باشد
کوکب را مقیم گویند وحقیقت استقامت ورجعت واقامت در جای خود مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی

فصل نهم در مقدار روش ستارگان در بروج ومراد مصنف
از روش در اینجا سیر وحرکت کواکب است در یک دوره ومکث ایشان در برجی و
مدعا از دور کوکب مفارقت او وست از نقطهٔ معینه از منطقة البروج مثلا اول
حمل تا معاودت او باز بهمان نقطه این را دور کوکب گویند بدانکه آفتاب دوره را یعنی
دوازده ۱۲ برج را در مدت یکسال تمام کند وسال شمسی حقیقی عبارت از یکدوره آفتاب
است وبرجی را بماهی قطع نماید تقریبا ومراد از ماه سی ۳۰ شبانروز است وقید تقریب
بجهة اختلاف مدت مکث اوست در بروج بسبب سرعت وبطوء حرکت تقویمی و
قمر دوره را در بیست وهفت ۲۷ وثلث شبانروز تمام کند تقریبا چون تحقیقا از ثلث شبانروز
کمتر است وبرجی را بیشتر از دو روز وکمتر از سه روز قطع نماید بسبب سرعت بطوء
سیر او وگاه باشد که چون در حد غایت سرعت بود در دو روز وکمتر از دو روز باید که
برجی را تمام کند وزحل دوره را در قریب سی ۳۰ سال تمام کند چه دورهٔ حقیقی او قدری کمتر است
وبرجی را در دو سال ونیم تمام کند تقریبا بسبب سرعت وبطوء حرکت او ودر هر دوازده
ماه ۱۲ نیم چهار ماه ونیم راجع باشد وهشت ماه مستقیم تقریبا ومشتری دوره را در قریب
دوازده سال تمام کند وبرجی را در یکماه تقریبا قید تقریب جهة کمی بودن از دوازده
سال است ودر هر سیزده ۱۳ ماه چهار ۴ ماه راجع باشد ونه ۹ ماه مستقیم ومریخ دوره را در

دو سال الا یکماه ونیم تمام کند تقریبا چه تحقیقا یکسال ونه ماه وبیست وبیست ویک روز
وبیست وسه ساعت است وبرجی را که مستقیم وسبک رو باشد در یکماه ونیم قطع نماید
تقریبا ودر هر دو سال ویکماه ونیم دو ماه ونیم راجع باشد ویکسال ویازده ماه مستقیم
وزهره دوره را در قریب یکسال تمام نماید وبرجی را چون مستقیم وسریع السیر باشد در
بیست وهفت روز قطع کند ودر هر یکسال وهفت ماه ونیم یکماه ونیم راجع باشد و
یکسال وشش ماه مستقیم وعطارد دوره را در حد سالی تمام کند تقریبا وبرجی را
چون مستقیم وسبک رو باشد در شانزده روز قطع کند تقریبا قید تقریب در اینجا
زیادتی وکمی مدت است از آنها که مذکور شده ودر هر صد وشانزده ۱۱۶ روز بیست و
دو ۲۲ روز راجع باشد نود وچهار ۹۴ روز مستقیم چنانچه درین جدول است

کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
دوره تمام	یکسال	بیست وهفت روز وثلث	سی سال	دوازده سال	دو سال الا یکماه ونیم	[illegible]	[illegible]
مکث برج	یکماه تمام	دو روز ونیم	دو سال ونیم	یکسال	یکماه ونیم	بیست وهفت روز	شانزده روز
رجعت	ندارد	ندارد	چهار ماه ونیم	چهار ماه	دو ماه ونیم	یکماه ونیم	بیست ودو روز

اما کواکب ثابته دوره را در بیست وچهار هزار سال تمام نمایند وبرجی را در دو
هزار سال ودرجه را در شصت وشش سال قطع کنند مخفی نماند که کیفیت حرکات
ثوابت را بحسب رصد مختلف یافته اند وقدما را مثل ارسطو وتابعین او عقیده
آنست که ایشان را غیر از حرکت یومیه حرکت دیگر نیست لهذا اثبات حرکت یومیه
را بفلک هشتم داده اند وبفلک الافلاک قائل نیستند چون نوبت به ابرخس حکیم
رسید بعضی از ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرد حرکتی یافت از مغرب بمشرق

لکن از غایت قلت بر کسی مطلع نشد بعد از بطلمیوس و ما ناوس بطریق تدقیق
چون مرتکب این امر شدند رأی ایشان برین قرار گرفت که در هر صد سال درجه
قطع نماید و جمعی از متأخرین مثل ابن الاعلم و سایرین را اعتقاد آنست
که در هر هفتاد سال درجه قطع کنند لکن اعتقاد جماعتی که در زمان مامون علیه الرحمة
رصد کواکب کرده اند آنست که در هر شصت و شش سال درجه قطع کنند والله
اعلم بالصواب **فصل دهم** در جوزهر و عرض ماه و عرض سایر کواکب بدانکه
اجرام کواکب غیر از شمس مرکوزند در فلک تدویر در منتصف ما بین قطبین یعنی
در منطقه تدویر و مرکوزند و جرم مرکوز است و در ثخن حامل و حامل در ثخن ممثل
چنانچه مسبوق گویا فت و جرم شمس مرکوز است در ثخن خارج مرکز در منتصف
ما بین دو قطبین او یعنی در سطح منطقه خارج مرکز پس مدار شمس منطقه خارج
مرکز می‌شود و منطقه خارج مرکز چنانچه گفتیم در سطح منطقه فلک ممثل است و منطقه
ممثل در سطح منطقة البروج است پس مدار شمس ملازم سطح منطقة البروج می‌شود
و قمر را مدار باشد مرسوم از مرکز جرم او بحرکت تدویر و منطقه فلک تدویر در سطح
منطقه حامل است و منطقه حامل در سطح منطقه مایل پس مدار قمر همین منطقه
مایل باشد و هرگز از و زایل نشود و چون این منطقه مقاطع است با منطقه فلک
جوزهر که ممثل قمر باشد که داخل در سطح منطقة البروج است پس مقاطع منطقة
البروج نیز باشد لهذا مصنف رحمه الله فرموده اندکه قمر را مدار است با مدار
آفتاب در دو نقطه متقابل تقاطع نماید چه هر دو دایره عظیمه اند پس یک نیمه
از مدار قمر شمالی باشد از مدار آفتاب که در حقیقت منطقة البروج است و یک نیمه

جنوبی و آن دو نقطه تقاطع را عقدتین و جوزهرین گویند اما تسمیه به عقدتین
جهت آنست که تشبیه کرده اند بگرهی که در میان دو خط متقاطع افتد و تسمیه بجوز
هر بعضی گویند که جوزهر معرب جوزگره است که بمعنی اول باشد و بعضی گویند
که معرب گوزهر است نیز افرحه که در میان این دو دایره یعنی مدار ماه و منطقة
البروج افتد تشبیه کرده اند باژدها و این دو نقطه بر دو طرف اژدها است و
از این جهت است که فلک ممثل است قمر را فلک جوزهر نامیده اند پس آن عقده
که قمر از وی گذشته شمالی باشد از منطقة البروج راس نامند و آن عقده را که از وی گذشته
جنوبی باشد ذنب گویند جهت شرف نقطه اول بر ثانی پس راس و ذنب را سیر است
معکوس یعنی بخلاف توالی بروج چه هر یک دو نقطه شخصی اند از فلک جوز
هر قمر که بخلاف توالی متحرک است و در هر شبانروز سه دقیقه و ده ثانیه حرکت
میکند و همچنین است سایر کواکب که مراکز تداویر ایشان را مدار است مقاطع
منطقة البروج در دو نقطه متقابل که آن دو نقطه را دو نقطه راس و ذنب گویند
چون مراکز اجرام کواکب غیر قمر بر یک مدار استقرار ندارند لهذا مراکز تداویر
ایشان را بجای مراکز اجرام فرض نموده اند و راس و ذنب کواکب را سیر است مستقیم
یعنی بر توالی بروج چون دو نقطه شخصی اند از ممثلات که بحرکت فلک ثامن متحرک کند
در هر شبانروز هشت ثالثه و جزو دقیقه باشد و اما عرض ماه و عرض کواکب
بدانکه عرض کوکب عبارت از بعد کوکب است از منطقة البروج یعنی قوسی است
از دایره عرضیه میان خط تقویمی کوکب و منطقة البروج از جانب اقرب چون
کوکب از نقطه راس گذرد تا رسیدن او بغایت بعد او اکثر معموده عرض شمالی و صاعد

وزاید باشد شمالی جهت اینکه در طرف شمال منطقة البروجست صاعد جهت صعود او
بسمت رأس زاید جهت زیادتی فرجه که در میان مدار کوکب و منطقة البروجست و
از غایط بعد تا رسیدن بذنب که تقاطع دیگر است عرض شمالی و هابط و ناقص
است بسبب وقوع کوکب در شمال منطقة البروج و هبوط او از سمت الرأس و تناقص
فرجه مذکور و از گذشتن از نقطه ذنب تا رسیدن بعد عرض جنوبی و هابط و زاید است بغایة
جهة کوکب در جانب جنوب منطقة البروج و هبوط او از سمت الرأس و تزاید فرجه مدار بودن
کوکب و منطقه و از غایط بعد بعقده رأس عرض جنوبی و صاعد ناقص است بسبب
بودن کوکب و از این حال در طرف جنوب منطقة البروج و صعود او بسمت رأس
و نقصان فرجه مزبور و شمس بلا عرض بود زیرا که عرض دوری ستاره کان است
از منطقة البروج و مدار شمس ملازم سطح منطقه است و تصور رأس و ذنب و عروض کواکب
از این شکل آسان است



لکن هر هفت سیاره را میل باشد و میل کوکب عبارت از بعد او است از دایره
معدل النهار یعنی قوسی است از دایره عظیمه که بطرف خط تقویم کوکب کذرد
و بر قطب معدل النهار نیز گذشته باشد و این دایره را دایره میل گویند که
همان قوس واقع بوده باشد میان معدل النهار و خط تقویم کوکب از جانب
اقرب و میل شمس عبارت از میل منطقة البروجست از دایره معدل النهار چنانچه
سبق ذکر یافته و شمالی و جنوبی و صعود و هبوط و زیاده و نقصان در میل بقیاس عرض
معلوم میشود یعنی از وقت گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا غایط میل که
نقطه انقلاب صیفی است در اکثر معموره میل شمالی صاعد زاید است و از غایط
بعد تا رسیدن او بنقطه اعتدال خریفی شمالی و هابط و ناقص است و از گذشتن
او از نقطه اعتدال خریفی تا غایط بعد که نقطه انقلاب شتوی است میل جنوبی
و هابط او زاید است و از آنجا تا رسیدن به نقطه اعتدال ربیعی جنوبی و صاعد
و ناقص است و میل در سایر کواکب غیر از شمس متعارف نیست و در تقویم موضع
راس قمر را در جدول بعد از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روز نیاورند بیم
رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقاویم کواکب و موضع ذنب برج
هفتم راس باشد بهمان درجه و دقیقه لهذا موضع ذنب را نیاورند و گاه باشد
که در بعض تقاویم عرض ماه و عروض سایر کواکب را که عبارت از بعد ایشان
است از منطقة البروج در پهلوی مواضع ایشان در جدول یا یک بیاورند بدو
رقم اول درجه دوم دقیقه و همچنین میل آفتاب را در پهلوی تقویم او نیز ثبت نمایند
آن هم بدو رقم اول درجه دوم دقیقه و علامات شمالی و جنوبی و صعود و هبوط

وزایدٌ ناقص را هم بنویسند اما علامت شمال وجنوب وصعود وهبوط را از حرف اول کیرند وعلامت زاید ناقص را از دو حرف اخر چنانچه شمالی وصاعد و زاید را چنین نویسند شصد وشمالی هابط ناقص را باین طریق شهص و جنوبی وهابط وزاید را چنین رقم نمایند جهد وجنوبی وصاعد وناقص را چنین جصن وغایت میل وعرض کواکب بطریقی است که درین جدول است

کواکب سبعه	غایات عرض شمالی		غایات عرض جنوبی	
درجات و دقایق	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
شمس	٤	٤	٤	٤
قمر	ه	٤	ه	٤
زحل	ب	ل	ب	ل
مشتری	ا	و	ا	و
مریخ	٢	ا	٦	ا
زهره	٠	٢	٠	٢
عطارد	د	٤	د	٤

کواکب سبعه	غایات میل شمالی		غایات میل جنوبی	
درجات و دقایق	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
شمس	٩	ل	٩	ل
قمر	ك	ل	ك	ه
زحل	ل	ه	ل	ه
مشتری	ا	نا	ا	٠
مریخ	کا	٠	ا	٠
زهره	کو	ه	کو	ه
عطارد	ا	له	ا	له

فصل یازدهم

در ساعات وارتفاعات بدانکه دایره عظیمه بر فلک نهم فرض کرده اند که یک قطب وسمت الراس اهل بلد باشد ودیکر قطب وسمت قدم پس این دایره فلک را دو نیمه نماید یکی ظاهر ومرئی ودیکری خفی وغیر مرئی واین دایره را افق حقیقی ان بلد مفروض کویند پس اکر مواضع چنان باشند که معدل النهار بسمت الراس انموضع کذرد این افق را افق استوائیه می نامند چه

انکه دور فلک درین مواضع دولابی باشد واین افق دایره معدل وجمیع مدارات یومی را که موازی معدل النهار است تنصیف نماید ویک نیمه از معدل ومدارات که فوق الارض باشد قوس النهار کویند ودیکر نیمه که تحت الارض است قوس اللیل وچون قوس النهار با قوس اللیل برابر است پس همیشه درین مواضع شب وروز با هم برابر میشود تقریبا پس اکر قطب معدل النهار بسمت راس این موضع باشد پس معدل با افق انموضع متحد میشود واین افق را افق رحوی کویند زیرا دور فلک در اینجا رحوی است وشب وروز این افق یکسال باشد نصف سال روز ونصف دیکر شب جهة اینکه معدل النهار چنانکه کفتیم با افق متحد است پس یک نیمه از دایره منطقة البروج فوق افق باشد ویک نیمه تحت افق یعنی شش برج فوق افق وشش برج تحت پس مادام که افتاب در بروج فوقانی است روز است غروب نکند بلکه در ارتفاعی فوق افق کردش میکرد ومادام که در بروج تحتانی باشد شب است وطلوع نماید بلکه در انحطاطی تحت افق میکردد وماسوای این دو افق را افاق مایله نامند معدل را تنصیف نمایند وسایر مدارات یومی را اکر قطع کنند مختلف قطع مینمایند پس قوس النهار با قوس اللیل متساوی نشود لهذا شب وروز با یکدیکر مختلف شوند چنانکه مذکور خواهد شد وشبانه روز که مجموع قوس النهار وقوس اللیل افتابست بر بیست وچهار قسم متساوی قسمت نمایند چه زمان امر دیکر ممتد واستقرار دارد پس قبول قسمت میکند واین اقسام را ساعات مستویه ومعتدله کویند چنانچه مصنف رحمه الله فرموده است که شبانه روز را بر بیست وچهار قسم متساوی قسمت نمایند هر یکی را ساعات کویند وهر ساعت را بشصت قسم قسمت نموده هر یکی را

دقیقهٔ ساعات گویند و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه و چون قوس النهار
آفتاب را علی الحده بدوازده قسم متساوی قسمت نمایند هر یکی را ساعت زمانی و
معوجه میگویند و مقدار هر ساعت بحسب درازی و کوتاهی روز و شب افزاید
و میکاهند لهذا ساعات زمانی و معوجه مینامند و همچنین ساعت را بشصت
دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه بطریق ساعت مستوی قسمت نمایند پس عدد ساعات
مستویه و اجزاء ساعات معوجه در آفاق مائله شمالی از وقت تحویل آفتاب بسرطان
تا وقت تحویل او بجدی روز بروز در تناقص باشد و از وقت تحویل آفتاب بجدی تا وقت تحویل بسرطان روز
بروز در تزاید باشد و شب بعکس اینست پس درازترین روزهای سال و کوتاه ترین شبها
وقت تحویل آفتابست بسرطان و درازترین شبها و کوتاه ترین روزها وقت تحویل
آفتاب بجدی میشود و بوقت تحویل آفتاب بحمل و میزان عدد ساعت مستویه روز
و همچنین اجزاء ساعات معوجهٔ روز با عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات
معوجهٔ شب متساوی باشد و سرّ این اوضاع آنست که قبل از این مذکور شد که معدل
النهار و منطقة البروج دو دائرهٔ عظیمه‌اند و در قطب مخالف یکدیگر است پس
لا محاله تقاطع نمایند در دو موضع و آن دو موضع را دو نقطهٔ اعتدال گویند
پس نصفی از منطقة البروج در جانب شمال معدل النهار باشد و نصفش در جانب
جنوب و آفتاب در هر جزوی از منطقة البروج یک مدار رسم مینماید بحرکت فلک
الافلاک و آن مدار را مدار یومی آن جزو گویند و غایت بعد منطقة البروج را
از معدل النهار نقطهٔ انقلاب نامند یکی در طرف شمال که نقطهٔ انقلاب صیفی
است و دیگری در طرف جنوب که نقطهٔ انقلاب شتوی است و دو جزو که بعد ایشان

که از

از نقطهٔ انقلاب برابر باشد یک مدار رسم مینمایند و ابعد مدارات شمالیه از معدل مدار
رأس سرطان است و ابعد مدارات جنوبی مدار رأس جدی و چون در آفاق مائله معموره
قطب شمالی معدل النهار بقدر عرض بلد از افق مرتفع و قطب جنوبی مختفی است پس لا محاله
قوس النهار مدارات شمالیه اعظم از قوس اللیل باشد و قوس النهار مدارات جنوبیه
اصغر از قوس اللیل و قوس النهار معدل با قوس اللیلش برابر میشود پس مداری
که در یک طرف معدل باشد اگر در طرف جنوب است قوس النهار اقرب بمعدل النهار
اعظم است از قوس النهار ابعد از او و اگر در طرف شمال است بعکس یعنی قوس النهار
اقرب بمعدل النهار اصغر است از قوس ابعد از او و چون در مدارات جنوبیه ابعد از
همه مدارات مدار رأس جدی است پس قوس النهار او اصغر از قوس النهار همه مدارات
است پس قوس النهار او اعظم از قوس النهار سایر مدارات است و باین جهة مصنف
رحمه الله فرموده که از وقت تحویل آفتاب بسرطان تا وقت تحویل او بجدی ساعت هر روز
در نقصان است و از وقت تحویل او بجدی تا وقت تحویل او بسرطان هر روز در تزاید
و ساعات شب بر عکس این باشد و در تقویم ساعات مستویه هر روز را بعد از
جدول رأس قمر در جدول دیگر بیاورند بدو رقم یکی رقم ساعات و دیگری رقم دقایق و
اگر خواهند که ساعات شب را بدانند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار
نقصان نمایند باقی ساعات و دقایق شب باشد و حالا در تقاویم این زمان
ساعات و دقایق نصف روز را می نویسند اگر همان را مضاعف نمایند ساعات و
دقایق تمام روز حاصل شود و اجزاء ساعات عبارت از درجاتیست از معدل
النهار که در مدت یک ساعت طلوع نماید و اجزاء ساعات مستویه دائما پانزده درجه

و چون در مدارات شمالیه ابعد از همه مدارات مدار رأس سرطان است

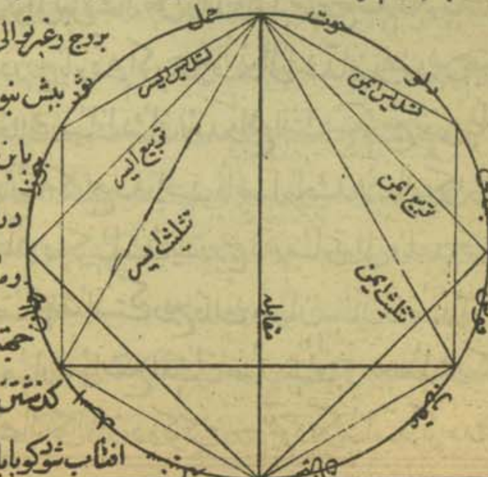
تقریباً

تقریباً باشد لهذا ساعات مستویه و معتدله میگویند و اجزاء ساعات معوجه نیز
این چنین است گاه زیاده از پانزده درجه مشود و گاه کمتر و گاه پانزده درجه باین
ملاحظه ساعات معوجه مینامند اما ارتفاعات مراد از این ارتفاع ارتفاع
کواکب است از دایرهٔ افق و دانستن این موقوفست که در فلک دایرهٔ عظیمه فرض نمایند
که بطرف خط تقویمی کوکب فرض نمایند که بطرف خط تقویمی کوکب گذشته و بدو
افق که سمت الراس والقدم است نیز گذرد و این دایره را دایرهٔ ارتفاع گویند و قوسی
از این دایره که واقع باشد در مابین خط تقویمی کوکب و دایرهٔ افق فوق الارض انرا
ارتفاع ان کوکب گویند و اگر تحت الارض واقع شود انرا انحطاط مینامند و ان
ارتفاع که اعظم از او نباشد در ان مدار که کوکب در ان مدار است از مدارات
یومیه غایت ارتفاع گویند و ان وقتی بود که کوکب به نقطهٔ تقاطع اعلای مدار با
دایرهٔ نصف النهار که ان عظیمه است که بدو قطب معدل النهار و بدو قطب افق
گذرد و قوس النهار همان مدار را بدو نیمه کند لا محاله در ینوقت دایرهٔ ارتفاع
با دایرهٔ نصف النهار منطبق باشد اگر کوکب بسمت الراس نرسد و اگر بسمت الراس
انموضع رسد غایت ارتفاع ربع دور باشد مطلقا و در تقویم غایت ارتفاع افتاب
را در هر روز بازاء ان روز در جدولی جداگانه تقویم بیا ورند بدو رقم یکی رقم درجه و
دیگری رقم دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت نمودن مصطلح نیست
و هیچ غایت ارتفاع از نود درجه زیاده نشود زیرا که نود درجه ربع دور است

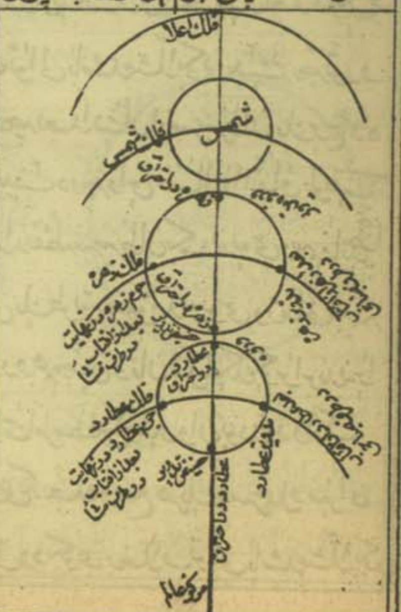
فصل چهاردهم در نظر و تناظر کواکب با یکدیگر و مجاسده و اشکاث و
تحویل و عکس بدانکه نظر در اصطلاح منجمان اتصال کواکب تحتانی است با کواکب

فوقانی از مواضع مخصوصه و ان پنج موضع است اول قران و مقارنه چون دو کوکب
در یک جزو از منطقة البروج جمع شوند باین معنی که دایرهٔ عظیمه که بدو قطب منطقة البروج
گذشته باشد بطرف خط تقویمی هر دو کوکب گذرد یعنی تقویم هر دو کوکب از حیثیت
بروج و درجه و دقیقه مثلا متحد باشد او را نسبت بحال کوکب تحتانی قران و نسبت
بحال هر دو مقارنه گویند و اگر این حال میان افتاب و ماه باشد انرا در اصطلاح
اجتماع مینامند زیرا شمس را مذکر و قمر را مونث میگیرند و این بمنزلهٔ ملاقات اثنان
است بر یکدیگر و شاید بمصداق ایهٔ شریفه که خداوند فرموده وجمع الشمس
والقمر و اگر میان افتاب و ماه و کواکب متحیره باشد انرا احتراق انکوکب گویند
جهة تشبیه افتاب باتش و خفاء کوکب در تحت شعاع او بسوختن و اگر این حال
میان کواکب سیاره و عقدتین قمر واقع شود انرا مجاسده مینامند دوم تسدیس
یعنی شصت درجه که سدس دور است میان تقویم ایشان بعد باشد تا بر توالی
بروج دیا بر خلاف توالی پس لا محاله یکی از اندو کوکب در برج سیم دیگری باشد
اگر بر توالی است و یا در برج یازدهم اگر بر خلاف توالی باشد این را از انسبب تسدیس
ان گویند که سدس فلک در میان ایشان بعد واقع است سیم تربیع یعنی میان
تقویمهای ایشان نود درجه که ربع دور است فاصله باشد لا محاله یکی از ان
دو کوکب در برج چهارم دیگری باشد و یا در برج دهم بنا بر توالی و با عدم توالی
و تربیع نامیدن این اتصال بجهة انستکه ربع فلک در میان ایشان فاصله است
چهارم تثلیث یعنی میان مواضع ایشان صد و بیست درجه بعد باشد که
ثلث دور است پس لا محاله یکی از ان دو کوکب در برج پنجم دیگری باشد اگر بعد بر

توالی است و یا در برج نهم اگر بر خلاف توالی است و این را تثلیث چپ گویند
که ثلث فلک در میان ایشان بعد واقع است پنجم مقابله یعنی میان تقویم ایشان
صد و هشتاد درجه فاصله باشد که نصف دور است پس لا محاله یکی از آن دو کوکب
در برج هفتم دیگری باشد فقط و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر از این چهار بعد
که اینها را مقادیر انظار گویند اعتبار نکرده اند جهت عدم تاثیر انها و بدایات
و نهایات این ابعاد اگرچه در بروج مختلف اند لکن درجه و اجزاء آن متحد باشند لهذا
مصنف رحمه الله فرموده اگر درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج که یکی از آن دو برج سیم
دیگری باشد یا چهارم و یا پنجم و یا هفتم دیگری باشد متساوی شوند ناظر گویند با تسدیس
یا تربیع و یا تثلیث و یا مقابله و اگر یکی از آن دو برج دوم دیگری و یا ششم و یا هشتم
و یا دوازدهم دیگری باشد میان آن دو کوکب نظر نیست و از اینجا روشن شد که هر کوکب
را با کوکب دیگر غیر از دو تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث از هر دو جانب یعنی توالی
بروج و غیر توالی و یک مقارنه و یک مقابله
نظر بیش نبود و جمله هشت نظر باشد
و این هیئت که نموده شده است
در این دایره و مقابله آفتاب
و ماه را استقبال می نامند
جهت آنکه در زیر و ز قمر بعد از
گذشتن از مقابله آفتاب متفاد
آفتاب شود گویا باستقبال آفتاب میرود



و راس و ذنب قمر را با کواکب غیر از مقارنه که در اصطلاح مجاسده گویند نظر دیگر نباشد
زیرا نظر قران را اتصال بجرم گویند و سایر نظرات را اتصال بشعاع و اتصال
بشعاع را در عقدتین اعتبار نمی نمایند چه ایشان را نور و شعاع نیست و زهره و
عطارد را با آفتاب غیر از قران که احتراق ایشان است نظر دیگر صورت نبندد زیرا
مرکز جرم آفتاب مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیگر بوند تقریبا
یعنی خطی از مرکز عالم خارج شده بمرکز تدویر هر دو گذشته بمرکز جرم شمس نیز بگذرد
و این خط بالمحیط تدویر هر دو کوکب در دو جا تقاطع نماید یکی در طرف اعلا که انرا
ذروه گویند و یکی در طرف اسفل که انرا حضیض تدویر نامند چنانچه درین شکل
متصور است پس لا جرم این دو کوکب چون بذروه و حضیض تدویر خود رسند
محترق گردند و چون مزایلت نمایند
هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب
باشند که انرا طرفین صباحی
و مسائی گویند و هرگز از آفتاب
زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر
تدویر ایشان است دور نشوند
و غایت آن در زهره چهل و هفت
درجه است و در عطارد بیست و هفت ۲۷
درجه و در میان این دو کوکب از
نظرات خمسه غیر از قران و تسدیس



نظر دیگر صورت نبندد زیرا نهایت بعد این دو کوکب از یکدیگر بقدر مجموع نصف
قطرین دو برج ایشان است که از هفتاد درجه متجاوز است پس نظر تسدیس صورت
نبندد لکن فاصله ایشان به نود درجه نمیرسد که تربیع محقق باشد تا بجا مانده تثلیث
و مقابله لهذا مصنف رحمه الله فرموده که ایشان از افتاب مانند دیگر کواکب
دور نشوند و چون کوکب متوجه یکی ازین انظار باشد گویند متصل است و چون
از نظر بگذرد گویند منصرف و اتصال و انصراف را احکام قرار داده اند که ان شا
الله بیان خواهد شد اما تناظر که انرا اتصال نحلی گویند دو نوع است یکی تناظر
یومی و زمانی نیز گویند و اتفاق طریقت هم مینامند و ان بودن دو کوکب سیاره
در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک
از ایشان از سرطان و از سر جدی متساوی باشد و لا محاله این بعد در یکی بر
توالی بروج و در دیگری بخلاف توالی باشد مثلا یکی در بیست درجه ثور و
و دیگری در ده درجه اسد باشد چه بعد ایشان از سر سرطان یک برج ده
درجه باشد و از سر جدی چهار برج و بیست درجه و این اتصال را اتفاق طریقت بسبب
ان گویند که دو جزو متساوی البعد از نقطه سر سرطان بیک مدار یومی رسم نمایند چنانچه
سابق تحریر یافت پس هر دو در طی یک طریق متفق اند و یومی و زمانی بجهت
ان گویند که زمان نهار ان دو جزو و همچنین زمان لیل با یکدیگر برابرند زیرا
هر دو یک مدار رسم نمایند و دیگر را تناظر مطلعی گویند و ان بودن دو کوکب
سیارات در دو طرف سر حمل بنوعی که بعد موضع هر یک از سر حمل و میزان
متساوی و این دو بعد نیز یکی بر توالی و دیگری بر خلاف توالی باشد مثلا یکی

حب

۴۳

در بیست درجه حمل و دیگری در ده درجه حوت باشد چه بعد هر یک از سر حمل
بیست درجه و از سر میزان پنج برج و ده درجه است و این نوع را تناظر مطلعی
بسبب ان گویند که چون معدل النهار و منطقة البروج دو دایره متقاطع اند چنانچه
سبق ذکر یافت هر اینه قسی متساوی از منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک باشند
با قسی متساوی از معدل طلوع نمیکنند بلکه قسی معدل با وجود تساوی قسی منطقه
مختلف باشد و این قوسهای معدل را که با قوسهای منطقه طلوع می نماید مطالع
قوسهای منطقه گویند و در کتب هیئت مبین شده است که مطالع دو برج و یا دو
جزو متساوی البعد از سر حمل و میزان که تناظر در ان محقق است متساوی میباشند
و این اتصال را اتفاق قوه نیز گویند چه در حرکت مساوی اند و در قوه نیز مساوی میباشند
چنانچه تصور تناظر ازین دو دایره که در این شکل کشیده شده اسان میشود انشاء الله



و باشد که کوکبی متوجه نظر و تناظر کوکب دیگر باشد و پیش از اتمام ان اتصال
همان نظر یا تناظر باطل شود بسبب تغیر حرکت یکی ازین دو کوکب مثلا مستقیم
بود راجع باشد یا سریع بود بطی گردد یا عکس اینها و بسبب یکی ازین عوارض ان

نظر

نظر یا تناظر صورت نه بندد این باطل شدن نظر را در اصطلاح انکاث گویند و این
معنی در میان قمر و سایر کواکب صورت نه بندد و این باطل شدن نظر را و همچنین میان
آفتاب و سایر کواکب اهل احکام انکاث را دلیل عهد شکستن و پشیمانی از کارها
و نا امیدی دانسته اند اما تحویل و عکس هر دو انتقال کوکب است از برج به برج دیگر و اگر آخر
برج باشد به اول برج دیگر آن را تحویل تنها گویند چنانچه در استقامت که حرکت کوکب
بر توالی است پس انتقال راس و ذنب قمر را به بروج عکس می گویند چه حرکت ایشان
بر خلاف توالی است و علامات ایشان در تقویم بدین نوع است که در جدول مبین شده

انظار و غیره	قران	تسدیس	تربیع	تثلیث	مقابله	احتراق
علامات	ه	ں	ع	ٮ	ل	فه
انظار و غیره	تناظر و نح	تناظر مطلق	تحویل	عکس	مجاسده	انکاث
علامات	طم	طح	تک	عکس	معس	کاث

و در تقویم در جدول و سبع که در بین جدول لمابی ایام و شهور است و این جدول را
جدول اتصالات کلی گویند نظرات و تناظر و تحویل و عکس و انکاث و مجاسده
کواکب را غیر از قمر می نویسند چنانکه در نظر و تناظر اول علامات نظر و تناظر دوم علامت
کوکب متصل سیم علامت کوکب متصل به چهارم یوم یا لیل ملحق بعلامت سابع پنجم
علامت ساعات ششم علامت دقایق ساعات مثلا قران عطارد و زهره در یوم
سه شنبه شش ساعت و سی و شش دقیقه از روز گذشته چنین نویسند و ده ح و ط
و در تحویل و عکس اول علامت تحویل و لفظ عکس دوم علامت کوکب سیم علامت
برج چهارم علامت یوم و یا لیل ملحق بعلامت سابع پنجم و ششم علامت ساعات
و دقایق مثل تحویل شمس به برج اسد شب چهارشنبه دو ساعت و بیست دقیقه

گذشته

گذشته را بدین طور می نویسند و در مجاسده اول علامت کوکب را می نویسند
دوم علامت عقده را ملحق به لفظ مح سیم علامت یوم یا لیل ملحق با سابع چهارم و پنجم
علامت ساعات و دقایق مثلا مریخ با عقده راس قمر در یوم دوشنبه چهار ساعت
و ده دقیقه گذشته را چنین نویسند معس و در انکاث اول علامت انکاث
را می نویسند دوم علامت نظر و یا تناظر را سیم و چهارم علامت دو کوکب را پنجم علامت
یوم را ملحق بعلامت سابع و ساعات و دقایق را نمی نویسند زیرا استخراج ساعات
و دقایق متعسر است مثلا انکاث نظر قران عطارد و مشتری در روز پنجشنبه
را چنین رقم نمایند کا **فصل سیزدهم** در ممازجات قمر و سایر احوال
او بدانکه اتصال قمر را با سایر کواکب ممازجات قمر گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر
کواکب و آمیزش دادن مزاجات و طبایع ایشان را با یکدیگر و در تقویم در صفحه یسری
در هر ماهی در جدولی و آن ایام اسابیع دوم ایام ماه عربی را چنانچه در صفحه یمنی
نوشته اند باز می نویسند جهت تعیین وقت اتصال قمر و کواکب حالات او بدان رجوع
بصفحه یمنی و بعد از این جدول دیگر جدولی جهت انتقال قمر از برجی به برجی بیاورند
و در آن جدول اسم رقم می نویسند اول رقم ساعت دوم رقم دقیقه سیم علامت نهار
اگر انتقال بروز باشد و علامت لیل اگر انتقال در شب باشد که بعد از همان روز است
و علامت نهار راء است و علامت لیل لام و بعد از این جدول باریک برکشند جهت
موضع قمر از بروج در وقت نصف النهار و در این جدول باریک رقم که علامت برج است
می نویسند بعد از این جدول شش جدول متساوی برکشند جهت نظرات قمر با کواکب
دیگر و اسامی کواکب را ملحق بلفظ باء در سطر طولی که در فوق جدولها است مصرح

منو بسند وابتداء بشمس کنند بعد از او بکواکب بترتیب افلاک یعنی اوّل زحل
پس مشتری پس مرّیخ پس زهره پس عطارد و در اذاء هر روزی یا هر شبی که بعد از ان
روز است اکر قمر را نظری از انظار خمسه با کواکب باشد در جدول همان کوکب منو بسند
بچهار رقم اوّل علامت نظر دوّیم رقم ساعت سیّم رقم دقیقه چهارم علامت
روز یا شب بدانکه چنانچه قبل از این معلوم شد که قران قمر را با شمس اجتماع و مقابله
اش را استقبال میکویند و در ماهی یکبار اجتماع و یکبار استقبال اتفاق میافتد
لهذا مصنف رحمه الله فرموده اجتماعی و استقبالی که در هر ماه افتد بر صفحه یمین
در جانب راست جدول اتصالات کل جدولی بر کشند بار یک و در ان جدول اوّل
علامت اجتماع که عین است یا علامت استقبال که لام است منو بسند و بعد از
ان رقم یوم و لیل را ملحق بایام اسابیع منو بسند که در چه روز و با کدام شب اجتماع
و استقبال واقع شود و بعد از ان تعین نمایند که چندم ماه عربی است و نام
ماه را هم مصرح نو بسند بعد از این ساعات و دقایق کذشته از روز یا شب
که در ان ساعت اجتماع یا استقبال واقع خواهد شد معین نمایند و بعد از او برج
طالع وقت اجتماع و یا استقبال را با درجه و دقیقه اش منو بسند و هم چنین برج
عاشر طالع را بطریق مذکور رقم سازند طالع جزو برا کویند از منطقة البروج
که در وقت مفروض در افق شرقی باشد و عاشر جزو برا کویند که در همان وقت
در دایره نصف النهار بود فوق الارض انشاء الله تعالی تفصیل طالع و بیوت اثنی عشر
طالع را بعد از این بیان خواهیم نمود و بعد از نوشتن اینها جزو اجتماع و جزو استقبال
را منو بسند جزو اجتماع جزو بست از منطقه که قمر و شمس در ان جزو اجتماع کرده

باشند و جزو استقبال جزو بست که در ان جزو استقبال واقع باشد و در حقیقت مقابل
درود و جزو متقابل خواهد شد لهذا اکر استقبال در روز باشد موضع شمس را منو بسند
و اکر در شب واقع شود محل قمر را چونکه احکام نیّرین با موضع فوق الارض را اعتبار نمایند
و اکر اتفاق افتد که استقبال در اوّل روز و یا در اوّل شب واقع شود انجزو را
نو بسند که در طرف مشرق است و اینهارا که مذکور شد با علامت نو بسند که درین جدول است

ع ما ا رمضان ته و لا لع ــ لا اش رسط له الجزو من ۲ ما خ	
ل لو ه شوّال ته و له لع رسط شر ص ماکوط الجزو م ۱۷ طه	

این طور نوشتن در زمان مقدّم متداول باشد حالا باین طریق نمینو بسند بلکه علامت
روز و شب را و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال را در جای علاحده ثبت نمی کنند
و اکتفا می نمایند بجدول نظرات قمر با شمس و استقبال مقابله اش لکن طالع هر یک
را در زایچه فوق صفحه یسری باد و ازده خانه اش استقبال نمایند بیاورند و زایچه
عبارت از شکل مربّعی و یا مدوّری است که او را بدو ازده خانه قسمت کرده باشند
و جزو اجتماع و استقبال را در وسط شکل مزبور ثبت مینمایند چنانچه درین شکل است



اما حالات قمر عبارت از مجاسده است با رأس و یا ذنب خودش و رسیدن
او بود بدرجه شرف خود که درجه سیّم برج ثور است و یا بدرجه هبوط خود
که سیّم درجه عقرب است و بعد از
این شرف و هبوط کواکب را بیان خواهیم

نمود ویا در سبلی و با اول طریقهٔ نیره که آن چهارده درجه است میان شرف شمس
که درجهٔ نوزدهم حمل است وشرف خودش و با بر اول طریقهٔ محترقه وآن هم چهارده
درجه است میان هبوط شمس که نوزدهم درجهٔ میزان است وهبوط خودش
ودر سبلی اوست به تحت الشعاع افتاب وان بعد از اجتماعست بدوازده درجه
ومجاسدهٔ قمر با کید گویند که کید کوکب متوهمی است که او را اسیر بت معکوس
یعنی بر خلاف توالی ودور که در صد چهل و چهار سال تمام کند برجی را در دوازده
سال ودر حبرا در صد چهل و شش روز و بعضی گویند موجود است وحرئی نیست
خلاص نحس است ودر مجاسدهٔ قمر با کید احتراز از امور اولی است وعلامات
حالات قمر این است که در جدول ثبت شده با بعضی اختیارات وجدول این است

حالات قمر	علامات	که نموده شده اختیارات حسب حالات قمر
قمر با راس	س	دیدار زهاد وخیرات وصدقات وبنای مساجد را
قمر با ذنب	ب	هیچ کار را نشاید الا ساختن مسمومات وهلاک دشمن
قمر در شرف	ف	بنای مساجد وتزویج وزراعت وبیع عقار را
قمر در هبوط	ط	عطله وتخریب بناها وخوردن دارو وناخن چیدن را
طریقهٔ نیره	ه	دیدار ملوک واشکار ونقل وتحویل را
طریقهٔ محترقه	ق	عطله وقصد دشمن وسحر ودعوات تفریق نوشتن را
تحت الشعاع	ع	عذر ومکر واخفاء اشیاء
خروج الشعاع	حع	اکثر کارها را شاید بنا بمناسبت موضع قمر
قمر با کید	د	هیچ کار را نشاید مگر قتل وسیاست واظهار عداوت

واین حالات را بعضی درمیان جدولهای ممازجات جائیکه خالی باشد مینویسند
باون دیگر ویا اینکه خطی بر بالای او میکشند تا مشخص باشد بطریق نظرات که اول
علامت حالات را مینویسند بعد ساعات ودقایق را بعد علامت روز ویا شب را

ودر بعضی

ودر بعضی تقاویم جدولی علاحده بجهة حالات قمر بعد از جدول ممازجات بیارند ودر
آن جدول مینویسند با آنکه مجاسدهٔ کواکب دیگر را با کید در جدول اتصالات کلی
که در صفحهٔ یمنی است در مقابل هر روز ویا هر شب که مجاسده می نماید مینویسند چنانچه
اول رقم کوکب را بعد لفظ کید را با لفظ مع بعد علامت یوم ویا لیل را ملحق با تلو
اسابع بعد رقم ساعات ودقایق را باین طریق ۸ مع کید **فصل چهارم**
در منازل قمر بدانکه اهل حساب چنانچه منطقة البروج را بدوازده قسم متساوی
قسمت کرده هر قسمی را برجی نام نهاده بودند ابتداء از اول حمل همچنین منطقة البروج را
بر بیست و هشت قسم متساوی قسمت کرده نیز ابتداء از اول حمل هر یکی را منزل نام
نهاده اند چون مدت دور قمر نزدیک است بر بیست و هشت روز وقمر هر روز در منزلی
باشد تقریباً این منازل را قمر نامیده اند وقمر هر روز در منزلی باشد ودر تقویم جدولی
بعد از جدول ممازجات بر کشند ودر آن جدول نام منزلی بازاء روز که قمر بوقت النهار
آن روز در آن منزل باشد مصحح نویسند وچون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در نصف
النهار روز دیگر با اول منزل سیم رفته باشد ودر میان یک منزل طی ملبوس لهذا نام
آن منزل را در جدول طرح نمایند وبعضی بلون دیگر در میان دو روز مینویسند وچون
بطیء السیر باشد گاه باشد که در نصف النهار روز سابق در اول منزلی باشد
ودر نصف النهار روز دیگر هنوز در آخر همان منزل بود باین سبب نام آن
در جدول مکرر کرده ونام منازل وصورت ایشان که از کواکب ثابته
تخیل کرده اند اینست که در این
جدول ثبت شده

منازل

منازل	شرطین	بطین	ثریا	دبران	هقعه	هنعه	ذراع
صور	٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥	٥ ٥ ٥
منازل	نثره	طرف	جبهه	زبره	صرفه	عوا	سماک
صور	٥ ٥ ٥	٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥	*	٥ ٥ ٥ ٥ ٥	٥
منازل	غفر	زبانا	اکلیل	قلب	شوله	نعایم	بلده
صور	٥ ٥ ٥	٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥	هیچ ستاره ندارد
منازل	ذابح	بلع	سعود	اخبیه	مقدم	مؤخر	رشا
صور	٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥	٥ ٥	

ودر بعضی از تقاویم انتقال قمر را از منزلی بمنزلی دیگر در جدولی مثل انتقال قمر از برجی ببرجی مینویسند بسه رقم اول رقم ساعت دوم دقیقه سیم علامت نهاری یا لیلی و از این منازل بیست و هشتگانه ده منزل نحس اند و باقی سعد و بعضی انتقال قمر را بمنازل نحس نویسند فقط و باقی را نمینویسند و چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلث منزل باشد و چون آفتاب منزلی را قطع کند و از انجا دور شود آن منزل یعنی علامات وی پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر گردد و این ظهور را طلوع آن منزل گویند و طلوع منازل را در میان جدول اتصالات کلی بازاء هر شبی که طلوع نماید می نویسند اول علامت طلوع که حرف عین است ثبت نمایند پس اسم آن منزل مصرح پس علامت لیل متصل به یکی از ایام اسابیع بدین صورت ع دبران لو و بوقت طلوع هر منزل سقوط رقیب آن منزل بود یعنی غروب منزل پانزدهم او که طلوع نموده و چون آفتاب در مدت سیزده روز تقریبا برجی را تمام کند پس از طلوع هر منزل تا طلوع منزل دیگر سیزده روز بود لکن چون سماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز شود ودر بعضی تقاویم در جنب جدول منازل سعد و نحس منازل را در جدول دیگر با علامات

نویسند علامت سعد را سین و علامت نحس را نون و بعضی از منجمین رباطات و طبایع منازل را که از جمله معتقد هند است هم در جدول علیحده بیارند و از اینها برطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند حدوث این کیفیت بشش رباط قائم است چنانچه در رباط اول شش منزل است شرطین ۲ طرف ۳ جبهه ۴ قلب ۵ شوله ۶ مقدم و در رباط ۲ هفت منزل ابطین ۲ نثره ۳ زبره ۴ اکلیل ۵ نعایم ۶ اجنبه ۷ موخر و در رباط سیم پنج است اثریا ۲ ذراع ۳ صرفه ۴ زبانا ۵ بلده و در رباط چهارم شش منزلست ا دبران ۲ هقعه ۳ عوا ۴ عفر ۵ ذابح ۶ سعود و در رباط پنجم دو منزلست ا هنعه ۲ بلع و در رباط ششم نیز دو منزل ا سماک ۲ و رشا و گویند این رباطات بمنزله مثلثات است در بروج که انشاء الله ذکر خواهیم نمود و طبایع منازل را بر طبیعت قرار داده اند اول رطب ۲ یابس سیم میانه و چنین گویند که چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی که شمس در منزل رطب بود هم از این رباط دلیل باران باشد و اگر در منازل یابس باشد از یک رباط دلیل است بر یبوست هوا و بجهة رباطات منازل جدولی باد یک قبل از جدول منازل در تقویم میکشند و مراتب هر یک از یکی تا شش بارقام هندسی بازاء هر منزلی که داخل آن رباط بود ابراد نمایند جدول دیگر بعد از جدول انتقالات منازل بجهة نحس جهة طبایع منازل بیاورند و جدولی که متضمن مذکورات است این است

که در پشت صفحه که نموده

شده است

النازل

شرطين	١١ ؛	ى	س	غفص	و٤٤	ط	
بطين	سا	سم	س	زبانا	سا	ط	
ثريا	٤ ك ع	ج٤	ب	اكليل	د ك ع	س	
دبران	١ ٤ له	سا	ب	قلب	د ٤ له	سا	
هقعه	اكاله	ج	س	شوله	فكاله	سا	
هنعه	٠ ٨ ر	سم	ب	نعايم	٤ ٨ ر	٤٠	
ذراع	[illegible]	سا	ب	بلده	٤ و٤	س	
نثره	[illegible]	ج٤	ب	ذابح	ط٤٤	سا	
طرف	سا	ج٤	ن	بلع	سا	ج٤	
جبهه	و له ع	سا	ب	سعود	ط له ع	سم	
زبره	ل ٤ له	ج٤	ب	خبيه	سا٤ له	سم	
صرفه	٨ كاله	سا	ن	مقدم	سكاله	سا	
عوا	٥ ٨ ر	ج٤	ب	مؤخر	ا ٨ ر	سا	
سماك	٥ ر٤	ج٤	ن	رشا	ا س٤	ج٤	

فصل یازدهم در ظهور و خفاء کواکب

و دیگر احوال ایشان و رویت اهله بدانکه
مراد از ظهور کوکب اول ظهور او ست
در دو طرف شب بعد از آنکه مختفی
بود در تحت شعاع آفتاب و مراد از
خفاء اول امتناع کوکب است در تحت شعاع
آفتاب در دو طرف شب بعد از آنکه
مرئی و ظاهر بود اما کیفیت ظهور و
خفاء آنست که هر یک از کواکب علویه
پیش از احتراق بچند روز در مغرب
مختفی شوند و بعد از احتراق بچند روز
در مشرق ظاهر شوند و سبب آنست که
چون شمس در حرکت خاصه اسرع از کواکب علویه است چون از مقابله ایشان بگذرد
روز بروز بکواکب نزدیک گردد تا آنکه شصت درجه میان آفتاب و کوکب بعد واقع
شود و درین حال کوکب را مغربی گویند زیرا بعد از غروب آفتاب نزدیک بافق غربی
مرئی میشود تا در حوالی افق غربی در تحت شعاع آفتاب مختفی شود و این خفاء ایشان
است در طرف غربی تا آنکه محترق گردد و چون آفتاب اسرع است از او بگذرد و کوکب در
طلوع سبقت گیرد بر آفتاب لیکن نغلبهٔ نور او مرئی نمیشود تا مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب
وقت صبح در طرف مشرق بنظر در آید و آن ظهور او بود در طرف مشرق و کوکب را مشرقی

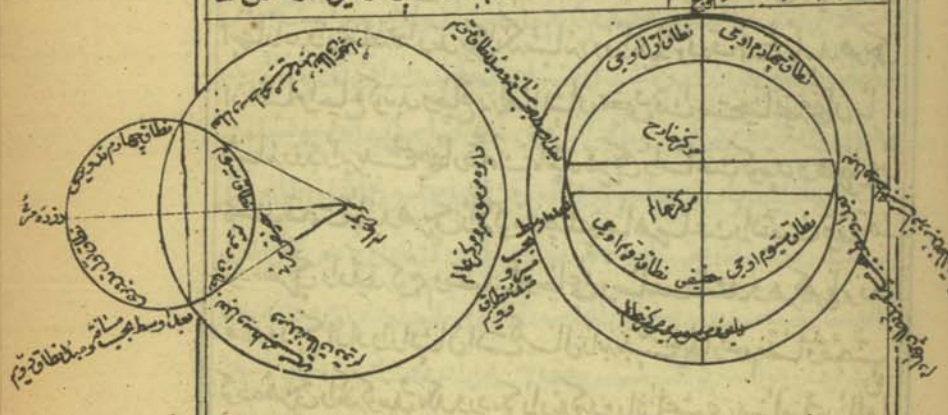
گویند تا آنکه بعد میان ایشان بر شصت درجه رسد و بعد از آن کوکب را نه مشرقی
گویند و نه مغربی اینست که مصنف رحمه الله فرموده اند که ستاره گان علوی پیش از
احتراق در مغرب مختفی شوند و بعد از احتراق در مشرق ظاهر و احتراق این کواکب
در اواسط ایام استقامت باشد و مقابله ایشان با آفتاب در اواسط ایام رجعت
است بسبب آنکه قادر لم یزلی بقدرت ازلی چنان ساخته است که دائماً بعد
اجرام کواکب علویه از ذروهٔ تدویر نسبت باجزای تدویر هر یک مثل بعد جرم آفتاب
است از مرکز تدویر ایشان نسبت باجزای فلک البروج پس اما احتراق ایشان در ذروهٔ تدویر
باشد که وسط ایام استقامت است و چون کوکب از ذروهٔ تدویر بقدر ربع منطقهٔ
تدویر دور گشت هم چنین جرم آفتاب از مرکز تدویر بقدر ربع منطقة البروج
دور میشود و چون جرم کوکب بقدر نصف منطقهٔ تدویر از ذروه دور گشت همچنین
تدویر بحضیض رسد که وسط ایام رجعت است هم چنین آفتاب بقدر نصف منطقة
البروج از مرکز تدویر دور می رساند و مقابل شود با مرکز کوکب لهذا
گفته اند که مقابلهٔ آفتاب با کواکب علویه در اواسط ایام رجعت است و
این هر دو بعد تقریبی است از اینجهة اهل حساب اواسط گفته اند و رجعت
ایشان در میان دو تثلیث آفتاب باشد و هر یک از سفلیین یعنی زهره و عطارد
هم در وسط ایام استقامت و هم در وسط ایام رجعت محترق میباشند چنانچه
در فصل دوازدهم گذشت و قبل از احتراق که در وسط ایام رجعت است
بچند روز در مغرب مختفی شوند که نزدیک باول رجوع ایشان است و این
خفاء انها است در مغرب تا آنکه محترق گردد و چون از احتراق گذشت صباح

در افق مشرق پیش از طلوع آفتاب مرئی میشوند و این ظهور ایشان است در
مشرق و رفته رفته از آفتاب دورتر شود چنانچه هر صبح او را بالاتر از صبح سابق
بینند و کوکب را درین حال شرقی گویند تا مقداری که مقتضی نصف قطر تدویر
ایشان است از آفتاب دور شوند و بعد از این باعلای تدویر انتقال نموده رفته
رفته بر آفتاب نزدیک شوند تا پیش از احتراقی که در وسط ایام استقامت است
بچند روز در مشرق تحت شعاع آفتاب رانید و مرئی نمیشوند و این خفاء
ایشان است در مشرق و چون از احتراق گذشت و قدری از آفتاب دورتر
گشت وقت شام بعد از غروب آفتاب مرئی گردد و این ظهور ایشان است در مغرب
و تا میرود از آفتاب دورتر شود چنانچه هر شام او را بالاتر از شام سابق بینند
و درین حال کوکب را مغربی گویند تا مقداری که مقتضی نصف قطر تدویر است از آفتاب
دور شوند چون باسفل تدویر انتقال کردند روز بروز بر آفتاب نزدیک شوند تا آنکه
در افق مغرب تحت شعاع آمده مرئی نمیشوند و ظهور و خفاء کواکب را در میان جدول
اتصالات کلّی می نویسند چنانچه اوّل علامت ظهور که ظ باشد یا علامت خفا که خ
باشد می نویسند پس علامت کوکب ظاهر و یا خفی را پس علامت مشرق که ق باشد
و یا مغرب که ب باشد میاورند پس علامت لیل ملحق بارقام اسابیع می نویسند
بدین نوع ظ ۸ ق ل یا ی ۸ ب امّا رویت هلال یعنی دیدن ماه نو بدانکه بعرف
اهل نجوم هلال عبارت است از رویت قمر در شب اوّل ماه و تحقیق ماهیّت آن
چنان است که قمر جرمی است کثیف صیقلی و از آفتاب کسب نور می کند و چون
هر دو کروی اند و جرم شمس اعظم از جرم قمر است همیشه بیشتر از نصف جرم قمر

مستضیء میشود و کمتر از نصف او مظلم و در محاق نصف مظلم بطرف ما باشد و نصف
مضیء بطرف آفتاب و از نور قمر هیچ نماند و چون مقداری از آفتاب دور گشت قدری
از نصف مضیء نمایان باشد این را هلال مینامند و اهل این فن وقت رویت
قمر را ابجد و غیره موقوف بر شرط دانسته اند و شرط یافته شود در رویت و بعد یکی را
بعد معدّل گویند حکم بر بلندی و پستی هلال و کثرت و قلّت ماندن او فوق الارض
از ین کنند و دیگری بعد سواء روشنی و تاریکی هلال از آن قیاس نمایند و این
دو بُعد بعد قمر است از آفتاب یکی باجزاء معدّل النهار و دیگری باجزاء منطقة
البروج پس در وقت غروب آفتاب شب سیوم ماه ملاحظه نمایند اگر بعدین هر دو
زیاده از ده درجه باشد تا دوازده درجه حکم کنند بر رویت هلال بعنوان ضعف
و اگر میان دوازده[۱۲] درجه تا چهارده[۱۴] درجه باشد حکم نمایند بر رویت بعنوان اعتدال و
اگر زیاده از چهارده درجه باشد حکم کنند بر رویت هلال بعنوان جلا و اعتدال و اگر
بعدین هر دو و یا یکی کمتر از ده درجه باشد حکم نمایند بعدم رویت بعنوان لا یری پس از آن
قبیل است که مصنف رحمه الله فرموده امّا دیدن ماه نو تا آخره و در تقویم پیش از
اوراق دوازده گانه در ورقی بجهة رویت اهلّه جدولی بر کشند و در آنجا اوّل اسامی
شهور عربی را با علامت شب سیوم[۳] ماه مقدّم می نویسند و در تحت این بعد معدّل و
بعد سواء را با درجات و دقایق ثبت نمایند و در تحت اینها انحراف هلال را از مغیب
آفتاب بطرف شمال و یا جنوب با درجه ارتفاع او از افق می نویسند و حکم یری و لا
یری را هم مصرّح ایراد نمایند اگر یری نوشته اند ماه مقدّم بیست و نه روزه میشود
و اگر لا یری نوشته شده روز سی ام سلخ ماه مقدّم باشد امّا حالات کواکب عبارت

از احوال سیر کواکب است و بودن ایشان در نطاقات چهارگانه اوجی و تدویری بدانکه
هر کوکبی را از کواکب سبعهٔ سیاره غیر از حرکت تقویمی ایشان حرکت وسطی ثابت
کرده اند چنانچه حرکت وسط شمس در هر شبانروز پنجاه و نه دقیقه است و حرکت
وسط قمر در هر شبانروز سیزده درجه و پانزده دقیقه است و حرکت وسط زحل در شبا
روز دو دقیقه است و حرکت وسط مشتری در شبانروز پنج دقیقه است و حرکت وسط
مریخ در هر شبانروز سی و یک دقیقه است و حرکت وسط زهره در شبانروز یک درجه
سه و شش دقیقه است و حرکت وسط عطارد در شبانروز چهار درجه و شش دقیقه
است اینها که مذکور شد بعد از رفع و طرح کسور است که عادت اهل حساب است
و حرکت تقویمی کوکب را در شبانروز بهئت آن کوکب گویند چنانچه در بعض تقاویم
بهت قمر را در بهلو جدول تقویم او در جدولی جدا یکی با درجه و دقایق می نویسند پس اگر
باشد که بهت کوکب از سیر وسطش زیاده باشد روز بروز زاید گردد و یا در صورت
زیادتی بر سیر وسط روز بروز ناقص گردد و گاه باشد که بهت کوکب از سیر وسطش
ناقص باشد و روز بروز در نقصان زاید گردد بایست که مصنف رحمه الله فرموده که
احوال سیر کواکب را در جدول هفتگانه ایشان در ان دوازده ورق که گفته ایم
هم برقم بیان میکنند مثلا چون کوکب سریع السیر باشد یعنی بهت او از سیر وسطش
زیاده باشد و روز بروز زاید گردد او را زاید متزاید گویند و رقمش این است ید
و اگر روز بروز ناقص باشد او را زاید و متناقص گویند و رقمش این طور است
ید مت و اگر بطی السیر بود یعنی بهت او از سیر وسطش ناقص باشد و روز بروز
در نقصان زاید باشد او را ناقص متزاید خوانند و علامتش اینست قص مت

و اگر بهت مساوی سیر وسط باشد این رقم نویسند سط و اقامت را مقیم نویسند و استقامت
را هب و رجوع را عب بدانکه چنانکه سبق ذکر یافت که در تحت فلک ممثل هر
کوکب فلک دیگر است که از ان در شمس فلک خارج مرکز و در کواکب دیگر فلک حامل
مینامند و در تحت فلک حامل کواکب غیر شمس فلک دیگر ثابت نموده اند که فلک
تدویر گویند پس اهل این فن منطقهٔ فلک حامل را بچهار قسم قسمت کرده اند دو
قسم اعلا باهم برابر که در طرف اوج است و دو قسم سفلی که در طرف حضیض است
انهم با یکدیگر برابرند و این اقسام را نطاقات گویند و همچنین منطقهٔ فلک تدویر را
هم بچهار قسم قسمت کرده اند و علوی باهم برابرند و دو سفلی انهم باهم برابر و گاه
باشد که در بعض تقویمها بودن کواکب را در نطاقات اوجی و یا در نطاقات
تدویری بیان ورند با رقام و تصور نطاقات اوجی و تدویر از این دو شکل است

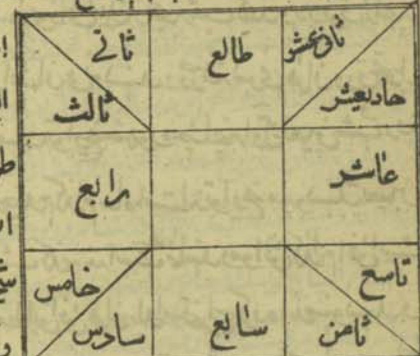


مثلا نطاق اول اوجی را چنین نویسند قا ج و نطاق دوم اوجی قب ج و نطاق
سیم اوجی قج و نطاق چهارم اوجی قد ج و همچنین نطاق اول تدویر قا ر

نطاق دوم تدویری قبر نطاق سیم تدویری فجر نطاق چهارم تدویری ... و
نطاقات تدویری دیگر از آفتاب نجم باشد پر افلاک تدویر ندارد و بودن کوکب را در نطاق
اول و چهارم مستعلی گویند و در نطاق دوم و سیم و چهارم منخفض و در نطاق
سیم و چهارم صاعد و در نطاق اول و دوم هابط دانند و اینها را از قوابع
کواکب دانند. **فصل شانزدهم** در باقی آنچه در تقویم بیاورند بدانکه در زمان
سابق در دوازده ورق تقویم بازاء هر روزی از باب اختیارات کارها مصرح
می نوشتند که امروز چه کار را شاید و آنچه کار را احتراز باید کرد حالا آن قاعده
متروک است لهذا مصنف رحمه الله فرموده است که در برابر هر روزی بنویسند از باب
اختیارات و ما اقتدار اخر این رساله باجمال بیان خواهیم کرد بدانکه از تواریخ دیگر
که در تقویم بیاورند تاریخ خطا و ایغور و ترکستان است چنانچه سبق ذکر یافت و
اینها ادوار مختلفه بوده اند یکی آنکه شبانروز را بدوازده قسمت نمایند هر یکی
از اقسام را چاغ گویند و چاغ در لغت ایشان بمعنی وقت است چنانچه منجمان ما
شبانروز را بر بیست و چهار قسمت نمایند هر یکی را ساعت گویند و هر چاغ را
بهشت قسمت نمایند هر یکی را که گویند چنانچه ما هر ساعت را بشصت دقیقه قسمت
نموده هر یکی را دقیقه گوییم و نصیب هر چاغی دو ساعت باشد و هر کهی پانزده
دقیقه و دیگر از ادوار ایشان آنست که سال را بر بیست و چهار قسم متساوی قسمت
کرده هر یکی را کجه گویند و یکی دیگر دارند که دوازده اثنا عشری مینامند و سالها
بدان شمارند و نام اینها بترتیب است اول سیچقان ئیل دوم اود ئیل سیم
پارس ئیل چهارم توشقان ئیل پنجم لوی ئیل ششم ییلان ئیل هفتم یونت ئیل

قوی ئیل نهم بیچین ئیل دهم تخاقوی ئیل یازدهم ایت ئیل دوازدهم تنگوز ئیل
و غیر از اینها ادوار دیگر هم دارند و نوشتن سایر ادوار در تقویم در این اوان مصطلح
نیست غیر از دوازده اثنی عشری و در تقویم پیش از اوراق ماهها یعنی ورق مقدم بر
اوراق دوازده گانه چنانچه روبرو اهل آن نوشته اند در صفحه یمنی زایچه یعنی شکلی
مربعی و یا مدوری بکشند و آن شکل را بدوازده خانه قسمت کرده باشند و در هر
خانه نام سالی را هم بلغت ایشان و هم بفارسی منویسند و نام ایشان که موافق
سال مفروض باشد در خانه وسط فوقانی این زایچه ثبت کنند و در فوق زایچه
شرحی از احکام سال باعتقاد ایشان می نویسند و در صفحه یسری همان ورق تحویل
آفتاب را ببرج حمل بیاورند بحسب تواریخ مشهوره چنانچه اول تعیین شب و روز
وقت تحویل را می نمایند و بعد چندم کدام ماه است از تواریخ منویسند و تعیین
ساعات و دقایق که از روز و یا شب گذشته است نمایند و موافق کدام افق است
از آفاق بلاد که تقویم کواکب را مطابق افق همان بلاد استخراج کرده اند منویسند و
در زیر اینها زایچه بیاورند جهة صورت طالع وقت تحویل شمس بحمل که آنرا طالع سال
مینامند و در هر خانه زایچه بیاورند جهة صورت طالع وقت تحویل شمس بحمل که آنرا
طالع سال مینامند و در هر خانه زایچه سه رقم منویسند اول رقم برج دوم درجه
سیم دقیقه و مواضع کواکب سبعه و عقدتین قمر را در وقت تحویل معین نمایند
و بعضی از سهام مستعمله که در میان اهل نجوم متعارف است بیاورند و سهام دلایل
چیزهای مخصوص بود که از مواضع کوکب و مراکز خانهای زایچه استخراج کرده باشند
و از همه قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب است که یکی دال است بر مال و جاه و شهادات

او دیگری برای دین و عبادات و طریق وضع سهام مثل وضع کواکب است که در
هر برجی باشند با درجات و دقایق در آن خانه که نام آن برج مصرح نوشته اند مثبت
و باشد که در بعضی تقاویم طوالع تحویل آفتاب را با بروج و طوالع اجتماع و
استقبال را که در ماهی اتفاق افتد در فوق اوراق دوازده خانه در زایچه ثبت نمایند
و مواضع کواکب را هم منسوب نمایند که در کدام برج است و بچند درجه و بچند دقیقه چنانچه
در زایچه تحویل آفتاب بحمل منسوب شدند لکن نوشتن سهام را در این زایچه‌ها
مستعمل نیست و صورت زایچه بدین نوع است که نموده شد بدانکه طالع در



اصطلاح قوم جزئیست از منطقة
البروج که در وقت مفروض بر
طرف افق شرقی واقع شود اگر
آن وقت مفروض زمان ولادت
شخصی بود آن را طالع ولادت گویند
و اگر وقت تحویل شمس به اول حمل
بوده باشد آن را طالع سال گویند و اگر وقت دیگر باشد طالع را بآن وقت اضافه
نموده بنام او مسمّا سازند چون طالع استقبال و طالع اجتماع و طالع کسوف و یا
خسوف و جزو دیگر از منطقة البروج در وقت مفروض بر افق غربی باشد آن را
غارب و سابع گویند نسبت بطالع که برج هفتم طالع میشود و جزئی از منطقة
البروج که بر دایره نصف النهار افتد از طرف فوق الارض آن را وتد الارض و
رابع گویند و هر خانه که بعد از برج طالع بود بر توالی بروج آن را ثانی طالع گویند

و بعد از

و بعد از ثانی و ثالث و هم چنین تا آخر که خانه ثانی عشر است و او متصل باشد
بطالع و تفصیل این اجمال آنست که اهل نجوم منطقة البروج را بدوازده قسمت
نمایند و این عمل را تسویة البیوت گویند و این تقسیم بواسطه شش دایره عظیمه باشد
که یکی از آنها دایره افق است که بر مبداء خانه اول و هفتم که دیگر طالع و غارب
بوده باشد و یکی دیگر دایره نصف النهار است که بر مبداء خانه دهم و چهارم که در
که وتد السماء و وتد الارض باشد و مراد در مبادی این خانها اختلاف نیست
و در مبادی سایر خانها اختلاف نموده اند چنانچه استاد ابوریحان بیرونی قائل
است آنست که هر یک از ارباع دایره اول السموت که دایره عظیمه است که بر نقطه
نصف النهار و بر قطب افق میگذرد بسه قسم متساوی قسمت نمایند و دوایر عظام
بمبادی آن اقسام بگذرانند بشرطیکه مار باشند بر نقطه شمال و جنوب که دو نقطه
تقاطع نصف النهار است با دایره افق یعنی قطب دایره اول السموت و اکثر
جمهور بر آنند آنست که نصف شرقی قوس النهار جزو طالع و هم چنین نصف شرقی
اللیل همان جزو را بسه قسم متساوی قسمت نمایند و دوایر مبول بمبادی آن اقسام بگذرانند
و چون منطقة البروج بدوایر مفروضه یکی از این طرق بدوازده قسم شود هر قسمی را
بیتی گویند و ابتداء اقسام را کواکب بیوت مینامند و ابتداء از طالع کرده بتوالی بروج
شمرند و گاه اتفاق میافتد که برجی بحسب عدد عاشر برج طالع بود لکن بحسب
واقع عاشر نمیشود جهة آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی
نصف النهار باشد یا در طرف غربی او و مثلا هرگاه طالع بافق دار السلطنة تبریز
هیجده درجه دلو بوده باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب شود لکن بحسب تسویة

البیوت

البروج پنج درجه قوس بر دایره نصف النهار افتد و برج عقرب در طرف غربی او باشد
درین وقت در بیت عاشر چنین مینویسند رمح ه و هرگاه اتفاق افتد که شش
درجه سرطان طالع باشد برج عاشر بحسب عدد حمل بود لکن بحسب عمل شانزده درجه
حوت بر دایره نصف النهار افتد و برج حمل در طرف شرقی او باشد درین هنگام
در خانه دهم چنین رقم نمایند ه رمح و مثل این اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر
غیر از طالع و غارب نیز واقع شود از جمله که در تقویم بیاورند ساعات و دقایق
بعد است که در جدولی بعد از جدول منازل و سایرین در جدولی بیاورند و در
این جدول اسم رقم مینویسند اول رقم ساعات ۲ دقیقه ساعت سیم علامت روز یا
شب که بعد از روز بود و تفصیل این اجمال آنست که حکمای هندی روز نهاده اند
که بر هفت قسمت گردد و هر قسمتی را بکوکبی از کواکب سیاره داده اند و آن قسمت را
بعد آن کوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دوازده ساعت است پس دور هشتاد
و چهار ساعت شود و ابتداء دور از زمان اجتماع حقیقی شمس و قمر گیرند تا
دوازده ساعت منسوب بآفتاب دارند و بعد از ان دوازده ساعت بزهره
دهند و هم چنین بر ترتیب افلاک بکواکب دهند پس دوازده ساعت بعد از
زهره بعطارد و بعد از عطارد دوازده ساعت قسمت قمر میشود و چون تحت
فلک قمر فلکی دیگر نیست دوازده ساعت بعد از قمر بزحل میدهند که فلکش فوق
همه افلاکست پس بمشتری پس بمریخ تا باز نوبت بشمس رسد بعد از ان بطریق مذکور
میگردد تا اجتماع آید و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب باشد باطل گردد و از نوبت
شمس ابتداء شود و حکماء هند نوبت شمس را نوبت مطلق گویند و بعد بعض سیر

و اعراب این ساعات را ساعات محترقه خوانند و در اختیارات مذمومست چنانچه
فخر الدین رازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل نموده که میگفتند ضرر
تباهی حال قمر که عمده مختارات در اختیارات امور کمتر و قلیل الضرر است از
ساعات بعد چنانچه ثلث اول را ازین دوازده ساعت دلیل نقصان
حیات دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بدحالی و
این ثلث آخر قلیل الضرر است زیرا که مجاور است به بعد زهره که کوکب سعد
است و گویند که در ثلث آخر بعد مریخ که کوکب نحس است و مجاور است به بعد
آفتاب احتراز از امور اولی است و در جدول بعد تنها بعد شمس را مینویسند
که در چه وقت روز یا در چه وقت شب ابتداء بعد میشود و از انجمله که در تقویم
بیاورند تسییر درجه طالع سال و تسییر درجه مریخ در وقت تحویل و سبب ایشان
بدلایل اصلی که در زایچه طالع سال ثبت است و این را مرورات گویند و ایضا محل
حصص درجات تسییر هر یک از کواکب خمسه متحیره در جدولی معین نمایند و انوا
قواسم گویند و جدول کواکب ضمن حظوظ کواکب انشاء الله مذکور خواهد شد
بدانکه تسییر از جمله اعمال احکامیان است و ان تصور کردن حرکت نقطه است از
منطقة البروج در صورت طالع بر توالی بروج هر چند فی الحقیقه بان متحرک نباشد
و تسییرات نزد ایشان متعدد است از انجمله تسییر تحویل است که درجه طالع تحویل
یا درجه موضع کوکبی در وقت تحویل که در صورت طالع باشد هر شبانروز پنجاه
و نه دقیقه و هشت ثانیه قدر حرکت وسط شمس حرکت دهند و بعد بدلیل از دلایل
اصلی مراکز موالید اثناعشریه طالع و مواضع جوهر و شعاعات هر یک از کواکب

[illegible]

سیاره است و بخصوص تیسیر درجهٔ مریخ را در تقویم بواسطهٔ استدلال ازان بر فساد و
آشوب ثبت نمایند و چنین گویند هر وقت تیسیر درجهٔ مریخ بجرم زحل یا بشعاع
تربیع و مقابلهٔ او که در صورت طالع است برسد و یا بمرکز رتبه ازاوتاد طالع حکم
کنند بر آنکه دران وقت فتنه و آشوب روی نماید خاصه در وقت طالع یا قریب بآن
مقابله و یا تربیع نحسین واقع شده باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تسدیس
و تثلیث او رسد حکم بر تخفیف فساد و آشوب نمایند و در تقویم بعد از جدول
منازل و متعلقات جدولی بیاورند و در آنجا تیسیر درجهٔ طالع را بازاء هر روزی
ثبت نمایند مثلاً در اول برج دوم درجه سیم دقیقه و جدولی دیگر بعد از او بیاورند
جهة رسیدن تیسیر بدلایل اصلی و در آن جدول مراکز بیوت و نظرات کواکب را
نویسند این جدول را جدول الغرورات گویند و بعد از جدولی دیگر کشند و مناسب
حدود درجهٔ تیسیر را در آن جدول رسم نمایند چه او را نیز در احکام مدخلی دارد و این
جدول را جدول القواسم میخوانند و بعد از اینها جدول دیگر کشند بجهة تیسیر
درجهٔ مریخ و حرورات و قواسم او بر ترتیب مذکور ثبت نمایند و ازان جمله که در
تقویم بنا رند زوایای ثمانیه و مراکز بحران و تاسیسات است که در جدول فوق
صفحات تقویم مینویسند و این هر سه در معنی یکی است چنانکه معلوم شود
بدانکه چون بر بدن انسانی یکی از امراض حاده و حاره مانند حمیات مستولی
گردد اطبای حاذق در مبداء آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از
معدل النهار و از ابتداء آن جزو دایرهٔ معدل النهار را بچهار قسم متساوی
قسمت کنند و دوایر موصول بمبادی آن اقسام بکشند و انند هرآینه آن دوایر بچهار

بچهار نقطه از منطقة البروج بگذرد و آن نقاط را مراکز اربعه و مواضع بحران عظیم
دانند و هر وقت قمر بر یکی ازین مواضع رسد آن وقت بحران بزرگ گویند و بحران
مکاوحت طبیعت باشد یا علت پس اگر دران اوقات طبیعت بر علت غالب شد
حال بیمار بخیر انجامد و اگر علت غالب شد حال مریض بشر انجامد و چون قمر
دوره را در بیست و هفت روز و کسری تمام کند هرآینه ربع اول را در روز هفتم
تمام نماید و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تأخر ساعت بحران ازین
روزها خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم باشد
از سبب این تقدم در بیستم افتد و در تأخر در بیست و یکم و رسیدن او بآن موضع
اصلی در روز بیست و هشتم باشد و بعد ازان بار دیگر دور از سر گرفته شود
و این ایام را ایام بحران خوانند و استدلال احوال مریض را درین ایام بهتر نمایند
اما اهل تنجیم را بحران دیگر هست که ازان تغیر هوا میخواهند از حالی بحالی چنانچه
اگر هوا صاف باشد مکدر گردد و اگر ابر باشد صاف شود بمقتضای مراکز بحران آن و
و ابتدای جزو اجتماع را مبداء قرار داده بجهة سهولة منطقة البروج را به هشت قسم متساوی
قسمت کنند چنانچه هر قسمت چهل و پنج درجه باشد و زوایای ثمانیه را از مبادی این
اقسام اعتبار کنند و مواضع که پیش و پس جزو اجتماع و نظیر او که زاویهٔ خامسه
است بدوازده درجه بعد از جزو اجتماع و همچنین نظیر او که دوازده درجه
پیش و دوازده درجه پس این مواضع را با زوایای ثمانیه مراکز بحران و تاسیسات
خوانند پس موضع اول از مراکز بحران جزو اجتماع باشد بعد ازان درجهٔ ۱۲
او پس درجهٔ چهل و پنجم ۴۵ پس درجهٔ نودم ۹۰ پس درجهٔ صد و سی و پنجم ۱۳۵ پس درجهٔ صد و شصت و هشتم

پس صد و هشتادم پس صد و نود و نهم پس دویست و بیست و سیم پس دویست هفتادم
پس سیصد و پانزدهم پس دویست سیصد و چهل و هشتم پس سیصد و شصتم که جزو
اجتماع است و مرکز اول و اهل احکام گویند که جزو تاسیس در برج رطب واقع
شود و قمر در آنجزو متصل شود بکوکب رطب سیما از خانهٔ عطارد ابر و باران
و باد انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر در اتصال عطارد متصل بزهره باشد تأکید
امر مذکور نماید و معرفت خانهای کواکب و دانستن کواکب رطب و یابس و بروج
رطب انشاء الله بعد ازین مذکور خواهد شد و در تقویم در فوق هر یک از صفحهٔ
یمنی و یسری سر جدول در عرض صفحه بیاورند و مجموع ابدا را نوزده قسم کنند شش
قسم یمنی و یا هفت قسم و باقی در صفحهٔ یسری و در جدول فوق اسامی هر یک از زوایا
ثمانیه نویسند و در جدول تحتانی درجات تاسیسات را بارقام هندی رقم سازند و در
جدول تحتانی بارقام جملی لکن درجات را در تحت اول بر بروج رفع نمایند بشرط آنکه مبتدا
آن از اول حمل باشد و اگر چیزی ماند کمتر از سی درجه که بر برج رفع نشود در بیاض رقم
برج منسوب بسند و از جمله اموری که در تقویم بیاورند سهم الحوادث است بهرهٔ احکام
نجوم این سهم را بجهت حوادث عالم بدست آورده اند و ازین سهم استدلال نمایند
بحوادث جزئی عالم چنانکه گویند هرگاه این سهم مسعود بود بجرم و یا شعاع سعود
و در بیت سعدی بود دلالت کند که میان خلایق اتحاد و مودت بود و حصول
مهمات باسانی دست دهد اگر منحوس و یا در بیت نحس بود بحکم برعکس میشود و اگر
در یکی از دو خانهٔ زحل بود دلیل باشد بر فرو بستگی کارها و شدت سرما در وقتش
و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از خانهای مشتری باشد کشادگی

هوا میشود خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضاة و اگر
در یکی از دو خانهٔ مریخ بود میانهٔ مردم خصومت افتد و بادهای سخت وزد و
در موسم گرمی هوا گرم شود و اگر در خانهٔ آفتاب باشد هوا خوش کند در وقت و در
گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با عظما و اشراف اختلاط نمایند و اگر
در یکی از دو خانهٔ زهره باشد مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبهٔ نشاط و
سرور بود در خلایق و وقوع بارندگی در وقت و اگر در یکی از دو خانهٔ عطارد
بود کثرت گفتگو بود در میان مردم و وقوع تهمت و بهتان خاصه در جوزا و
مردم بحساب و کتابت و خصومت بهانه جوئی مایل باشند و اگر در خانهٔ قمر باشد
در وقتش باران آید و فتح کار عوام الناس بود و خبرها رسد و الله اعلم و در
تقویم جهة سهم الحوادث جدولی در بین اتصالات کلی بیاورند و در آنجا
بازاء هر روز موضع این سهم را در نصف النهار آن روز ثبت نمایند بسه رقم اول برج
دوم درجه سیم دقیقه بطریق تقویم کواکب و باشد که در بعضی تقاویم دو جدولی ساعات
و دقایق تخمینی طلوع و غروب قمر را در ازاء هر روز نوشته چنانچه از اول ماه
تا روز سیزدهم وقت غروب را منسوب سازند و از پانزدهم ماه تا آخر وقت طلوع را و در
آن جدول بسه رقم رسم نمایند اول علامت ساعت دوم دقیقه ساعت سیم علامت
شب و باشد که وقت حصول کف الخضیب بدایرهٔ نصف النهار فوق الارض در جدولی
هم ثبت نمایند بسه رقم اول رقم ساعت دوم دقیقه سیم علامت روز یا شب که
در چه وقت بدایرهٔ نصف النهار میرسد گویند که در آن وقت هر دعا که نمایند
از حق تعالی زود بدرجهٔ اجابت رسد و از جمله آنها که در اکثر تقاویم بیاورند

ایام

ایام مشهوره است در تواریخ مذکوره چنانچه در صفحه سوی بعد از جدول تواریخ
جدول و سبعی برکشند و در این جدول ایام مشهوره تواریخ را بازاء هر یومی از
ایام اسابیع که افتاده باشد صریح مینویسند چنانکه در تاریخ عربی که مستعمل
اهل اسلامست بعضی از ایام مشهوره او اینست غره سال عرب اول محرم الحرام
ایام معدودات ده روز اول محرم است تاسوعا نهم این ماه است عاشورا دهم
ماه است قتل عثمان بقولی هجدهم اینماه است انتقال یزید علیه اللعنه چهاردهم
ماه صفر المظفر است عرض حضرت رسول صلی الله علیه شانزدهم صفر یوم
اربعین بیستم اینماه است وفات حضرت رسول صلی الله علیه بیست هشتم اینماه وفات
امام حسن مجتبی علیه السلام هم درین روز است هجرت حضرت رسول صلی الله
علیه بمدینه غره ربیع الاول وفات امام حسن عسکری هشتم ربیع الاول عید
بابا شجاع الدین نهم اینماه و ورود جناب بعمره بمدینه دوازدهم اینماه انتقال
یزید بقولی چهاردهم اینماه ولادت حضرت رسول ص و امام جعفر صادق هفدهم
اینماه ولادت امام حسن عسکری ع دهم ماه ربیع الثانی قرار فرض نماز چهاردهم
اینماه است عقر ناقه جناب صالح ع هجدهم اینماه ولادت حضرت امام محمد باقر ع
بقولی درهمین روز وفات حضرت عبد المطلب دوازدهم جمادی الاولی وفات
حضرت فاطمه علیها السلام بقولی چهاردهم اینماه ولادت حضرت سجاد پانزدهم
اینماه حرب جمل درهمین روز وفات حضرت فاطمه ع سیم جمادی الاخری و
لادت حضرت فاطمه بیستم اینماه وفات امام محمد تقی ع سیم رجب المرجب
لیلة الرغایب شب جمعه اول رجب ولادت امام محمد تقی دهم رجب کوب

جناب نوح ع در سفینه پانزدهم اینماه عید ولادت حضرت امیر ع سیزدهم اینماه
یوم استفتاح و تحویل قبله و تزویج حضرت فاطمه ع پانزدهم اینماه انتقال
معویه علیه اللعنه بیست و دوم اینماه وفات امام موسی کاظم ع بیست پنجم اینماه
مبعث و معراج بیست هفتم رجب فتح خیبر بیست هشتم اینماه ولادت سید الشهدا ع
سیم شعبان لیلة البرات شب پانزدهم اینماه ولادت جناب قائم ع روز پانزدهم
شعبان ولادت امام حسن مجتبی پانزدهم ماه رمضان نزول زبور بداود ع ۱۱
رمضان وفات حضرت خدیجه دهم اینماه نزول انجیل به حضرت عیسی ع هجدهم اینماه
ماه ضربت حضرت امیر علیه السلام نوزدهم رمضان شهادت جناب امیر ع
بیست و یکم اینماه لیالی قدر شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم رمضان عید
فطر غره شوال شق القمر سیزدهم اینماه قتل جناب حمزه پانزدهم اینماه غزوه احد
هفدهم اینماه وفات امام جعفر صادق ع بیست و پنجم اینماه قدوم اصحاب الفیل
دهم ذیقعده ولادت امام رضا ع یازدهم اینماه دحو الارض بیست پنجم اینماه
وفات امام محمد تقی سلخ اینماه ایام معلومات ده روز اول ذیحجة الحرام یوم
ترویه هشتم اینماه روز عرفه نهم اینماه عید اضحی دهم اینماه وفات امام محمد باقر ع
هفتم ذیحجه ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم اینماه ولادت امام علی النقی
پانزدهم اینماه قتل عثمان درهمین روز عید غدیر خم هجدهم اینماه مباهله و تختم
بخشی بیست و چهارم ذیحجة الحرام و بعضی از ایام مشهوره تاریخ رومی عید جنکه است
که بیست و دوم تشرین الاخر است و کویند جنکه اسم پادشاهی ظالم بود که درین روز
اورا کشتند و این روز عید کردند عید بشارت اول کانون الاول است نصارا

گویند روز بیست که روح القدس باد بر مریم دمید و او را بوجود روح الله بشارت داد
قاسم کونی بیست و ششم تشرین و لیست لیلة المیلاد شب بیست و پنجم کانون الاول
که شب ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است عید قلنداش
اول کانون الاخر است قلنداش اسم یکی از ملوک ایشان است عید دنح ششم
کانون الاخر است که خاج شویان گویند عید شمع دوم شباط است و روز نیست
که حضرت عیسی بمعبد نصارا آمد سقوط جمرهٔ اول هفتم ماه شباط است سقوط
جمرهٔ دوم چهاردهم اینماه سقوط جمرهٔ سیم بیست و یکم اینماه و جمره در لغت اخگر آتش
را گویند و زعم ایشان چنان است که درین ایام سه جمره از عالم بالا بجانب اسفل
نازل میشود اول در زمین اثر کند دوم در آب سیم در اشجار و بعضی گویند از زمین
بخار متصاعد نماید و بعضی غیر از این هم چیزی دیگر گفته اند اول ایام برد العجوز بیست و
ششم شباط است و آن هفت و نیم روز و درین روزها هوا از تغیر خالی نباشد
و تسمیهٔ این روزها را برد العجوز تاویلات گفته اند یکی انکه چون بر قوم عاد بلا
نازل شد و بهلاکت رسیدند پیرزنی باقی مانده بود توبه نکرد خداوند تعالی لشدت
سرما بهلاکت رسانید و بعضی گویند که برد العجز است یعنی آخر سرما والله اعلم میلاد
یوحنا بیست و پنجم نیسان است و او کسی بود که تقویت دین حضرت عیسی نمود اول ریاح
بوارح هجدهم ایار است و آن چهل روز است و در صحاح است که بارح باد گرم را گویند
چون درین روزها باد گرم اکثر اوقات میوزد میلاد یحیی بن ذکریا بیست و یکم خزیران
است ذکران مرتوما سیم تموز است مرتوما شخصی را گویند که او را فضیلت تمام داشته
باشد و ذکران یاد نمودن است این روز نیست که منسوب نمایند بان شخص و در معنا

خود فضایل آن شخص را ذکر نمایند اول ایام باحور نوزدهم تموز بود و آن هشت روز
باشد که در آن روزها آغاز شکستن گرما بود و بعضی گویند باحورا لفظی است
یونانی بمعنی آزموده چون از احوال این ایام استدلال نمایند بر هوای باقی سال و
چنین گویند اگر درین روزها باد و ابر بوده باشد زمستان آن سال سرد و با نم
گذرد و اگر نباشد هوای زمستان خشک میشود صوم مارت مریم اول اب ماه
است و صوم سیدة نیز گویند عید تجلی ششم اب ماه بود که درین روز حضرت
عیسی بحواریین تجلی کرد فطر مارت مریم پانزدهم اب ماه است پس مدت صوم
او چهارده روز میشود اول هبوب باد سموم پانزدهم خزیران است شکستن
گرما پنجم ایلول است قتل یحیی بن ذکریا بیست و هفتم اب باشد عید الصلیب
بیست و سیم ایلول است گویند که یکی از ملوک روم بر بیت المقدس آمد طلب چوب
که حضرت مسیح را بر آن چوب صلیب کرده بودند نمود و بعد از تجسس بسیار آن
چوب را درین روز پیدا کردند و این روز را عید نمودند و بعضی از ایام مشهور
روحی است که موقوفست بر معرفت صوم کبیر ایشان که این صوم هفت هفته است
که چهل و نه روز میشود و اول این صوم روز دوشنبه باشد مشروط بر اینکه قبل
از دوم شباط و بعد از هفتم آذر نباشد از انجمله صوم نینوا روز دوشنبه
باشد مشروط بر اینکه قبل از دوم شباط پیش از اول صوم کبیر بسه هفته و
این صوم سه روز باشد و پنجشنبه فطر نینوا باشد سعانین روز یکشنبه چهل و
دوم صوم کبیر است روز فصح پنجشنبه چهل و ششم صوم کبیر است جمعة الصلبوب
روز جمعه چهل و هفتم صوم کبیر است که در اعتقاد ایشان حضرت عیسی یهود را

بدارند عید قیامت روز شنبه چهل و هشتم صوم کبیر است عید فطر روز یکشنبه بعد از
عید قیامت درین روز از روزه فارغ کشته عید نمایند احد الجدید یکشنبه بعد از
عید فطر است یوم السلاق پنجشنبه باشد چهل روز بعد از عید فطر که حضرت
عیسی علیه السلام خلیفه نمود بنتقسطی روز یکشنبه بعد از سلاق باشد بنط در لغت
ایشان پنج را کویند و قسطی ده را یعنی پنج بار ده از سلاق که نشهر است که پنجاه روز
روز باشد و کویند این روز عیسی علیه السلام روح القدس را بطرف حواریون فرستاد
صوم الشلیحین روز دوشنبه بعد از بنطقسطی باشد و ان چهل هشت روز
باشد فطر این صوم روز یکشنبه چهل و نهم باشد جمعة الذهب اول جمعه بود
از صوم شلیحین عید عرماری روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین صوم ایلیا
دوشنبه بعد از عید عرماریت و این صوم نیز چهل و هشت روز باشد پس
یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد تمت ایام مشهوره تاریخ فرسی قدیم نوروز عامه
اول فروردین ماه بعضی از اهل مجوس کویند که درین روز خداوند تعالی عالم را افرید
و بعضی کویند درین روز جمشید در اذربایجان بر تخت زرین نشست روی بطرف
مشرق چون افتاب از مشرق تابید شعاعی از جمشید ظاهر شد چنانچه افتاب
ثانی کفتند زیرا نام او جم بود و شید بلغت ایشان شعاع افتاب را کویند و بهمین
جهت جمشید کفتند نوروز خاصه ششم فروردین ماه است و کویند درین روز
دیکر باره جمشید بر تخت نشست و رسمها نیکو نهاد ابانکاه روز دهم فروردین
است اب زیرا ان سیزدهم تیرماه بود و چنین کویند که چند سال باران نیامد
و درین روز دعا نمودند حق تعالی باران فرستاد بدین سبب مردم شادیها نموده اب

بر یکدیکر پاشیدند مهرکان عامه شانزدهم مهر ماه بود فارسیان این روز را تعظیم
نمایند چون ضحاک را که پادشاه ظالم بود فریدون امروز او را هلاک کرد مهر
کان خاصه بیست و یکم مهر ماه هست و این روز را هم تعظیم نمایند بر قیاس نوروز عامه
و خاصه رکوب کوسج اول اذر ماه هست کویند درین روز کوسجی بر کب سوار
شده با چند نفر فراشی از بازار و دکاکین مال الباب دیوانی میکرفت بهمنجه دوم
بهمن ماه است شب سده شب دهم بهمن ماه بوده و سده اتش بلند شعله را
کویند بادبره بیست و دوم بهمن است کویند هفت سال در ایران باد نیامد امروز
شبانی امده در پیش کسری عرض کرد که دوش انقدر باد امد که موی کوسفند
حرکت نمود پس درین روز نشاط و خوشی کردند و چنانچه در قران مجید مذکور
است که خداوند عالم این عالم را بشش روز افریدند هم چنین اعتقاد مجوس است
که خدای تعالی عالم را بشش کاه افرید و این شش کاه را کاهنبار کویند اول کاه اول
یانزدهم دیماه بود اول کاه دوم یانزدهم اسفندار اول کاه سیوم بیست و ششم
اردی بهشت اول کاه چهارم بیست و ششم خرداد اول کاه پنجم شانزدهم شهر
یور اول کاه ششم سی و یکم ابانماه است که اول خمسه مسترقه بود و هر کاهی
پنج روز باشد و چنان نوشته اند که در کاه اول خدای تعالی اسمانها را افرید و در دوم ابرا
و در سیوم زمین را و در چهارم نباتات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را افرید
و کوشیار جیلی در زیج جامع اورده که اول کاه اول بیست و ششم اردی بهشت ماه است
و اول کاه دوم بیست و ششم تیر ماه اول کاه سیوم شانزدهم شهریور بود اول کاه
چهارم پانزدهم مهرماه اول کاه پنجم پانزدهم دیماه اول خمسه مسترقه کرد را خر

اسفندار باشد اول فروردگان روزی باشد که بر اول فروردین ماه ده روز
مانده باشد گویا این ده روز عوض رغایب ایشان است که بزیارت رحمها
بروند و زند و پازند خوانند نوشتن رقعه کژدم پنجم اسفندار است گویند که
فارسیان در بین و نماز وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رقعه منویسند برای دفع
مضرت هوام و انها را بر سه دیوار خانه چسبانند و بعضی گویند که فریدون
فرموده امر بر طلسماتی نوشتند بجهت بستن سموم حیوانات موذیه اما ایام
مشهوره در تاریخ جلالی آمدن پرستوک ششم فروردین ماه است حرکت حشرات
الارض هشتم ماه مذکور اول فریاد بلبل دهم ماه مزبور طلوع شعری در اصفهان
بیست و ششم شهریور ماه طلوع سهیل بفارس هجدهم شهریور ماه اول حرکت
دریا و زیاد شدن آبها اول شهریور ماه وزیدن بادهای بهاری هفتم خرداد
ماه است جستن بادهای شمالی بیست و ششم خرداد ماه است آمدن لقلق نوزدهم
اسفندار اما ایام مشهوره که مبنی بر موضع آفتاب است نوروز سلطانی
روزی بود که آفتاب در نصف النهار آن روز بدرجه اول حمل بود بشرط آنکه در
نصف النهار روز مقدم در آخر حوت باشد نوروز خوارزمشاهی روزی باشد
که آفتاب در درجه شرف باشد که درجه نوزدهم حمل است غایت قوت فصل
ربیع پانزدهم درجه ثور است اول ایام مطر و سبزی شمس است بر بیست و یکم
درجه عقرب آخر ایام مطر بیستم درجه ثور است آغاز گرما پنجم درجه جوزا است
امتزاج فصلین پانزدهم درجه جوزا است هم چنین پانزدهم درجه سنبله و
پانزدهم درجه قوس و پانزدهم درجه حوت اول چله تابستان اول سرطان است

غایت درازی روز نیز اول سرطان بود غایت قوت گرما پانزدهم درجه اسد بود
اول فصل خزان اول میزان است اول چله زمستان اول جدی است غایت کوتاهی
روز نیز اول جدی است شب یلدا شب اول جدی بود غایت قوة سرما پانزدهم درجه
دلو است نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند پنجم درجه حوت است بادخل در زده
چهاردهم درجه اسد بادخل آشکار چهاردهم درجه اسد نقصان آب چشمها
پانزدهم درجه سرطان ختم السنة آخر درجه حوت و از جمله آنها که در تقویم بیاورند
خسوف و کسوف است چون نهادش را بنهاد و امر غریب اند و هر کس را بر تحقیق آن رغبت
میباشد لهذا هر یک را بر سبیل اختصار مذکور میسازیم اما خسوف چنانچه قبل
ازین در تحقیق روشنی اهله گفتیم که قمر جرمی است کثیف و صیقلی و از آفتاب
کسب نور میکند و چون کره زمین نیز کثیف است لامحاله ظلی بود در خلاف
جهت آفتاب و آفتاب از زمین اعظم است لهذا ظل ارض مخروطی الشکل باشد
و معلوم نموده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را
وسعتی باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب حرکت نماید چنانکه اگر آفتاب فوق
الارض باشد ظل تحت الارض میشود و اگر آفتاب تحت الارض باشد ظل فوق
الارض و مرکز آفتاب ملازم منطقة البروج است پس راس ظل نیز ملازم منطقه
باشد زیرا مرکز زمین مرکز منطقة البروج است اگر اتفاق افتد که در وقت استقبال
قمر عدیم العرض بود یعنی در راس العقدتین یا عرضش کمتر باشد یعنی در حوالی
عقده بود در میان ظل ارض واقع میشود و جرم زمین مانع باشد از تابیدن
نور آفتاب بقمر پس قمر بر لون اصلی خود منماید و این حال را خسوف گویند که

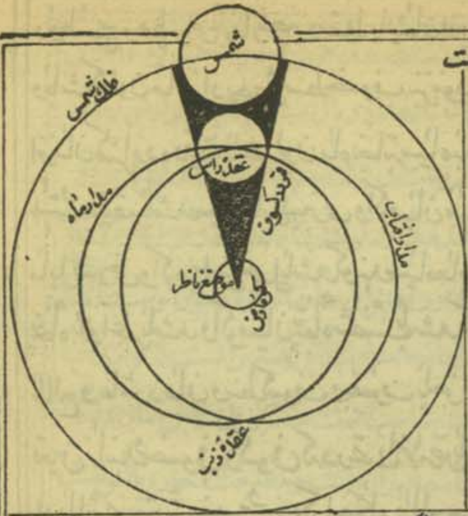
الخسوف

کہ ماخوذ است از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان چه قمر در میان ظل فرو رود
اگر تمام ماه فرو رفته باشد آنرا خسوف کلّی گویند و اگر بعضی باشد خسوف جزئی
بحسب قلت و کثرت عرض قمر و ابتداء خسوف از طرف شرقی قمر باشد و انجلایش
نیز از همین طرف شکل او اینست که نموده شده



امّا کسوف اگر نیّرین یعنی شمس و قمر در احد العقدتین یا در حوالی و مجتمع
شوند بنوعی که چون خطی از بصر خارج شده بمرکز شمس واصل گردد بجرم
قمر نیز گذشته باشد درین حال لا محاله قمر میانهٔ ابصار و شمس حایل گردد
و بواسطهٔ کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضاً او کلاً پس چنان
مظنون گردد که آفتاب گرفته است لکن انجرم قمر است که بنظر می آید و این
حال را کسوف گویند که بمعنی قطع است و مقدار منکسف از آفتاب بحسب
اختلاف بقاع مختلف شود و شاید در بعضی بقاع هیچ کسوف اتفاق نیفتد
بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع بر یک حالتست و ابتداء کسوف از
طرف غربی آفتاب پیدا شود و انجلایش هم از این طرف و صورت کسوف

اینست که نموده شده است

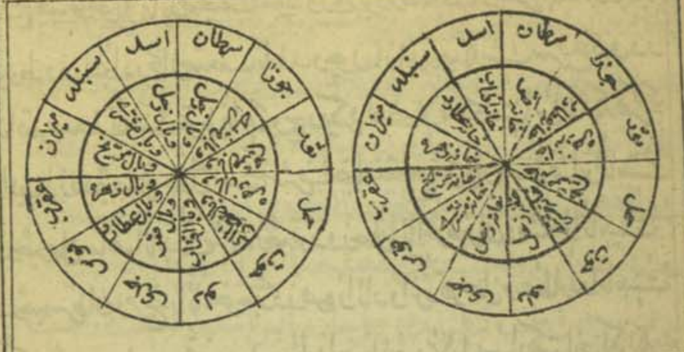


و در تقویم بعضی در
آخر اوراق دوازده
گانه و بعضی در حاشیه
همان صفحه که این حالت
اتفاق افتاده مینویسند
چون احوال خسوف و
کسوف در قسم جزئی سه
حالتست اول بدو خسوف و یا کسوف دوم وسط خسوف یا کسوف سیم تمام
انجلا و قسم دوم که کلّی باشد آن هم بر دو قسم است یکی بی مکث و دیگری با مکث
حالات کلّی بی مکث مثل جزئیست ولی حالات کلّی با مکث پنج است اول بدو
خسوف و یا کسوف دوم ابتداء تمام خسوف و یا کسوف چهارم ابتداء انجلا
پنجم تمام انجلا باین نوع مینویسند اول ساعات و دقایق گذشته از روز و یا
شب که خسوف و کسوف در آن واقع شود تا زمان هر یک از احوال ثلثه و یا خمسه
تعیین نمایند و چندم کدام ماهست از ماههای عربی این را هم مینویسند و هم
چنین مقدار منخسف و منکسف را اگر کلّی باشد قید تمام جرم نمایند و اگر جزئی
باشد مقدارش را بدانق و اصبع و طسوج و شعیره مذکور سازند چه اهل
حساب تمام صفحهٔ هر یک از شمس و قمر را شش دانق فرض کرده اند و همچنین
قطر هر یک را شش دانق ملاحظه نموده اند و هر دانقی دو اصبع و هر اصبعی

دو طسوج و هر طسوجی چهار شعیر و مقدار ایشان از بن مفروضات تعین نمایند
و باشد که لون ماه در اوساط خسوف نیز بنویسند چنانکه اگر ارض قمر در
انزمان کمتر از ده دقیقه باشد لون ماه بغایت سیاه باشد و اگر میان ده دقیقه و
بیست دقیقه باشد سیاه مایل بسبزی و اگر میان بیست و سی دقیقه باشد گویند سیاه
مایل بسرخی و اگر میان سی و چهل باشد گویند سیاه مایل بزردی و اگر میان چهل و
پنجاه بود اغبر باشد و اگر میان پنجاه و شصت باشد گویند اشهب و در بعضی تقاویم
طالع و عاشر زمان وسط کسوف و خسوف با جزو اوتاد و در اند و مدت تاثیر راهم
تعین نمایند و خسوفی و کسوفی که در تحت الارض باشد در تقویم ننویسند گویند
او را اثری مترتب نیست و دیگر احکام طالع سال از احوال الناس و چگونگی
حصول ارتفاعات و احوال فصول اربعه و باقی احوال از قحط و خصب و امن
و آشوب و صحت و مرض در ورقی مقدم بر اوراق دوازده گانه می‌نویسند و همچنین
اختیارات را بحسب بودن قمر در بروج در جدولی در همان صفحه تعیین نمایند
که کدام کار مذموم و یا محمود و یا متوسط بعلامات ایشان و همچنین احکام
اجتماع و استقبال و احکام اتصالات کواکب بیکدیگر و سایر حالات ایشان
در هر ماهی بر سر ورق آنماه مخلوط بیکدیگر می‌نویسند اینست معرفت آنچه متداول
است در ین زمان از تقاویم و ترتیب جداول که مذکور شد **فصل هفدهم**
در خانه و وبال کواکب چون مصنف رحمه الله از اوصاف اوراقی که اصول و
فروع تقویم در ین اوراق مسطور می‌شود فارغ گشت شروع نمود بر بیان احوال انجم
و احوال کواکب از خواص کیفیات بدانکه اهل احکام به تجربه و قیاس احوال

کواکب ببروج و درجات بروج استنباط سعد و نحس و قوة و ضعف کرده اند و
انهارا اعتبار کرده اند از انجمله اعتبار خانه و وبال است چنانچه هر کوکبی را در
برجی قوتی یافته اند آن برج را خانه و بیت آن کوکب نامیده اند و در مقابل آن ضعف
وانرا وبال گفته اند چنانچه میفرمایند که جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای
مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای
عطارد و سرطان خانه قمر و اسد خانه شمس و بنای این تقسیم بر آنست که گویند آفتاب
نیر اعظم و خسرو سیارات است پس مناسب آنست که خانه وی بر طبق حال خود باشد
پس برج اسد که بصورت پادشاه جانوران است و بر طبیعت که حار و یابس است
مناسب طبیعت شمس است که او هم حار و یابس است خانه آفتاب انگاشته
اند و بعد از ماه که نیر اصغر و نظیر و عدیل آفتابست و بطبع سرد و تر لایق با
آنکه خانه او در جوار خانه شمس باشد و بر طبیعت مناسب طبع او بود پس سرطان
که مزاجش سرد و تر و بصورت جانور آبی است بقمر داده اند و باقی بروج را به
طریق مناصفه بود و نیر قسمت کرده اند چنانچه پنج برج که از اول سنبله باشد تا آخر
جدی بر توالی ولایت آفتاب گفته اند و پنج برج دیگر را که از آخر جوزا باشد
تا اول دلو بر خلاف توالی ولایت قمر گفته اند و بر ترتیب افلاک هر یک از خمسه
متحیره دو خانه داده اند یکی در ولایت آفتاب و دیگری در ولایت ماه پس ابتداء
بعطارد کردند که منسوب است به مستوفیان و وزراء و هم بشرط در جوار شمس است سنبله
در ولایت آفتاب و جوزا را در ولایت ماه بوی داده اند بعد از آن زهره را دو خانه
در جنب خانه عطارد یکی در ولایت آفتاب و دیگری در ولایت ماه که آن ثور و میزان

باشد داده اند پس دو خانه بمریخ داده اند در جنب خانهای زهره یکی در ولایت آفتاب
و دیگری در ولایت ماه که آن حمل و عقرب باشد و بعد از ین دو خانه بمشتری
در جنب خانهای مریخ داده اند یکی بر توالی و دیگری بر خلاف توالی که آن قوس
و حوت و بعد از ان دو خانه بزحل در جنب خانهای مشتری داده اند یکی در ولایت
آفتاب و دیگری در ولایت ماه که آن جدی و دلو است و برج مقابل خانه یعنی
برج هفتم را وبال گویند زیرا بیت کوکب خانه امن و سلامت است و مقابل ان
خانه وبال و نکبت چه دو نقطهٔ متقابل از فلک ضد یکدیگر و گویند که چون کوکب
در بیت خود بود مانند کسی است که در حصن حصین و مأمنی بوده باشد سالم از جمیع
مکاره و اگر در خانهٔ وبال بود مانند شخصی است که در زندان و جای مکروه بوده
باشد و بعد هذا لا یخفی نماند که اهل احکام بر تجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون
میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر است اتصال واقع شود حدوث
حدث یکی از کائنات جو بوجود آید و این نوع اتصال را فتح الباب گویند پس اگر فتح
الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف و سرما بود و در تابستان دلیل
شکستن گرما و اعتدال هوا و اگر از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا بود
پس اگر مریخ را در این حال بیکی از این دو کوکب اتصال باشد بادها تند وزد
و اگر فتح الباب از زهره و مریخ بود باران قوی آید و رعد و برق بود خاصه که عطارد
با ایشان متصل باشد و چون تمامی بروج را کواکب متصرف شدند رأس و
ذنب را که از کواکب نیستند خانه باشد و نه وبال و خانه و وبال کواکب
از این دو دایره که در صفحهٔ چپ است معلوم میشود فصل هجدهم در شرف



هبوط ستارگان و از جملهٔ اعتبارات اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانچه
هر کوکبی را در برجی و در درجهٔ نوعی قوتی یافته اند آنرا شرف آن کوکب نامیده اند و
یا ضعفی و آنرا هبوط گفته اند پس مصنف رحمه الله بصدد بیان شرف و هبوط بر آمده
فرماید که شرف آفتاب در نوزدهم ۱۹ درجهٔ حمل است و شرف قمر سیم درجهٔ ثور و
شرف زحل در بیست و یکم ۲۱ درجهٔ میزان و شرف مشتری در پانزده درجهٔ سرطان
و شرف مریخ در بیست و هشتم درجهٔ جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجهٔ حوت
و شرف عطارد در پانزدهم درجهٔ سنبله و در عقد تین قمر نیز اعتبار شرف نموده اند
و گفته اند شرف رأس سیم ۳ درجهٔ جوزا و شرف ذنب در سیم درجهٔ قوس و برج شرف
همه شرف باشد الا آنکه ان درجه قوی بود و چون کوکب ببرج شرف تحویل کرد
ابتداء قوة بود و روز بروز متزاید باشد تا آن درجهٔ معین و در انجا کمال قوة بود
و چون از ان درجه گذشت شروع در تناقص کند تا تحلول او ببرج دیگر و هبوط هر
کوکب مقابل شرف او باشد بهمان درجه و حال هبوط همچون حال شرف است یعنی چون

بر برج هبوط تحویل نماید ضعیف می‌شود و روز بروز ضعفش می‌افزاید تا بدرجهٔ
هبوط و در آنجا در کمال ضعف باشد و چون از آن درجه گذشت شروع کند در
تناقص ضعف تا اینکه تحویل نماید به برج دیگر و بعضی از احکامیان بر آنند که هر کوکب
را بعد از درجهٔ شرف حدی است که شرف آنجا منقطع شود و آن حد آفتاب را تا بیست و پنجم
درجهٔ حمل و ماه را تا بیست و سیم درجهٔ ثور و زحل را تا آخر میزان و مشتری را تا بیست و ششم
درجهٔ سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا دوازدهم حمل و عطارد را تا بیست و
یکم درجهٔ سنبله و در تخصیص درجات این طایفه دلایل بسیار گفته‌اند لکن اکثر
از آنها خرافات است و طریقهٔ محترقه از حالات قمر است که در ضمن حالات قمر مذکور
شد عبارت از مابین درجهٔ هبوط شمس و درجهٔ هبوط قمر است یعنی از اول
درجهٔ نوزدهم میزان تا اول درجهٔ چهارم عقرب و جدول اشراف و هبوطات
سبعهٔ سیاره و عقدتین قمر اینست که مرقوم شده است

جدول	اسامی	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	راس	ذنب
اشراف	بروج	حمل	ثور	میزان	سرطان	جدی	حوت	سنبله	جوزا	قوس
	درجات	ط	ا	کا	ه	ے	٦	ه	ا	٨
هبوطات	بروج	میزان	عقرب	حمل	جدی	سرطان	سنبله	حوت	قوس	جوزا
	درجات	ط	٧	کا	ه	ے	٦	ه	٧	٨

فصل نوزدهم در مثلثات و ارباب آنها و دلایل آنست که از بروج اثنا
عشر بر هر سه برج را که میانهٔ ایشان تثلیث از فلک واقع شود مثلثه گویند زیرا

که هر یک از آن سه برج واقع شوند بر زوایای مثلثی که از خطوط موهومه از اوایل آنها
بر یکدیگر حادث شود پس تمامی بروج منقسم شود بچهار مثلثه و اهل احکام گویند
که هر مثلثه بر طبیعتی اند از طبایع اربعه که حرارت و برودت و یبوست و رطوبت
است و ابتدا از حمل گرفته‌اند و حرارت را مبدا ساخته‌اند که اشرف طبایع است و برج دوم را
بارد و همچنین یکی را حار دیگری را بارد تا آخر بروج و چون این دو کیفیت
فاعله است و آن دو کیفیت دیگر منفعله لهذا ابتداء از حمل گرفته دو برج را
یابس و دو برج را رطب گرفته‌اند پس حمل حار و یابس باشد که طبیعت نار است
و ثور بارد و یابس که طبیعت خاک است و جوزا حار و رطب که طبیعت هوا است و
سرطان بارد و رطب که طبیعت ماء است بر این ترتیب تا آخر بروج و گویند هر
مثلثه را از این مثلثات دو رب بود از کواکب سیاره که ایشان را با آن مثلثه
نسبتی بوده باشد و در طوالع نهاری هر کوکب که حظ او بیشتر است مقدم دارند
و در لیلی تالی او را و کوکبی ثالثی هم شریک ایشان دانند اینست معنی قول مصنف
رحمه الله فرموده است حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند و ارباب این مثلثه
بروز یعنی در طوالع نهاری شمس و مشتری و زحل اند و بشب یعنی در طوالع لیلی
مشتری را بر شمس مقدم دارد و ثور و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و ارباب این
مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ اند و بشب قمر را بر زهره مقدم دارند جوزا و میزان
و دلو مثلثه بادی اند و ارباب این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری اند و بشب
عطارد را مقدم دارند بر زحل و سرطان و عقرب و حوت مثلثه آبی اند و
ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر اند و بشب مریخ را بر زهره مقدم

داارند وارباب مثلثات درین دو جدول است که نموده شده والسلام

جدول ارباب مثلثات بروز	آتشی	خاکی	هوائی	آبی
	شمس	زهره	زحل	زهره
	مشتری	قمر	عطارد	مریخ
	زحل	مریخ	مشتری	قمر

جدول ارباب مثلثات شب	آتشی	خاکی	هوائی	آبی
	مشتری	قمر	عطارد	مریخ
	شمس	زهره	زحل	زهره
	زحل	مریخ	مشتری	قمر

فصل بیستم در حدود کواکب وارباب آن بدانکه اهل نجوم هر برجی را از بروج اثنی عشریه بر پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانچه هر قسم از دو درجه کمتر و از دوازده درجه بیش نیست ومعلوم نیست که بنا این نوع تقسیم بر چیست وهر قسمی را که چند درجه معین است نصیب یکی از کواکب متحیره دانند وشمس وقمر را درین باب نصیبی اعتبار نکرده اند وهر یک ازین اقسام را حد آن کوکب گویند واهل احکام را در کمیت اقسام حدود اختلافست چنانکه هر قومی این تقسیم را نوعی نمایند چه اهل مصر را حدی است واهل بابل را حدی دیگر وهم چنین هندوانرا حدی دیگر است و بطلیموس را حدی دیگر لکن افضل واشهر همه که متفق علیه جمهور است حد مصریان است پس از ان قبیل است که مصنف علیه الرحمة فرموده که هر کوکبی را از کواکب متحیره در هر برجی حدی هست وان چند درجه معین بود ودر حدود اختلاف کرده اند ومشهورترین حدود مصریان است وان بدین تفصیل است که درین جدول مسطور است چه در تعیین درجات قیاس وترتیب نیست که بدان حدود مدرک شود وگویند که چون کوکب در حد خود بود مانند شخصی است که در میان عشیره واقارب خویش باشد

جدول حدود بقول مصریان

حمل	مشتری ۶ ۶	زهره ۶ ۱۲	عطارد ۸ ۲۰	مریخ ۵ ۲۵	زحل ۵ ۳۰
ثور	زهره ۸ ۸	عطارد ۶ ۱۴	مشتری ۸ ۲۲	زحل ۵ ۲۷	مریخ ۳ ۳۰
جوزا	عطارد ۶ ۶	مشتری ۶ ۱۲	زهره ۵ ۱۷	مریخ ۷ ۲۴	زحل ۶ ۳۰
سرطان	مریخ ۷ ۷	زهره ۶ ۱۳	عطارد ۶ ۱۹	مشتری ۷ ۲۶	زحل ۴ ۳۰
اسد	مشتری ۶ ۶	زهره ۵ ۱۱	زحل ۷ ۱۸	عطارد ۶ ۲۴	مریخ ۶ ۳۰
سنبله	عطارد ۷ ۷	زهره ۱۰ ۱۷	مشتری ۴ ۲۱	مریخ ۷ ۲۸	زحل ۲ ۳۰
میزان	زحل ۶ ۶	عطارد ۸ ۱۴	مشتری ۷ ۲۱	زهره ۷ ۲۸	مریخ ۲ ۳۰
عقرب	مریخ ۷ ۷	زهره ۴ ۱۱	عطارد ۸ ۱۹	مشتری ۵ ۲۴	زحل ۶ ۳۰
قوس	مشتری ۱۲ ۱۲	زهره ۵ ۱۷	عطارد ۴ ۲۱	زحل ۵ ۲۶	مریخ ۴ ۳۰
جدی	عطارد ۷ ۷	مشتری ۷ ۱۴	زهره ۸ ۲۲	زحل ۴ ۲۶	مریخ ۴ ۳۰
دلو	عطارد ۷ ۷	زهره ۶ ۱۳	مشتری ۷ ۲۰	مریخ ۵ ۲۵	زحل ۵ ۳۰
حوت	زهره ۱۲ ۱۲	مشتری ۴ ۱۶	عطارد ۳ ۱۹	مریخ ۹ ۲۸	زحل ۲ ۳۰

فصل بیست ویکم در وجوه ونیکو حظها کواکب چنانچه هر برجی را بر پنج قسم مختلف قسمت کرده بودند باز هر برجی را بسه قسم متساوی قسمت نمایند چنانچه هر قسم ده درجه باشد وجمله این اقسام سی وشش قسمت شود وابتداء از ده درجه اول حمل نموده تا اخر ده درجه حوت وقسم اولی را ازین اقسام بمریخ که صاحب بیت حمل است میدهند وقسم ثانی را بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک مریخ تا اخر اقسام واین اقسام یعنی این درجات را وجوه کواکب گویند لهذا مصنف رحمه الله فرموده که هر برجی را بسه ثلث کرده اند وابتدا از حمل نموده ثلث اول او را بمریخ که خداوند حمل است داده اند وثلث دوم او را بشمس که فلک او شیب فلک مریخ است وثلث سیوم را بزهره که شیب شمس است میدهند وثلث اول ثور را که قسم چهارم است بعطارد داده اند که شیب زهره است وثلث دوم را بقمر که تحت عطارد است وثلث سیم ثور را بزحل میدهند زیرا تحت فلک قمر کوکبی دیگر نیست وبعد از و بمشتری بعد بمریخ وهم چنین ترتیبی که مذکور شد بکواکب میدهند تا ثلث اخر حوت که قسم سی وششم است بمریخ میرسد ومریخ را دو وجه در پهلوی یکدیگر افتد یکی ثلث اخر حوت ودیگری

ثلث اوّل حمل و وجوه را صورت نیز گویند و بعضی از حکمای هند درین تقسیم
قسم اوّل هر برج را بصاحب آن برج دهند و قسم دوّم را بصاحب برجی
دهند که از همان مثلّثه بوده باشد بعد از و و قسم سیّم را بصاحب برجی
که از همان مثلّثه باقی است مثلاً ثلث اوّل حمل را که از مثلّثهٔ ناریست بمرّیخ
دهند که صاحب حمل است و ثلث دوّم را بصاحب برج اسد که او هم از مثلّثهٔ
ناریست میدهند که آفتاب باشد و ثلث سیّم را بصاحب برج قوس که او
هم از مثلّثهٔ ناریست میدهند که مشتری بوده باشد و همچنین بثور ثلث
اوّل ثور راکه از مثلّثهٔ خاکیست بصاحب خود رسد که زهره است میدهند و ثلث دوّم را بصاحب سنبله که او هم خاکیست بعطارد میدهند و ثلث سیّم را

جدول درجات	وجوه ی	ک	ل	دریجان ی	ک	ل	ادرجان ی	ک	ل
حمل	مریخ	شمس	زهره	مریخ	شمس	مشتری	مریخ	مشتری	شمس
ثور	عطارد	قمر	زحل	زهره	عطارد	زحل	قمر	عطارد	زهره
جوزا	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	زهره	زحل	شمس	مریخ	مشتری
سرطان	زهره	عطارد	قمر	قمر	مریخ	مشتری	زحل	قمر	عطارد
اسد	زحل	مشتری	مریخ	شمس	مشتری	مریخ	زهره	شمس	مریخ
سنبله	شمس	زهره	عطارد	عطارد	زحل	زهره	مشتری	زحل	قمر
میزان	قمر	زحل	مشتری	زهره	زحل	عطارد	عطارد	زهره	شمس
عقرب	مریخ	شمس	زهره	مریخ	مشتری	قمر	مریخ	مشتری	زحل
قوس	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	قمر	عطارد	زهره
جدی	مشتری	مریخ	شمس	زحل	زهره	عطارد	شمس	مریخ	مشتری
دلو	زهره	عطارد	قمر	زحل	عطارد	زهره	زحل	قمر	عطارد
حوت	زحل	مشتری	مریخ	مشتری	قمر	مریخ	زهره	شمس	مریخ

بصاحب

بصاحب جدی که زحل باشد میدهند و هم برین ترتیب تا آخر بروج و این قسمت را
دریجان گویند که معرب دریکان است که لفظ هندیست و جدول وجوه
و دریجان و ادرجان اینست که نوشته شده و بعضی دیگر از هندوان هست
که درین تقسیم قسم اوّل حمل را بصاحب خود که مرّیخ است میدهند و قسم
دوّم را بکوکبی دهند که فلک او فوق فلک مرّیخ باشد یعنی بمشتری و قسم سیّم
را بزحل که فوق مشتریست و قسم چهارم که ثلث اوّل ثور باشد بقمر میدهند
زیرا فوق فلک زحل کوکبی از سیّارات نیست و ثلث دوّم را بعطارد و هم بر
این ترتیب تا آخر اقسام و این را ادریجان و ادریجان خوانند و این اصطلاح بعینه
مثل اصطلاح وجوه است غیر از اینکه در وجوه از فوق بجانب تحت میروند
و در ادرجان از تحت بفوق و از خطوط کواکب که مستعمل است دیگر آنست
که هر برجی را به نه قسم متساوی قسمت نمایند که مجموع صد و هشت قسم میشود و هر
قسمی سه درجه و بیست دقیقه باشد قسم اوّل از حمل را بمرّیخ که صاحب حمل است
میدهند و قسم دوّم را بصاحب ثور که زهره است و قسم سیّم را بصاحب
جوزا که عطارد است میدهند همچنین بر ترتیب بروج بصاحبان بروج میدهند
چون بحوت میرسد باز از حمل گرفته بصاحب حمل دهند تا اینکه اقسام صد
هشتگانه تمام میشود چنانچه مصنف رحمه الله فرموده اند که قسم اوّل حمل را بمرّیخ
دهند که صاحب حمل است و قسم دوّم را بزهره که صاحب ثور است و قسم
سیّم بصاحب جوزا که عطارد است و همچنین تا قسمتهای حمل تمام میشود پس
قسم اوّل ثور را بصاحب جدی دهند که زحل است و قسم دوّم را هم بزحل دهند

که

بدصاحب دلو است وقسم ششم را بصاحب حوت دهند که ... ترتیب وقسم چهارم
را بمریخ دهند که صاحب حمل است وقسم پنجم بزهره که صاحب ثور است وبر
این قیاس تا اخر بروج واز این ترتیب لازم اید که بهر هفت موافق در اعداد سر
برج که از یک مثلثه باشند یک کوکب را باشد مثلا قسم اول از مثلثه اتشی
که حمل و قوس و اسد است مریخ را بود وقسم دوم از سر برج زهره را وقسم سیم از
بازاین بروج عطارد را وهم چنین قسم اول از مثلثه خاکی که ثور وسنبله وجدی
است زحل را باشد وقسم دوم از سر برج بازحل را بود وقسم سیم ازین بروج
مشتری را وبهمین طریقت مثلثه هوائی ومثلثه ابی واین قوة نزد هندوان بسیار
عظیم ومعتبر است چنانچه اگر این قوة باقوة بیت جمع شود انرا برگوتم گویند یعنی
خط اعظم واین قسمت انرا نه بهرات خوانند چنانچه در جدول است

٩	[illegible]	٦	[illegible]	٥	[illegible]	٨	٠	—	نه بهرات
٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٨	[illegible]	٩	٨	درجات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دقیقه
قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	ثور	حمل	اسد
مشتری	مریخ	زهره	عطارد	شمس	قمر	عطارد	زهره	مریخ	قوس
سنبله	اسد	سرطان	جوزا	ثور	حمل	حوت	دلو	جدی	سنبله
عطارد	شمس	قمر	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	جدی
جوزا	ثور	حمل	حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان	میزان
عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	دلو
حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد	سرطان	عقرب
مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	شمس	قمر	حوت

ویکی دیگر از خطوط کواکب هفت بهرات است وان چنانست که هر برجی را
بهفت قسم متساوی قسمت نمایند که مجموع هشتاد وچهار قسم میشود وهر قسمی ١٨٤

چهار قسم میشود وهر قسمی چهار درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه وسی وچهار
ثالثه باشد تقریبا قید تقریب بسبب کسر است که در هر برج دو ثالثه بوده
بوده باشد وقسم اول از هر برجی بصاحب ان برج دهند وقسم دوم بکوکب
دهند که فلک وتحت فلک صاحب برج بوده باشد وعلی هذا القیاس تا قسم
هفتم بکوکبی رسد که کوکب هفتم صاحب برج باشد مثلا قسم اول از حمل مریخ
بود که صاحب حمل است وقسم دوم شمس را که در تحت مریخ است وبهمین
ترتیب تا قسم هفتم مشتری را باشد که هفتم مریخ است وهم چنین سایر بروج
واین قسمت را هفت بهرات گویند چنانچه درین جدول است

بهرجه	درجه	دقیقه	ثانیه	ثالثه	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ا	د	یز	ح	له	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
ب	ح	له	یز	ح	شمس	عطارد	قمر	زحل	زهره	قمر	عطارد	شمس	مریخ	مشتری	مشتری	مریخ
ج	یب	نا	که	مب	زهره	قمر	زحل	مشتری	عطارد	زحل	قمر	زهره	شمس	مریخ	مریخ	شمس
د	یز	ح	له	یز	عطارد	زحل	مشتری	مریخ	قمر	مشتری	زحل	عطارد	زهره	شمس	شمس	زهره
ه	کا	که	مب	نا	قمر	مشتری	مریخ	شمس	زحل	مریخ	مشتری	قمر	عطارد	زهره	زهره	عطارد
و	که	مب	نا	که	زحل	مریخ	شمس	زهره	مشتری	شمس	مریخ	زحل	قمر	عطارد	عطارد	قمر
ز	کط	نط	نط	س	مشتری	شمس	زهره	عطارد	مریخ	زهره	شمس	مشتری	زحل	قمر	قمر	زحل

واز جمله خطوط کواکب دوازده بهر است وان چنان است که هر برجی را بدوازده
قسم متساوی قسمت نمایند پس لا محاله هر قسمی دو درجه وسی دقیقه باشد
قسم اول بصاحب ان برج دهند که بعد از دست مثلا قسم اول از حمل را
بمریخ دهند که صاحب حمل است وقسم دوم را بزهره که صاحب ثور است

وقسم ششم را بصاحب جوزا دهند که عطارد است وعلی هذا القیاس تا اخر اقسام
که قسم دوازدهم است از هر برج واین اقسام را اثنا عشریه و دوازده بهر
خوانند چنانچه درین جدول معین شده است

بروج	درجات	دقایق	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
بهرهٔ اول	ب	ل	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
دوم	ه	ـــ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ
سوم	ز	ل	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره
چهارم	ی	ـــ	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
پنجم	یب	ل	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
ششم	یه	ـــ	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس
هفتم	یز	ل	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
هشتم	ک	ـــ	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره
نهم	کب	ل	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ
دهم	که	ـــ	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
یازدهم	کز	ل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
دوازدهم	ل	ـــ	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل

پس چون کوکبی یا دلیل دیگر در برجی بود وچند درجه ودقیقه از ان برج قطع کرده
باشد دو درجه ونیم از ان مقدار حصهٔ همان برج اعتبار کنند ودو درجه و
نیم دیگر حصهٔ برجی که بعد از اوست تا انجا که کمتر از حصهٔ برجی بماند واز ان
باقی هر درجه را دوازده درجه وهر پنج دقیقه را یک درجه وهر دقیقه را دوازده
دقیقه گیرند از برجی که نوبت بر او رسیده باشد انجا که منتهی شود موضع اثنا
عشریه ان کوکب یا ان دلیل باشد وصاحب ان برج هر اینه صاحب اثنی عشریه
باشد واین عمل را احکامیان بسیار معتبر داشته اند مثلا کوکبی در پانزده درجه

وچهل و دو دقیقه برج ثور باشد از ین مبلغ ده درجه حصهٔ چهار برج باشد که ان
برج ها ثور وجوزا وسرطان واسد است حصهٔ هر یکی دو درجه ونیم ویک درجه
باقی را دوازده درجه گیرند وچهل دو دقیقه را هشت درجه که جمله بیست درجه شود
و دو دقیقه را بیست وچهار دقیقه واین جمله از برج سنبله باشد که نوبت بر او
رسیده پس گویند اثنا عشریه ان کوکب که در برج ثور بود در بیست درجه و
بیست وچهار دقیقه سنبله است وعطارد صاحب اثنی عشریه ان کوکب است
وهمه را هم بدین قیاس تامل باید کرد چنانچه در این جدول است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بروج و درجات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بروج و درجات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وطریق معرفت جدول انست که چنانچه گفتیم کوکبی ویا دلیلی در درجه ودقیقه
معینی باشد از برجی همان درجات را درین جدول پیدا نموده از مقابل او برج ودرجه
که نوشته شده بردارند وهم چنین دقایق را پیدا کرده از مقابلش درجه و
دقیقه که نوشته اند بردارند وبا اولی جمع کرده ملاحظه نمایند که چند برج و
چند درجه وچند دقیقه شد این مجموع را بر ان برج که کوکب در وی بود محل افزایند
بر هر جا که منتهی شود موضع اثنی عشریه خواهد شد مثلا در مثالی که ذکر

نمودیم که کوکب زحل یانزده درجه و چهل و دو دقیقه برج ثور است یانزده درجه را
در جدول پیدا کرده و مقابل او چهار برج و دو یانزده دارد بود برداشتیم و چهل
و دو دقیقه را باز در جدول پیدا نموده در مقابلش هشت درجه و بیست و چهار
دقیقه بود این نیز برداشته با اولی جمع کرده چهار برج بیست درجه و بیست و چهار
دقیقه شد این مجموعه را بر برج ثور افزودیم شد برج سنبله بیست درجه بیست
چهار دقیقه پس معلوم شد که اثنی عشریه انکوکب در همین جاست و دیگر
از خطوط انست که هر برجی را بدو قسم قسمت نمایند قسم اول از برج مذکر بشمس
دهند و قسم اخر را بقمر و قسم اول را از برج مؤنث بقمر دهند قسم دیگر بشمس
و این قسمت را نیم بهر خوانند چنانچه در جدول است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل بیست و دوم در اوج و حضیض ستارگان

بدانکه اوج معرب
اوکت واو کلمه ایست هندی که بمعنی علو است چون ابعد نقطه است از محیط
فلک خارج بمرکز عالم و حضیض لفظی است عربی بمعنی پستی چون اقرب
نقطه ایست از محیط فلک خارج بمرکز عالم و حقیقت اوج و حضیض در فصل
هفتم مذکور شد اینجا حاجت بر تکرار نیست و چون اوج کواکب غیر از قمر
بحرکت فلک ممثل متحرک است چه نقطه مشخصه است از محیط فلک ممثل و در
دو هزار سال شمسی یک برج قطع نماید و در شصت و شش سال درجه
قطع کند مخفی نماند که مراد از اوج تقویم موضع اوجست یعنی بعد از اول

حمل واو قوسی است از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی بروج
و مراد از موضع اوج طرف خطی است که از مرکز عالم خارج شده بنقطه اوج گذشته
بفلک اعلی منتهی شود اگر نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد والا نقطه تقاطع
دایره عرضی است که بطرف خط مذکور گذشته و حضیضها ایشان مقابل نقطه اوج
است یعنی موضع حضیض هر کدام دائما در مقابل اوج ایشان باشد یعنی در برج
هفتم موضع اوج بهمان درجه و دقیقه چه اوج و حضیض و نقطه متقابلند از
فلک الا عطارد که با یکدیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب
ابعاد مرکز تدویر عطارد است بمرکز عالم برد و نقطه تثلیث اوج مدیر است پس عطارد
را سه حضیض باشد یکی حضیض مدیر که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی
که برد و نقطه تثلیث و ست چون اوجها متحرک است لهذا مصنف رحمه الله ربما
تاریخ نموده میفرماید که درین تاریخ یزدجردی بدین طریقست اوج زحل در دهم درجه
قوس است و اوج مشتری در اخر درجه سنبله و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد
و اوج افتاب در بیست و هشتم درجه جوزا و اوج زهره در هجدهم درجه جوزا و
اوج عطارد یعنی اوج مدیر او در اول درجه عقرب است و در اول سال هزار و
دویست و هفتاد و سه یزدجردی که مطابق هزار و سیصد و بیست یک هجری
است که زمان تحریر این شرح است بحاسبه زیج جدید الغ بیکی اوج زحل
در شانزده درجه و ده دقیقه قوس بود و اوج مشتری در بیست و سه درجه و چهل
شش دقیقه سنبله و اوج مریخ در بیست و هشت درجه و دوازده دقیقه اسد
و اوج افتاب در شش درجه و چهل و پنج دقیقه سرطان و اوج زهره در بیست

[1] از منطقة البروج تا الحد یعنی اقرب نقاطین بطرف خط مذکور
[2] اگر شش صد و پنجاه و هشت است از تاریخ می

درجه و چهل دقیقه جوزا و اوج عطارد در ده درجه و چهل و هشت دقیقه عقرب بود
مخفی نماناد از انچه مصنف رحمه الله از زیج شاهی که زیج الغ بیک باشد نقل کرده
با انچه ما از زیج الغ بیک استخراج نمودیم با انکه حرکت ما بین الزمانین منظور
داشتیم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقایق الحال و این مواضع اوجها
بحسب زیج الغ بیک است که تحریر شد و شاید در دیگر زیجها مختلف باشد اما
قمر را اوج در وقت اجتماع واستقبال بود و حضیض در وقت دو تربیع افتاب بجهة انکه
در علم هیئت بیان نموده اند که افتاب همیشه متوسط بود میان اوج قمر و مرکز تدویر او
بیانش انست که چون اوج قمر و مرکز تدویر او هرگاه با مرکز شمس در نقطه از فلک البروج
مثلا اول حمل مجتمع شوند مرکز تدویر بحرکت فلک حامل هر شبانروزی بیست و چهار
درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی بروج حرکت کند و فلک مایل با فلک جوزهر بخلاف
توالی هر شبانروزی یازده درجه و نوزده دقیقه حرکت نماید و بمقدار این حرکت
اوج را بخلاف توالی میبرند و مرکز تدویر را نیز رد کنند پس بعد مرکز تدویر از افتاب
سیزده درجه و ده دقیقه ماند و افتاب پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند به همین مقدار
مرکز تدویر قمر نزدیک تر از اوج دور میشود پس ما بین افتاب و هر یک از اوج و مرکز
تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه بود و از این قرار گفتیم لازم اید که مرکز تدویر
قمر همیشه در اجتماع واستقبال در اوج باشد و در دو تربیع شمس در حضیض است
معنی قول مصنف رحمه الله فصل بیست و نهم در احوال بروج دوازده گانه بدانکه
حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت بودن افتاب در این سه برج فصل
بهار است در اکثر ربع مسکون و سرطان و اسد و سنبله بروج صیفی اند بجهة انکه

مدت مکث افتاب در این سه برج فصل تابستان است در معظم معموره و این شش
برج را شمالی و عالی گویند زیرا در طرف شمال معدل النهار اند و عالی بجهة ان گویند
که در معظم معموره قطب شمالی معدل النهار از دایره افق مرتفع شده و قطب جنوبی
منخفض و این شش برج چون شمالی اند ارتفاع دارند از ان شش برج که جنوبی
اند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند زیرا در مدت بودن افتاب در این سه
برج فصل خزان میشود در اکثر ربع مسکون و جدی و دلو و حوت بروج شتوی
اند بجهة انکه مدت بودن افتاب در این سه برج فصل زمستان است در معظم معموره
و این شش برج را جنوبی و منخفض گویند نسبت به بروج شمالی و عالی و برجهای اوایل
فصول را از این چهار فصل بروج منقلب خوانند که عبارت باشد از حمل و
سرطان و میزان و جدی بجهة انکه چون افتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای
فصل سابق یک کیفیت قلب شود به یک کیفیت دیگر از طبیعت فصل لاحق و برجهای
اواسط فصول را بروج ثابته خوانند که ان ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته
از جهة اینکه مدت بودن افتاب در این چهار برج هوای فصل بر طبیعت خود ثابت
بود و برجهای اخر فصول را ذوجسدین گویند که انها جوزا و سنبله و قوس و حوت ذوجسدین
است زیرا مادام که افتاب در نصف اول این بروج باشد هوا بر طبیعت همان
فصل گذرد و چون بر نصف اخر انتقال نماید طبیعت هوا فصل لاحق بهوای
ان فصل مخلوط گردد و لهذا ان اوقات را امتزاج فصلین گویند و حمل مذکر است
و نهاری و ثور مؤنث و لیلی و همه بر این ترتیب یکی مذکر و نهاری و دیگر مؤنث
و لیلی پس بروج گرم همه مذکر و نهاری اند و بروج سرد مؤنث و لیلی زیرا که

طبیعت نهار حار است و طبیعت لیل بارد و حرارت طبیعت مذکر زیاده است
از مؤنث و بروج آتشی و هوائی گرمند و بروج خاکی و آبی سرد و بروج آتشی
و خاکی خشک اند و بروج آبی و هوائی تر و بروج صیفی و خریفی را که از سرطان
است تا آخر قوس مستقیم الطلوع مینامند و بروج شتوی و ربیعی که از جدی است
تا آخر جوزا المعوج الطلوع و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس معتوج
بروج انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی و این جدول متضمن
این معانی است که ذکر شد و بعضی از احوال بروج که ذکر نشد جدول این است

بروج	احوال	مذکر و مؤنث	لیلی و نهاری	عناصر	طبایع	[illegible]	بلاد	اخلاط	اعضاء	[illegible]
حمل ثور	منقلب ثابت	مذکر مؤنث	نهاری لیلی	آتشی خاکی	گرم و خشک سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	صفرا سودا	[illegible]	شمالی و ربیعی و صیفی
جوزا سرطان	ذو جسدین منقلب	مذکر مؤنث	نهاری لیلی	هوائی آبی	گرم و تر سرد و تر	[illegible]	[illegible]	خون بلغم	[illegible]	
اسد سنبله	ثابت ذو جسدین	مذکر مؤنث	نهاری لیلی	آتشی خاکی	گرم و خشک سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	صفرا سودا	[illegible]	
میزان عقرب	منقلب ثابت	مذکر مؤنث	نهاری لیلی	هوائی آبی	گرم و تر سرد و تر	[illegible]	[illegible]	خون بلغم	[illegible]	جنوبی و خریفی و شتوی
قوس جدی	ذو جسدین منقلب	مذکر مؤنث	نهاری لیلی	آتشی خاکی	گرم و خشک سرد و خشک	بغداد هند	[illegible]	صفرا سودا	[illegible]	
دلو حوت	ثابت ذو جسدین	مذکر مؤنث	نهاری لیلی	هوائی آبی	گرم و تر سرد و تر	ترکی طبرستان	[illegible]	خون بلغم	[illegible]	

فصل بیست و چهارم

در احوال کواکب از جمله سعادت و نحوست ایشان
است چنانکه گویند زحل نحس اکبر است زیرا میان خانهاء وی نیرین نظر
مقابله است که نظر تمام دشمنی است چنانچه مذکور خواهد شد و مریخ نحس اصغر

است جهة اینکه میان خانهاء و خانهاء نیرین نظر تربیع است که نظر نیم دشمنی است
و مشتری سعد اکبر است زیرا میان خانهاء و خانهاء نیرین نظر تثلیث است
که نظر تمام دوستی است و زهره سعد اصغر جهة اینکه میان خانهاء و خانهاء
نیرین نظر تسدیس است که نظر نیم دوستی است و عطارد تابع کوکب متصل به
است یعنی بالذات نه سعد است و نه نحس بلکه تابع کوکبی باشد که بان کوکب
متصل شود و نیرین از نظر تثلیث و تسدیس سعد باشند و از مقابله و تربیع و
مقارنه نحس و عقده رأس سعد است زیاده کند چه قمر در حال هبوط صعود عرض را او
که بر در منطقه معموره و ذنب نحس است نقصان کند چه قمر در حال هبوط عرض او
تجاوز کند و کید کوکبی است متوهم او را هم نحس میدانند زیرا که یکی از سبعه منحوسه است
که انها الغطیط ٢ تحریم ٣ دسوموش ٤ و کلاب ٥ و دود و ذوابه ٦ و لحیانی ٧ و کید
است و طبیعت زحل سرد و خشک است و مریخ و آفتاب گرم و خشک و مشتری و زهره
گرم و تر هستند و قمر سرد و تر و عطارد تابع طبیعت کوکب متصل به است و اگر
به هیچ کوکب متصل نباشد تابع محل خویش باشد از بروج و راس را گرم و تر
گویند و ذنب را سرد و خشک و شمس و کواکب علویه که مریخ و مشتری و
زحل باشد مذکرند و قمر مؤنث و هر کوکب مذکر نهاری است مگر مریخ
که مذکر است و لیلی و هر کوکب مؤنث لیلی است و عطارد در طبیعت و
تذکیر و تانیث تابع کوکب متصل به است و این جدول متضمن ان
معانی است که
ذکر شد

کواکب سبعه	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	رأس	ذنب
سعد و نحس	سعد من وجه	سعد اصغر وجه	نحس فطرانی	سعد مطلق	نحس فطرانی	سعد مطلق	ممتزج	سعد مطلق	نحس فطرانی
مذکر و مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مذکر	مذکر	مؤنث	خنثی	مؤنث	مذکر
لیلی و نهاری	نهاری	لیلی	نهاری	نهاری	لیلی	لیلی	نهاری	لیلی	نهاری
طبایع	گرم خشک	سرد تر	سرد و خشک	گرم خشک	گرم خشک	سرد تر	معتدل	گرم تر	سرد و خشک

فصل بیست و پنجم در معرفت بیوت دوازده گانه طالع و مدلولات ایشان
قبل ازین مذکور شد که ان برج و درجه که از مشرق طلوع میکند در هر وقتی
ان برج و درجه را طالع خوانند چون طالع مبداء ظهور و وجود اشیاء است
و دلیل تعاقب امور که از طلوع او ظاهر شده وایضا دال است بر تکون هر
متکون خاصه در نوع انسانی که اشرف انواع مکونات است لهذا مصنف
رحمه الله فرموده که بیت طالع خانه زندگانی و تن و جان و عمر باشد و ابتداء
کارها بدین خانه تعلق دارد وایضا دلالت بر تدبیر صالح و عزیمت امور
و طلب اشیاء و کیفیت سعادت و شقاوت و از اعضا منسوب است بر سر و رو
و بیت دوم که مایل طالع است دلالت کند بر حالت ثانوی موجود که ان هر اینه
کیفیت اسباب بقاء است و انرا معیشت خوانند و اقرب انها غذا است و
اوسط او نخایر و اموال و ابعد ان اعوان و انصار ازین جهت فرموده که خانه
دوم خانه مال و منفعت و معاش و یاران و حوادث مستقبل وایضا دلالت

دارد بر دخل و خرج و از اعضا منسوب است بگردن و خانه سیم که زایل طالع است دال
است بر حالت ثالثه موجود ان هر اینه کیفیت توابع اسباب معیشت است چون
حرکت و برادر و خواهر که شریک و معین مانند ازین جهت گفته اند که خانه سیم خانه
برادران و خواهران و خویشان و سفرهای نزدیک و تحویل از مکان بمکان دیگر
وایضا دال است بر علم اندک و اسرار و از اعضا منسوب است بر دست و دوش
و بیت چهارم که وتد الارض است از غایب خفاء است علامت عواقب امور
بود و امری که ماده موجود بر او منتهی شود و محل قرار و ثبات است چون مسکن
و املاک و لهذا گفته اند که خانه چهارم خانه مقام و پدران و املاک و عاقبت کار
و ضیاع و عقار وایضا دال است بر مدفن اموال و از اعضا منسوب است بر
سینه و پهلو و معده و بیت پنجم که مایل رابع است هر اینه دلیل دوم پدر بود
که ان فرزند است و اکل و شرب و هدایا که بر نتیجه املاک و ارتفاعات است
و ازین واسطه گفته اند که خانه پنجم خانه فرزندان و اکل و شرب و شادیها و
هدیها و قدوم غایب و اخبار وایضا دال است بر عشقبازی و ملبوسات و از
اعضا منسوب است بر پشت و دل و بیت ششم که زایل رابع است دلیل باشد
بر حالت ثالث او از عبید و خدام و ستور که از جمله اسباب مسکن است و بیماری
که سبب خمول حیات است بجهت سقوط این خانه از طالع ازین جهت گفته اند که خانه
ششم خانه رنجوریها و بندگان و خدمتکاران و چهارپایان خورد وایضا دال
است بر کرهیت و کم شده و تهمت و از اعضا منسوب است بناف و شکم و بیت
هفتم که وتد غارب است هر اینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازواج

وشرکاء وسبب هلاك وفنا چون اضداد وخصومات ازین وجه گفته اندکه خانهٔ
هفتم خانهٔ زنان وهمسران وانبازان وخصمان وغایبان ودزدان است
وایضا دال است بر مقصد مسافران وکرانی وارزانی واز اعضا منسوب
است بسرین وزیر ناف وبیت هشتم که مایل سابع است حالت دوم
از ازواج بود وچون مقابل خانهٔ ثانی است دلیل بطلان اسباب بقا است
ازین جهة گفته اندکه خانهٔ هشتم خانهٔ ترس وخوف ونکبت ومرگ ومیراث واموال
عورات وبیوه است وایضا دال است بر اموال خصوم واضداد وفقر
وفاقه واز اعضا منسوب است بآلات شهوت ومقعد ورحم وبیت نهم که ثانی
بیت الموت است دلالت کند بر حالت ثانی ومثل امور اخروی ونظیر ثالث است
واقوی از اوست دال بود بر علم بسیار وسفر دور وازین جهة گفته اندکه خانهٔ نهم
خانهٔ سفر دور وعلم دین ومذهب واعتقاد وزهد وفکر وخواب وایضا دال است
بر وفا داری وتدبیر وکیفیت احوال غایبان واز اعضا منسوب است بفخذین و بیت
عاشر چون ارفع واعلا واقوی بیوت است ونظیر بیت الاب ازین مناسبت
گفته اندکه خانهٔ دهم خانهٔ عمل واشغال وسلطان ومادران وایضا دال است
بر صنعت ورفعت وشهرت ومعروف شدن واز اعضا منسوب است برکبتین و
وبیت حادی عشر چون ثانی دهم است واقوی واسعد بیوت مایله ازین دلالت
گفته اندکه خانهٔ یازدهم خانهٔ دوستان وامیدها وسعادتها ویاوران وایضا
دال است بر وزراء وخلفا وبیت المال سلطان ولعوان ملوك واز اعضا منسوب
است بساقین وبیت ثانی عشر چون اضعف واخس بیوت است ونظیر ششم

لهذا گفته اندکه خانهٔ دوازدهم خانهٔ دشمنان وبدبختی وچهارپایان بزرك وبند و
زندان وشقاوتها ودزدان وایضا دال است برکودکان وحزن ودیون وغرامت
وامراض مزمنه واز اعضا منسوب است بقدمین این مدلولات دوازده خانه بود
که مذکور کرده شد بدانکه هر خانه درجه ودقیقه باشد از زیج معین وآنموضع را مرکز
خانه دانند وحد هر خانه پنج درجه پیش از آنموضع باشد تا پنج درجه پیش از موضع
خانه که بعد از وی بود مثلا مرکز طالع دوازده درجه ثور بود ومرکز خانهٔ دوم
هفت درجه جوزا پس درین صورت حد خانهٔ طالع از هفت درجه ثور مشتمل باشد تا دو درجه
جوزا وباقی بر این قیاس وازین خانها خانهٔ اول را که همیشه بر افق شرقی واقع
است وتد طالع گویند وخانهٔ هفتم را که بر افق غربی است وتد غارب وسابع
گویند وخانهٔ دهم را که بر نصف اعلاء دایرهٔ نصف النهار است وتد السماء و
عاشر نامند وخانهٔ چهارم را که بر نصف اسفل دایرهٔ نصف النهار است وتد الا
رض ورابع گویند واین چهار خانه را اوتاد از آنجهة گویند که مدار احکام بر اینها
است چه اقوی بیوت دوازده گانه است وخانهٔ یازدهم وپنجم ودوم وهشتم را مایل
الاوتاد خوانند از جهة میلان هریك بوتد جا وخود وخانهٔ نهم وسیم وششم و
دوازدهم را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هریك از وتد جا وخود وازین بیوت
دوازده گانه چهار خانه ساقط اند از طالع یعنی میان ایشان وطالع نظری از
انظار خمسه نیست وان خانها دوم وششم وهشتم ودوازدهم است وسایر بیوت
ناظرند بطالع چه میانهٔ خانهٔ چهارم ودهم ومیانهٔ طالع نظر تربیع است ومیانهٔ
خانهٔ پنجم ونهم ومیانهٔ طالع نظر تثلیث است ومیانهٔ خانهٔ هفتم وطالع نظر مقابله

چه میانه خانه سیوم بتوالی ومیانه دهم بخلاف توالی ومیانه طالع نظر تسدیس است ۱۲م

است و ظاهر است که بیوت ناظره اقوای اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام
بر آنست که قوهٔ بیت زایل و ناظر زیاده است از قوهٔ بیت مایل و ساقط و از
افراد بیوت ناظره هر کدام بتوالی اقرب اند بطالع در قوهٔ مقدم باشند بر
انکه ابعد اند و از افراد بیوت ساقطه بعکس است یعنی هر کدام بتوالی ابعد اند
از طالع در قوهٔ مقدم اند بر انکه اقرب اند بطالع و از اینکه گفتیم لازم اید که اقوای
بیوت طالع باشد پس عاشر بعد از او سابع پس رابع پس حادی عشر پس
خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس پس ثانی عشر و ضعیف
ترین خانها دوازدهم است که هم زایل و هم ساقط از طالع و بعضی بیت
سادس و ثانی عشر را فقط بیت وبال گویند و هر خانه که عدد او فرد است خانه
را مذکر دانند مثل اول و سیم و پنجم الی اخر و هر چه عدد او زوج باشد مونث
نامند مثلا دوم و چهارم و ششم بر این قیاس و باز این دوازده خانه را بر
چهار ربع منقسم کنند و از ان جمله ان ربع را که میان مرکز رابع و سابع است ربع
مقبل و ربع مذکر گویند و ان ربع را که میان طالع و رابع است و هم چنین ان
ربع را که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مونث مینامند و دیگر ان
نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف مشرق نصف صاعد خوانند
و دیگر نصف که از مرکز رابع است تا عاشر از طرف مغرب هابط و منحدر گویند
و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم عدد طالع بود اوتاد ان طالع را
اوتاد مایله گویند و اگر برج عاشر بحسب عدد نهم طالع باشد و اوتاد ان طالع را اوتاد
زایله گویند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد و اوتاد ان طالع را اوتاد

[illegible]

قائمه

قائمه دانند قسم ثالث افضل از قسم اولست و قسم اول افضل از قسم ثانی اینست بیان
انواع بیوت دوازده گانه و مدلولات انها چنانچه در این جدول انواع بیوت
دوازده گانه مبین است و جدول اینست که ثبت شده

احوال ارباع	[illegible]			[illegible]			[illegible]			[illegible]		
ناظر و ساقط	ناظر	ساقط	ناظر	ناظر	ناظر	ساقط	ناظر	ساقط	ناظر	ناظر	ناظر	ساقط
مذکر و مونث	مذکر	مونث	مذکر	مونث	مذکر	مونث	مذکر	مونث	مذکر	مونث	مذکر	مونث
احوال اوتاد	وتد	مایل الاول	زایل الاول	وتد	مایل الثانی	زایل الثانی	وتد	مایل الثالث	زایل الثالث	وتد	مایل الرابع	زایل الرابع
مراکز	مرکز طالع	مرکز ثانی	مرکز ثالث	مرکز رابع	مرکز خامس	مرکز سادس	مرکز سابع	مرکز ثامن	مرکز تاسع	مرکز عاشر	مرکز حادی عشر	مرکز ثانی عشر

فصل بیست و ششم در فرح و ترح کواکب بدان مانند بدانکه از جملهٔ معتبرات
احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح و ترح ایشان است که مصنف
رحمه الله فرموده است که فرح زحل در بیت دوازدهم طالع بود و فرح مشتری
در خانهٔ یازدهم و فرح مریخ در ششم طالع بود و فرح شمس در خانهٔ نهم طالع
و فرح زهره در بیت پنجم و فرح عطارد در بیت طالع بود و فرح قمر در خانهٔ
سیم طالع و مقابل فرح را ترح مینامند و استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانهٔ
طالع غیر از اوتاد اربعه کرده اند و چنین گویند که ازین هشت خانه دو خانه قوی
اند که انرا مایل و ناظر خوانند و ان بیت یازدهم و پنجم است و دو خانه ضعیف
اند که انرا زایل و ساقط گویند و ان بیت دوازدهم و ششم است و دو خانهٔ

از وجه قوی اند و از وجهی ضعیف که از زایل و ناظر خواهند و آن بیت نهم و ششم
بود اگرچه بیت ثانی و ثامن نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا انها با
مایل ساقط دانند لکن سقوط خانه از طالع اخفی است از زوال و ناظر بودن خانه
بطالع اقوی است از مایل بودن لهذا این دو خانه را اعتبار نکرده اند چون احوال
این بیوت معلوم گشت پس گوییم که از این کواکب سیاره غیر از عطارد دو کوکب
نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب
در بعض احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی شمس و قمر پس دو خانه ضعیف را
جهت مناسبت به نحسین داده اند اضعف را به انحس یعنی دوازدهم را به زحل و ششم
را به مریخ و دو خانه قوی را به سعدین داده اند اقوی را به اسعد یعنی یازدهم را به مشتری
و پنجم را به زهره و آن دو خانه دو وجهی را به دو کوکب دو وجهی داده اند قوی را به
اعظم داده اند یعنی نهم را به آفتاب و سوم را به قمر و چون عطارد را سعادت و نحوست
ذاتی نیست بلکه ممتزج است و خانه طالع هم ممتزج است میان نور و ظلمت پس طالع
را بنابر مناسبت به عطارد داده اند و گویند بودن کوکب در فرح مثل شخصی باشد که
در موضع نزهت و شادی باشد و همچنین بودن کوکب نهاری بروز یعنی در طالع
روزی فوق الارض و بشب یعنی در طالع لیلی تحت الارض و بودن کوکب لیلی
بعکس یعنی در طالع روزی تحت الارض و در طالع لیلی فوق الارض این حالت را
حیز خوانند و همچنین بودن کوکب مذکر در ربع مذکر و در خانه مذکر و بودن کوکب
مونث در ربع مونث و در خانه مونث قوت دیگر باشد شبیه بفرح و حیز و اینها
از جمله معتبرات ایشان است که کواکب را در بیتی قوتی باشد اند و مقابل او ضعفی

چنانکه گویند قوت شمس در خانه دهم است و قوت قمر در خانه چهارم و قوت زحل در خانه
هشتم و قوت مشتری در خانه دوم و قوت زهره در خانه هفتم و قوت عطارد در خانه نهم و
خانه مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد و افراح و اتراح کواکب از این دایره معلوم
مشبود وصل بیت هفتم
در حال



نظرهای کواکب
یعنی در معرفت
احوال انظار
قبل از این
مذکور شد
که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار پنج است از انجمله چهار نظر که غیر از مقارنه باشد بحسب
موافقت و مخالفت کیفیات اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گویند نظر
نظر تثلیث و تسدیس دو نظر مودت اند و محمود زیرا که تحقق هر یک از این دو نظر
در دو برج متفق الطبیعه دست دهد خواه اتفاق در هر دو کیفیت باشد چنانچه
در تثلیث یا در یک کیفیت چنانچه در تسدیس و از این جهة مصنف رحمه الله فرموده
که تثلیث و تسدیس دو نظر مودت اند تثلیث تمام دوستی و تسدیس نیم دوستی
و نظر مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و منحوس اما مقابله جهة آنکه در دو برج
متقابل متحقق میشود که ضد یکدیگرند زیرا که اگر یکی طالع باشد دیگری غارب میشود
و اگر یکی فوق الارض بود و دیگری تحت الارض باشد بهمین قیاس اما تربیع بجهة
آنکه در دو برج مختلف الطبیعه دست دهد یا در هر دو کیفیت مختلف شود یا در یکی

دلی مقابله اقوی است از تربیع زیرا قوس مقابله ضعف قوس تربیع است لهذا
گفته اند که مقابله و تربیع نظر دشمنی اند مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی
اما اقوی نظرات در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس
چنانچه تجربه برین مطلب دال است و هر یک ازین نظرات بحسب سعادت و نحوست
کواکب متناظره تاثیرات یافته اند چنانکه مصنف رحمه الله میفرماید که نظر دوستی
بر سعود محمود التاثیر است و نیک نظر دشمنی با ایشان چندان مذموم نیست و
بد نباشد و نظر دشمنی بر نحوس مذموم التاثیر است و بد نظر دوستی با ایشان
چندان بد نباشد و شاید در بعضی مواد محمود نباشد بنا بر مناسبت و مقارنه
و مجاسده با کواکب سعود و عقده سعد تمام تر سعادتی دارد و در سعادت بیفزاید
و با کواکب نحوس و عقده نحس تمام تر نحوستی باشد و در خیر بکاهد و قبل ازین معلوم
شد که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین یعنی شمس و قمر مذموم است و تثلیث
و تسدیس محمود و عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است و تناظر
بجای نظر بود یعنی تناظر خواه بوجی و خواه مطلعی باشد بر چند انواع است یک نوع
تسدیسی است مثل انکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در اخر سرطان در
تناظر بوجی یا اینکه یکی در اول حوت بود و دیگری در اخر حمل در تناظر مطلعی
و نوع دیگر تربیعی است در تناظر بوجی مثل اینکه یک کوکب در منتصف ثور
باشد و دیگری در منتصف اسد و در تناظر مطلعی مثلا یکی در نصف دلو باشد
و دیگری در نصف ثور نوع دیگر تثلیثی است و آن در بوجی مثل اینکه یک کوکب
در اول ثور باشد و دیگری در اخر اسد و در مطلعی مثلا یکی در اول دلو بود و دیگری

در اخر ثور و یک نوع استقبالی چنانچه در تناظر بوجی یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری
در اخر سنبله و در مطلعی یک کوکب در اول جدی بود و دیگری در اخر جوزا پس تناظر
را بدین اعتبار در سعادت و نحوست مثل نظرات دانسته اند بدانکه چون کوکب
متوجه نظر و یا تناظر کوکبی دیگر باشد و یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین و قمر باشد
هر اینه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر و یا تناظر و یا مجاسده بچندین درجه سعادت و
نحوست آن نظر و یا تناظر و یا مجاسده اثر بخشد و بعد از تمامی اتصال بچندین درجه سعادت
و نحوست باقی ماند تا بکلی منصرف شود و حد اتصال و انصراف اجرام گویند
لهذا مصنف رحمه الله فرموده که جرم علویین یعنی زحل و مشتری در هر طرف یعنی
پیش از اتصال و بعد از اتصال نه درجه است و جرم سفلیین یعنی زهره و عطارد
در هر دو طرف هفت درجه و جرم مریخ در هر دو طرف هشت درجه و جرم آفتاب
در هر دو جانب پانزده درجه و جرم قمر در هر دو طرف دوازده درجه و جرم راس
و ذنب هم چون جرم قمر است یعنی دوازده درجه پیش از مجاسده و دوازده درجه
بعد از مجاسده و اجرام کواکب و عقدتین درین جدول مبین است

کواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	راس	ذنب
درجات	ط	ط	2	ه	ر	ر	ш	ш	ш

و چون کوکبی بکوکب دیگر که ناظر خواهد شد قریب عقد نظر و یا تناظر و یا مجاسده
رسد و بعد میان ایشان یعنی موضعی که عین نظر و اخوات او در انموضع متحقق
شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد انرا متصل گویند یعنی اغاز اتصال
و چون بعد بینهما تمام مرتفع شد یعنی مرکز بمرکز رسید در نظر قران یا بعد ایشان

بقدر تسدیس دور و رسید در تسدیس و یا بقدر ربع کرد بید در تربیع و یا بقدر ثلث در تثلیث
و یا بقدر نصف دور رسید در مقابله از تمام الاتصال کویند مثلا هرکاه قمر بعد از
مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون بعد بینهما بقدر چهل و شش درجه و نیم رسد
یعنی سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس ماند اغاز اتصال
ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسد یعنی شش درجه که نصف اقل الجرمین
است بموضع تسدیس ماند اغاز قوة اتصال است و چون بشصت درجه رسید که حد
تسدیس است انجا تمام اتصال است و بعضی کویند که چون بعد میان ناظر و منظور الیه
بقدر مجموع جرم هردو رسد اغاز اتصال بود و چون بقدر نصف مجموع الجرمین رسد
بقولی و یا بقدر جرم اقل الجرمین رسد از انکه کوکب که نظر خواهند کرد بقول بعضی
کویند اغاز قوة اتصال بود چنانچه مصنف رحمه الله فرموده لکن معتبر و معتمد قول اول
است که صاحب بیست باب اختیار کرده است و چون از اتصال کذرد کویند منصرف
چون بعد بقدر نصف اقل الجرم شود اغاز قوة انصراف بود و چون بقدر نصف جرمین
هردو باشد از تمام الانصراف کویند یعنی درجات انصراف مثل درجات اتصال
است بهر قولی که قایل شده اند بدانکه چون قمر ببرجی انتقال نماید در ان برج بکوکبی
ناظر خواهد شد لکن در حال انتقال بحد جرم نرسیده باشد که کویند متصل است
این حالت را بعید الاتصال کویند و اکر در حال انتقال از کوکبی منصرف شده باشد
و با دیکر کواکب در ان برج نظر نخواهد کرد کویند خالی السیر است و اکر ببرجی انتقال
نماید و متصل بکوکبی نباشد مادام در ان برج است کویند وحشی السیر است در این
حالت قمر بشخصی ماند که بشهری در اید و هیچ کس را نبیند و وحشت بر او غلبه میکند

اگر زاید باشد کویند سریع السیر است و اگر از تقویم وسطش کم

و قبل از این مذکور شد که اکر تقویم کوکب از سیر وسطش ناقص باشد کویند بطی السیر
هم چنین حال قمر که کاه سریع السیر باشد و کاه متوسط السیر و کاه بطی السیر و
اختیارات این حالات در این جدول است

بعید الاتصال	نیک است تجمل و زینت و عمارت و زراعت و خریدن املاک
خالی السیر	نیک است خلوت و عمارت املاک و زینت و تفرج
وحشی السیر	توقف در همه امور نیک است
سریع السیر	نیک است ترویج و عشرت و لهو و طرب و نقل و حرکت
بطی السیر	بد است طلب حاجات و تجارت و معامله و سفر و نقل و تحویل

فصل بیست و هشتم در دلالات کواکب از طبقات مردم چون زحل نحس اکبر است
و بطی السیر هوا اینه منسوب باشد باشیاء خسیسه و اموری که متعلق باشد به بطوء
لهذا مصنف رحمه الله فرموده که زحل کوکب پیران و دهقانان و کوشه نشینان و آبا
خاندانهای قدیم وارباب قلاع و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس
و زاهدان بی علم و مزدوران و کلکاران و صفاران و یهودان و مردمانی که کارهای
سخت کنند و چون مشتری سعد اکبر است و بطی السیر دلالت دارد بر باقی و ثبات
و رفعت و اشیاء شریف از این سبب کفته اند که مشتری کوکب قضاة و علما و اشراف
و امراء با عدل و وزراء جلیل القدر و اصحاب مناصب و زهاد با علم و اغنیاء و
ارباب نوامیس و مردم با امانت و دیانت و چون مریخ نحس اصغر است و سریع
السیر دلیل بود بر اشیاء محرقه و امور سریعه الفساد بدین واسطه کفته اند که مریخ
کوکب امراء ظالم و ترکان و اهل سلاح و خدا و ندان لشکر و سپه سالاران و دزدان

دمفسدان و بیاغان ستور و اهل شر گفتند و چون شمس نیر اعظم است و حسن و بسیار آب
و عز بی اشیاء و عین فیض دال باشد بر سلطنت و امور عظیمه لهذا گفته اند که شمس کوکب
سلاطین است و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل رأی و تدبیر و آتش پرستان و چون زهره
سعد اصغر است و سریع السیر و مونث دال باشد بر انوثت و خنوثت و حسن و جهد و
فرح و شادی ازین سبب گفته اند که زهره کوکب زنان و اهل طرب و شادی و امردان و
مخنثان و اهل عشرت و زینت و تجمل و چون عطارد ممتزج است و سریع السیر دال باشد
بر تلون و نیکی ازین مناسبت گفته اند که عطارد کوکب دبیران و خواجه گان و حکما و
اهل دیوان و شاعران و اذکیا و منجمان و کاتبان و مستوفیان و نقاشان و تجار و
اهل بازار و چون قمر اسرع کواکب است دلیل است بر حرکت و انتقال و استحالت
و انقلاب ازین جهت گفته اند که قمر کوکب رسولان و پیاده روان و ایلچیان و صحرا و
و مسافران و سیاحان و اطفال و نیز هر یکی ازین کواکب دلالت کند بر سنی و شکلی و طبعی و خلقی
و لونی و جوهری و اعضائی و غیر از اینها چنانچه درین جدول مبین شده است جدول مدلولات کواکب

کواکب	اسنان	[illegible]	لون	شکل	طعم	جوهر	اعضا	اقالیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]	سیاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشتری	[illegible]	[illegible]	سفید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بدانکه هر یکی ازین کواکب دلالت کند بر سنی و سالی بسه گونه کبری و وسطی و صغری
و آن احکام مولود باشد و اینرا عطیه کوکب گویند مخفی نماند که اهل احکام وقتیکه
طالع مولود را محقق نمودند خواستند که سن و عمر او را نیز تحقیق کنند ملاحظه
نمایند که در صورت طالع مولود کدام نیر از شمس و یا قمر و کدام جزو هیلاج است
و کدام کوکب بر درجه هیلاج متولی هست این متولی را کدخدا می نامند و هر
کوکب دال است بر سه عطیه چنانچه مصنف رحمه الله فرموده که عطیه کبری و وسطی و
و صغری و کدخدا هر کوکب بوده باشد ملاحظه کنند که در صورت طالع در کدام
خانه واقع است و اگر در وتد واقع شود عطیه کبری بمولود بخشد و اگر در مایل وتد
واقع باشد عطیه وسطی بخشد و اگر در زایل وتد بوده باشد عطیه صغری و عطایای
کواکب بدین نوع است که درین جدول مبین شده ؛ ست فصل
بیست و نهم در احوال روزها یعنی
در احوال ایام هفته که کدام روز
بجهة که کار پسندیده است یعنی جهة
حمیده و کار در روزها اختیار
نمایند و از چه باید احتراز نمود چنانچه
مصنف رحمه الله بصدد اینها افتاده
میفرماید که چون قمر ناظر باشد
بسعود یعنی بمشتری و یا بزهره

کواکب سبعه	عطیه کبری	عطیه وسطی	عطیه صغری
زحل	۵۷ سال و ۶ ماه	۴۳ سال و ۶ ماه	۳۰ سال
مشتری	۷۹ سال	۴۵ سال و ۶ ماه	۱۲ سال
مریخ	۶۶ سال	۴۰ سال و ۶ ماه	۱۵ سال
شمس	۱۲۰ سال	۶۹ سال و ۶ ماه و نصف [illegible]	۱۹ سال
زهره	۸۲ سال	۴۵ سال	۸ سال
عطارد	۷۶ سال	۴۸ سال	۲۰ سال
قمر	۱۰۸ سال	۳۹ سال و ۶ ماه و نصف [illegible]	۲۵ سال

خاکی باید و متصل باشد بسعود یا بزحل بنظر مودت و طالع برج ذوجسدین باشد حذر
باید کرد از آنکه قمر ناقص النور بود و در اجرای قنوات قمر تحت الارض باشد در بروج
آب و اولی آنست که در ثالث و یا خامس طالع باشد و ناظر بسعود خاصه بمشتری
و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر با و در این امر از جمله شرایط است و درخت
نشاندن قمر در برج ثابته یا ذوجسدین باشد نه منقلب تا درخت استوار و نماید و طالع
نیز از این برجها باید و قمر متصل بسعدی باشد که آن در طالع یا عاشر باشد خود
باشد و بودن زحل صالح الحال از ضرورات است و از برای دعا کردن باید که قمر
در یکی از خانهای مشتری باشد متصل بکوکبی که او را بمطلب مقصد انتسابی بوده
باشد و بعضی مجاسده قمر را با مشتری در عقده راس و قران عطارد را با کف الخضیب
در این امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخضیب بدایره نصف النهار فوق
الارض در این باب مشهور و معروفست و ما در این اختیارات بدین مقدار
اختصار کردیم اگر کسی زیاده از این خواهد بر کتب این علم که در اختیارات نوشته اند
رجوع نماید قد تمت هذه النسخة الشریفه فی یوم الخمیس فی عشره شهر جمادی الاخر

بحسب الفرمایش جناب عمدة
الاعیان والتجار حاجی احمد آقا
تاجر کتابفروش ۱۳۲۲